نامۂ احمد شاه بابا
بنام سلطان مصطفی ثالث
عثمانی

بمناسبت سیمینار کتب خطی در کابل
اسد ۱۳۴۶

نمبر ۸۵

نامهٔ اعلیحضرت احمد شاه بابا

بنام

اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث عثمانی

که از روی نسخهٔ واحد خطی آرشیف سلطنتی استانبول
ترتیب شده است

6989

تعلیق و تحشیهٔ

غلام جیلانی جلالی

نشر کردهٔ

دتاریخ ټولنه (انجمن تاریخ) افغانستان ـ کابل

۱۳۴۶ش

دولتی مطبعه

فهرست

عنوان	صفحه
د افغانستان د تاریخ یوه ورکه پاڼه	یك
نامهٔ احمد شاه ابدالی به‌سلطان عثمانی	دو
مقدمهٔ محشی	الف
متن نامه	۱
تعلیقات	۸۱
سلاطین صفویه	۸۱
ایران	۸۳
نادر شاه افشار	۸۳
افغان	۹۲
گور امل	۹۳
شاهرخ	۹۵
دار النصرت هرات	۹۶
شرح مختصرحیات شهزادگی تیمورشاه	۹۶
راجع به‌چگونگی قبایل بزرگ هندی	۱۰۵
درموضوع سفر ششم احمدشاه بهند	۱۱۶
مسافرتهای احمدشاه بداخل‌وخارج ازکشوروشرح حیاتش	۱۳۱
فهارس اعلام	۱۵۲ ببعد

اعلیحضرت محمد ظاهرشاه حامی آزادی ورهبر پیشرفت افغانستان
ووارث تخت وتاج اعلیحضرت احمدشاه کبیر

سلطان مصطفی ثالث عثمانی

دافغانستان دتاریخ یوه ورکه پاڼه

اعلیحضرت لوی احمد شاه بابا داوسنی افغانستان جوړوونکی ده، او ددې مملکت دتاریخی عظمت مجدددی ده.

داعلیحضرت احمد شاه بابا نیکونه اودابدالی لویی کورنۍ رجال ترده دمخه هم پەدی مملکت کی له هراته ترملتانه په کلو کلو دقوم مشران او حکمرانان وو، دوی دخپلو هموطنانو په دفاعی جګړو کی تل دغیورو افغانانو رهنمایان او دآزادۍ دجنګو غښتلی سپه سالاران وو، څو چی اعلیحضرت احمد شاه بابا په آخرکی موفق سو، چی د یوه متحد او آزاد افغانستان بنسټ بیا کښیږدی، او دافغانستان د اولس هغه تاریخی عظمت تجدید کی، کوم چی دوی په پخوانو تاریخی دوروکی دغزنویانو-غوریانو لودینانو - سوریانو - خلجیانو-هوتکیانو اونورو افغانی شاهانو په زمانو کی درلود.

داوړه رساله داحمد شاهی دوری یوه ورکه پاڼه ده، چی دده پخپله په یوه شاهی لیک کی ډیر ورك اوتاریك وقایع روښانیږی.

د تاریخ ټولنه خوښه ده، چی دغه ورکه پاڼه خپلو ګرانو هموطنانو ته وړاندی کوی.

داد لوی افغانی شهنشاه یولیک دی چی، خپل یوه معاصر وروردترکو سلطان ته، چی افغانی عظمت - همت او ټینګه اراده ځنی ښکاری.

دتاریخ ټولنې رئیس : پوهاند عبدالحی حبیبی

کابل ۲۵/٤/٤٦

نامهٔ احمد شاه ابدالی به سلطان عثمانی

دو سال قبل استاد بنکسن مدیر شعبهٔ حوزه های کلتوری مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس قسمت تحقیقات راجع به روسیه، برای دیدن کتابخانهای افغانستان به کابل وارد شد و درضمن صحبت گفت که در آرشیف باش وکالت استانبول در قسمت نامهٔ همایون یعنی آنجا که نامه های شاهان وسیاستمداران به عنوان سلاطین عثمانی وجواب آنها به ترتیب تاریخ صدور ووصول ضبط است نامه ای از احمدشاه ابدالی بنام یکی ازسلاطین عثمانی بملاحظه اش رسیده است از مشارالیه خواهش کردیم که عکسی از آن تهیه کرده بفرستد وهمان بود که پس از مدتی روتوگراف نامهٔ مطلوب که مفصل و بسیار مغتنم است رسید و بدینوسیله از همکاری دانشمند موصوف تشکر میکنیم .

این نامه که مشتمل بر نکات خیلی جالب است به یکی از همکاران انجمن (بشاغلی غلام جیلانی جلالی) سپرده شد تا چنانکه طبع انتقادی ایجاب میکند کلمات مهجور ومتروك آنرا توضیح کنند وجملاتی راکه ناما نوس وغیرمالوف بنظر رسد روشن سازند واشاراتی که به وقایع شده است بقدر لزوم بیان فرمایند ونامهای اشخاص وجاهایی راکه مجهول باشد، معلوم نمایند. خلاصه آنکه برحسب مقتضای شیوهٔ تحقیق نامهٔ نامی را برای چاپ آماده سازند .

اینك این کار به پایان رسیده است مسروریم که به طبع آن اقدام میشود چون این سند فرخنده وگرانبها باحواشي وتعاليق دقيق آن بر گوشه های تاریک بسیاری در تاریخ سلطنت شاهنشاه بزرگ افغان اعلیحضرت احمدشاه کبیر، موسس سلسلهٔ جلیلهٔ ابدالی ،روشنی خواهد افگند ازینرو تجویز شد که هم درمجلهٔ آریانا وهم بصورت رسالهٔ مستقل وعلیحده نشر گردد .

(تاریخ ټولنه)

بسم الله الرحمن الرحیم

نامۀ فرخندۀ اعلیحضرت، شاهنشاه احمدشاه درانی، که بسلطان ابن السلطان اعلیحضرت سلطان، مصطفی ثالث عثمانی نوشته اند :

این نامۀ عنبرشمامه که در ذیل این مقدمه عبارةً نگاشته آمده است، قرار تحریر صفحۀ اول نامه و تصریح رامبهادر صفحه ۲۴۰ بعد از جنگ «پانی پت» در سالهای ۱۱۷۳–۱۱۷٤ هجری بقید تحریر در آمده است. گرچه در اصل نامه که از استامبول وارد آمده، اسم سلطان عثمانی مصرح نگاشته نه آمده است، مگر از روی زمان برمی آید که در آنوقت سلطان دولت عثمانی، اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث بن احمد بوده و مخاطب نامۀ احمدشاهی نیز، همو است که بتاریخ ۲۸ ربیع الاول سال ۱۱۷۱ هجری بر اریکه شاهنشاهی دولت عثمانی جلوس کرد و در سال ۱۱۸۷ھ یك سال بعد از مرگ احمدشاه وفات کرده است.

چون رحلت احمدشاه باتفاق مورخین بسال ۱۱۸٦ هجری قمری اتفاق افتاد، لذا یکسال بعد از ان همان سال ۱۱۸۷ ھ می آید که سال وفات اعلیحضرت سلطان عثمانی تعیین شده میتواند.

تذکر لازم :

تاریخ نامه، ظاهراً در آغاز و انجام آن ملفوظاً نوشته نشده صرف در اخیر نامه (اوائل ذی الحجه سال ۱۱۳۵ که سنه تولد احمد شاه است، و اواخر ربیع الاول سال ۱۱۸۳ که سه سال قبل از وفات اعلیحضرت ابدالی میباشد) ذکر رفته است و بس، و معلوم نمی شود نوشتن این دو سنه بچه تقریب بوده است ؟؟

چون جنگ پانی پت، نظر بتصریح بخش اخیر نامه، بتاریخ روز چهارشنبه هفتم ماه جمادي الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع پیوسته است، و بعد از

حصول فتح وفیروزی قرار تصریح کتاب «لکچر شعبهٔ تاریخ مسلم یونیورستی علی گد» و تاریخ سلطانی ص ۱۳۲ وغیره ، احمدشاه از پانی پت ، بدهلی مراجعت کرد و در آنجا حکومت دهلی را بشهزاده عالی گهر ، بن عزیز الدین الملقب به « شاه عـالم » داد . لیکن چون مذکور در بنگاله بود ، پسر او « میرزا جوان بخت » را به نیابتش در دهلی گذاشت و وزارتش را بشجاع الدوله و امـارت لشکرش بـه نجیب الدوله دادند ، وخود در سال ۱۱۷٤ هجری علم مراجعت بسمت قندهار برافراشت ، چنانکه خود اعلیحضرت احمدشاه در نامهٔ فرخندهٔ خود چنین تذکر داده اند :

« از بالی حرکت نموده به . . شاهجهان آباد رسیدو . . . پای بر تخت . . . گذاشته ، و قواعد آن دولت . . . مستحکم ساختـه و به « شاه عالم » ولد . . . « عـالمگیر شاه » جواری وغلمان خدم تاج بخشی کرده وسلطنت . . . مملکت هندوستان را بدان . . . واگذاشته وامرا و اعیان دولت کورکانیه را بحـال ود ستور سابق برقـرار داشته ، . . . عطف عنان عزیمت بصوب دار السلطنه کابل و دار الـقرار قندهار ، نمود . »

از شرح اخیر نامه بخصوص از ین فقرهٔ متن آن که نوشته اند :

« در ینوقت که مراجعت بمقر سلطنت اتفاق افتاده است ، معلوم شد که حکمی از جانب آن برادر (سلطان) در باب تادیب سرکشـان ایران بظهور نه پیوسته » بصورت واضح آشکار میگردد که نامهٔ مذکور از جانب اعلیحضرت احمدشاه ، به اعلیحضرت سلطان عثمانی ، بعد از جنگ « پانی پت » از قندهار فرستاده شده است .

چون تاریخ مراجعت احمدشاه از دهلی بقندهار را تمـام مورخین سال ۱۱۷٤ هجری نوشته اند ، لذا نامهٔ مذکور نیز در یکی از شهور سال یکهزار و یکصدو هفتاد چهار نگاشته آمده است و بس .

(غلام جیلانی جلالی)

ایران و هندوستان طرفین زیرد[ست] حکومت ... [illegible] ... افغان ...
بغداد ... [illegible] ... بغداد و ... [illegible] ...
... نامه ... [illegible]

یا حفیظ یا ودود

هو الله تعالی شأنه العزیز الکریم

بسم الله الرحمن الرحیم

وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم

بنام آنکه هستی نام از و یافت . فلک جنبش زمین آرام از و یافت . روز آرزو شبهای تاریک ... [illegible]
... کتاب مستطاب و دیباچه کلام اولوا الالباب حمد و ثنای بادشاهی است که منشور جلیل النور عظمت و جلالش ... [illegible]
... الکبیر المتعال و فرمان حکمت توامانش ... [illegible] ... و الله ... [illegible]
بر تخت سلطنت جا داده . و زمام ... [illegible] ... بارگاه کبریایش ... [illegible]
بر مفارق آن ... [illegible] ... و طوایف خلایق را ... [illegible]
حکمت ... [illegible] ... آن ... [illegible] ... اقتضای ارادت ... [illegible]
بحکم ... [illegible] ... از منصب جلیل سلطنت معزول و دیگری ... [illegible] ... مالک الملک ... [illegible]
... [illegible] ... احکام قدم ... [illegible] ... و فرمان جلالت ... [illegible]
... [illegible] ... بادشاهی ... [illegible] ... شاهی ... [illegible]
... [illegible] ... تو را ... [illegible] ... بادشاهی ... [illegible]
... [illegible] ... کائنات ... [illegible] ... موجودات ... [illegible]
... [illegible]
آن سلطان ممالک اصطفا ... [illegible] ... نبوت ... [illegible]
... [illegible] ... مقام قاب قوسین او ادنی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... مصابیح مشکوة دین ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت خیر الانام ... [illegible]
... [illegible]
بوستان خلق ... [illegible]
صدق و صفا ... [illegible] ... آسمان ... [illegible]
اعلیحضرت آسمان رفعت سپهر عظمت ... [illegible] ... جهان پناه ... [illegible] ... خاقان بهرام ... [illegible]
نام داد ... [illegible] ... جمشید ... [illegible]

... [illegible] ... سپهر ... [illegible]
... [illegible] ... ظل الهی ... [illegible] ... بادشاهی ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... خاقان ... [illegible] ... اسکندر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خلافت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... عراق و فارس ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... هندوستان ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible]
... [illegible] ... هندوستان ... [illegible]
... [illegible] ... تعالی عن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

یاحفیظ الودود ۱

هو الله تعالی شانه العزیز الکریم ۲

بسم الله الرحمن الرحیم ۳

وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ٤

بنام آنکه هستی نام ازو یافت / فلک جنبش زمین آرام ازو یافت

بروز آرنده شبهای تاریك / جواهر بخش حکمتهای باریك

سرفاتحهٔ کتاب مستطاب ۵ ودیباجهٔ کلام اولوالالباب حمدوثنای بادشاهی است،

۱-یا که در آغاز جملهٔ اسمیهٔ فوق آمده ، حرف ندا است-حفیظ-دارای معنی صفت (مشبه) یعنی : در (یا حفیظ) معنی حفظ و نگهداری بصورت دایم و همیشه موجود است ، نه طور موقت . «ودود»- بفتح اول و ضم ثانی بمعنی (دوست) ود- بالضم و تشدید ، دوستی-ودانائی ، از غیاث و منتخب ، نیز حفیظ، اسمی است از جملهٔ (۹۹) نام باری تعالی که درقرآن کریم ذکر شده ، و معنی تحت اللفظ جمله چنین باشد : ای نگهدار ، و دوست دایمی بنده .

۲-هو ، ضمیر-الله ، اسم ذات ، تعالی ، صفت ذات ، عزیز-و کریم ، دو نام از جملهٔ ۹۹ نام الله تعالی اند ، و هردو هم از صفات مشبه ، یعنی : عزت و کرامت ، بصورت دائم مخصوص او تعالی است-معنی تحت اللفظ آن چنین باشد : «او الله ، بزرگ وشان او تعالی عزیز و کریم ، میباشد » .

۳- با ، جاره ، اسم مجرور وجار ، الله ، اسم محضه ذاة باری «که واجب الوجود و مستجمع جمیع صفات و کمال و منزه از نقصان و زوال است»-رحمن ، صفت مشبه اول-و رحیم صفت مشبه ثانی میباشد ، که چنین ترکیب باید کرد : الله با دو صفت خود ، موصوف و مجرور وجار ، تعلق میگیرد ، به لفظ مقدر و موخر (شروع کردم به این کار خیر) پس تمام جمله اسمیه و ابتدائیه است و معنی تحت اللفظ آن چنین باشد: «بنام الله بزرگ که در دنیا مهربان است برجمیع روزی خواران و در آخرت رحیم است یعنی بخشنده بر اهل ایمان نه بر اهل شرك و کفر و طغیان .»

٤-ترجمه تحت اللفظ ، فقرهٔ توصیفی فوق چنین باشد : «او راسزاست عظمت و منمی (کبریاء) در آسمانها و زمین ها ، و به تحقیق او باری تعالی عزیز و حکیم ، میباشد .»

۵-سر آغاز کتاب مستطاب ، درینجا اشاره با متثال حکم حدیث منیف حضرت رسالت پناهی (صلعم) میباشد که فرموده اند : «هر امر نیك و خیر نخست به ذکر نام نامی و اسم سامی پروردگار عالمیان آغاز باید شد»- ازین است که مولفین کرام ، سر آغاز جمیع کتب اسلامی را به تسمیه کریمه و حمدو ثنای خدای عزو جل مصدر ساخته اند ، حتی در فرامین و مناشیر سلاطین معظم اسلامی نیز از تعمیل این سنت سنیه پیروی میشود ، و هر کدام به تسمیه کریمه ، آغاز میگردد .

که منشور جلی النور عظمت و جلالش، بطغرای غرای[1] (لا اله الا الله[2] الکبیر المتعال[2]) و فرمان حکمت توامان قدرتش، مصون از شائبهٔ تغیر و انتقال است- و گروه والاشکوه سلاطین عالیمقدار را بر تخت سلطنت جاداده، و زمام تنسیق مهام کافهٔ آنام را، بدست اختیار آن برگزیدگان بارگاه کبریا سپرده، و تاج شرف و عزت را بر مفارق آنمختصان انظار عنایت خود نهاده- طوایف خلایق را مامور باطاعت و اتباع شان فرموده- و چون افعال حکمت اشتمال، آن منزه بیچون متصف بصفت: «لا یسأل عما یفعل و هم یسالون» است[3]، با قتضای ارادهٔ ازلی هر که را خواهد: بحکم: « تنزع الملک ممن تشاء[4] » از منصب جلیل سلطنت معزول، و دیگری را بمصداق (قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء) پیرایه پوش عز و قبول گرداند. احکام قدم انتظامش، بری از مداخلت چون و چرا، و فرمان جلالت عنوانش،

---

۱ - طغراء، شکل قشنگ و پیچیدهٔ حروفی باشد که بوسیلهٔ آن بر فرمان پادشاهان القاب نویسند، وظاهراً این لفظ ترکی است، از بهار عجم، و برهان قاطع- و در مناظرة الانشاء نگاشته آمده که: طغرا خط سطبری باشد بخط پیچیده که القاب واسم سلطان را به آن تزئین دهند، از غیاث و منتخب.

۲ - این کلمهٔ طیبه توحید است در آئین مقدس اسلام که معنی تحت اللفظی آن چنین باشد: « نیست هیچ خدائی جز الله که واجب الوجود، و دارندهٔ صفات کبریائی و بزرگی است ».

۳-خدای عزوجلیکه متصف بصفات کمال علم و شایستگی بوده و از خلق و ایجاد عالم و سائر افعال مقدس خویش، مسئول نمیباشد، واین بندگان مکلف اوست که از اعمال خودشان مسئول و از آنان پرسیده میشود.

۴-در این آیهٔ کریمه بمقتضای مقام از حیث احکام تقدیم و تاخیر در ارکان آن از جانب منشی نامه مناسبةً وارد آمده اصل کریمه چنین است :

«قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ...» معنی تحت اللفظ آن طوریکه در تفسیر الواضح تالیف احمد محمود حجازی وارد آمده چنین باشد:

«بگوای پیغامبر، بمردم که خدای عزوجل مالک الملک است، او ملک و مملکت را بهر که خواسته باشد عنایت میفرماید، و از هر که خواسته باشد، باز میگیرد، او تعالی، بهر که خواسته باشد، عزت میدهد، بهر که اراده کند ذلت میدهد، خیر در ید قدرت او تعالی است، و او سبحانه بر هر چیز توانائی دارد».

موشح بتوشیح : یفعل الله ما یشاء[1] است.

نظم : خدایا جهان پادشاهی تراست — همه بندگانیم شاهی تراست

وظیفه ده مرغ و ماهی توئی — عطا بخش هر پادشاهی توئی

ترا میرسد پادشاهی کنی — بفرمان خود آنچه خواهی کنی

وصلوات[2] و درود نا محدود ، و تحیات زاکیات[3] غیر معدود بر روضهٔ منور و مرقد معطر سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات که منطوقهٔ : «لولاك لما خلقت الافلاك[3]» تاج تارك عزت آن سلطان مما لك اصطفاء و کریمهٔ (انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه سراجاً منیراً[4]) خلعت زیبای قامت اعجاز استقامت آن صدر نشین مقام قاب وقوسین او ادنی[5] است .

نظم : محمد که فخر بنی آدم است — نبوت در انگشت او خاتم است

حبیب خدا وخداوند ماست — گرامی تر ازجملهٔ انبیاست

و بر آل اطهار ، وچهار یار کبار آن سید مختار که بروفق مضمون : «اصحابی

۱ـ خدای عزو جل بکاریکه خواسته باشد ، آنرا ، انجام میدهد .

۲ـ صلوات بهرسه حرف اول مفتوح جمع صلوة ، بمعنی نزول رحمت است از بارگاه حضرت باری عزاسمه ، و درود مفرس آن است .

فارسیان بسکون حرف دوم از ظلمات به آن تعبیر کنند ، غیاث از چراغ هدایت و تحیات زاکیات بمعنی پیش کش ، وتحفه باشد ما پاك و بی شبهه .

۳ـ این فقره در مورد نعت آنحضرت (صلعم) بسیار مشهور است ، اما بنده در صحاح احادیث منیفه تتبع نمودم ولی ظاهراً سندی برای آن به نظر نرسید .

٤ـ (سوره احزاب) خلص معنی تحت اللفظ کریمه چنین باشد :

«ای پیغامبر ، ما ترا بحیث گواه و مژده دهنده وترس و بیم نشان دهنده ، و بحکم خدای عزوجل براه راست دعوت کننده ، وچراغ افروخته فرستاده ایم . »

٥ـ« قاب و قوسین او ادنی» درشب معراج مقام قرب آنحضرت (صلعم) را به بارگاه حضرت باری جل شانه ، به نزدیکی دو قاب ازدو کمان یا کمتراز آن تمثیل میدهد که مراد از ان نزدیکی مقام دوست ببارگاه حضرت باری تعالی میباشد . باز هم برای مزید معلومات و تفصیل به تفاسیر رجوع شود .

کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم [1] » مصابیح مشکوة دین و مفاتیح کنوز معارف و یقین اند.

نظم : درود خدا باد بر جان او   بر آل و بر اصحاب یاران او

واما بعد : [2]

ازاحراز این سنت سنیه، وسلوك طریقهٔ مرضیه سلام مسنون حضرت خیر الانام که شعار اهل الاسلام و بهمین تحفهٔ بوستان خلت والتسام است ، باصنوف ادعیهٔ زاکیه ، والوف اثنیه وافیه که مسبحان صوامع قدس از روایح آن استنشاق فواتح صدق وصفا نمایند ، ومقدسان مجامع انس ازنسایم آن استشمام شمایم گلزار مهر ووفا کنند :

بهمایون محفل فردوس مشاکل اعلیحضرت آسمان رفعت ، سپهر عظمت ثریا منزلت پادشاه کیهان پناه انجم سپاه والاجاه فلك بارگاه سلطان السلاطین نامدار ، وشهریار خواقین [3] کامگار ، خسرو قمر طلعت عطارد [4] فطنت ،

۱- درصحاح احادیث منیفه نبوی صلعم ، مراجعه شد ولی ظاهراً درمورد این مقوله سندی بنظر نرسید . هکذا با بعض فضلای ریاست تمیز عدلیه نیز مصاحبه بعمل آمد ، اما از آنجا نیز دلیل مقنع بدست نیامد.

۲- اما لفظ متضمن معنی شرط ولفظ بعد از ظروف زمانی است بمعنی پس چون درینجا مضاف الیه محذوف منوبست مبنی علی الضم باید خواند ، یعنی دال بعد را در اما بعد مضموم بایدخواند ، و مضاف الیه محذوف آن اکثر لفظ حمد و نعت باشد ، واین کلمه ای است در انشاء زبان عرب که بعد از تشبیب به آوردن این لفظ بمطلب گریز کنند ، و گویند که لفظ (اما بعد) را قبل از ظهور اسلام ، قس بن ساعده خطیب مشهور عرب در یك خطبه که در سوق عکاظ ایراد کرد ، برای نخستین مرتبه بکار برد سپس ازان بسبب بلاغتیکه دران موجود است در خطبه و نوشته انشای عرب معمول و مروج گردید ، و مولفین و مضمون نویسان آنرا بمورد استعمال کنند .

۳- خواقین ، بتصرف ، صیغهٔ منتها الجموع و عربی ساخته شده ، ولقب امپراتوران چینی بوده است که بعدها این لقب را درمورد دیگر پادشاهان غیر چینی نیز استعمال کرده اند ، از قبیل (خاقان مغفور) ومانند آن برای یکی از سلاطین قاجاریهٔ ایران .

٤- عطارد : بضم اول و کسره را ، به اصطلاح منجمین ستارهٔ معروفی است در فلك دوم و آنرا دبیر فلك نامند ، علم و عقل را به او نسبت کنند ، غیاث از صراح و قاموس و مزیل و تقاویم .

جمشید[1] مکنت، خورشید بهجت، خاقان دارادرایت[2]، کسری[3] عدالت، زحل[4] تمکین، ستارهٔ جیش برجیس[5] نگین ـ شهاب[6] رمح، سها[7] ناوك، هلال کمان، مریخ[8] پلارك، خدیوو الا نهمت بلند افسر همایون بخت، فیروزاختر، زیبندهٔ چترظل الهی، فروزندهٔ بزم پادشاهی:

۱ـ جمشید ـ یکی از پادشاهان قبل التاریخ بلخ میباشد، تخت جمشید باو منسوب است.

۲ـ دارا ـ داریوش، مراد ازداریوش دوم فاتح بزرگ ایرانی باشد.

۳ـ خسرو به معنی پادشاه ودرینجا بسبب وجودقرینه(عدالت)مطلب ازخسروانوشیروان ساسانی باشد، که ازعدالت وانصاف او افسانه های فراوان باقیمانده است.

٤ـ زحل، بضم اول وفتح ثانی ستارهٔ سیارهٔ است، که بعقیدهٔ منجمین برفلک هفتم تابد، وآن نحس اکبراست ـ غیاث ازمنتخب وصراح.

٥ـ برجیس نگین، بکسره وجیم عربی مکسور، ویای معروف وسین مهمله ستارهٔ مشتری که برفلک ششم باشد، وسعداست آنرا قاضی فلک گویند، خانهٔ اوقوس وحوت است، واین معرب برجیس است که بالفتح باشد، چراکه وزن فعلیل، بالفتح درکلام عرب نیامده ـ ازبرهان ورسالهٔ معربات.

٦ـ شهاب رمح: بفتح نام ستارهٔ رنگ سرخ معروف که دراصل شاه آب بود ازبرهان وجهانگیری وبکسراول ستاره روشن وبمعنی شعلهٔ آتش که بلند شود ـ چیزیکه بشکل روشنی آتشبازی باسمان برشود، وآن رجم الشیاطین باشد ـ وبعقیدهٔ حکمای قدیم شهاب عبارهٔ ازهمان دخان زمین است که بکرهٔ ناری رسیده مشتعل میشود، ودرینجا همان شعله بلند بالا است که ازفلك بزیر آید، خطیکه درفضارسم کند، آنرارمح شهاب خوانده است، که مطلب ازان روشنی سلاح ممدوح باشد.

۷ـ سها، بضم اول ستارهٔ است باریک ازبنات النعش وآن متصل است باستارهٔ دوم ازسه ستارهٔ بنات ـ ومحررنامه بسبب تندی وباریکی برای آن ناوك لازم پنداشته که برقوهٔ ممدوح دلالت کند.

۸ـ مریخ پلارك: بکسره وتشدید (را) ستارهٔ است معروف برفلك پنجم که بفارسی آنرا بهرام گویند ـ وتیرچهارپرونشانه(ازمنتخب اللغات) وپلارك بفتح اول وچهارم شمشیروجوهرتیغ و نوعی ازفولاد.

نظیرش درآئینه ماه و مهر ندیده بصدديده گردان سپهر

ناشر الانوار العدل والانصاف ، ماحی آثار الجود والاعتساف سلطان الغزاة والمجاهدین ، قاتل الکفار والمشرکین ، خاقان البرین وقآن البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، خادم الحرمین الشریفین السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان الموئد من عندالله الملك المنان پادشاه اسلام پناه ، برادر[1] دارادرگاه ، لازال[2] زمان دولته مصونة عن التناهی ، وآوان خلافته محفوظة من الدواهی ، متحف مهدی داشته مرفوع رای مهر انجلای انور ، ومکشوف ضمیر خورشید ضیاء محبت گستر میگرداند که : این مستظل ظلال الطاف ملك الودود ،[3] ازروزیکه پا به اقلیم وجود نهاده وچشم شعور وآگاهی برشناخت خود کشاده بمقتضای مایهٔ سعادتی که آفریننده جسم وجان درطینت این پروردهٔ کنف لطف واحسان ، ودیعت گذاشته جاه و حشمت دنیا را درنظر اصابت اثر وقعی نداده اعلای اعلام دین وحمایت شرع متین وتصفیهٔ طریق انیق[4] سیدالمرسلین ، ازخس و خاشاك مشرکین مبتدعین[5]

۱-احمدشاه درنامهٔ خویش به سلطان عثمانی به کلمه(برادر)خطاب کرده واین خطابی است که مساوی به مساوی مینماید-برادری دراسلام یك امردینی است که اساس آن بسال اول هجرت نبوی ازمکه بمدینه ، بدست مبارك آنحضرت(صلعم) گذاشته شده است ، سلطان عثمانی که خود را خلیفهٔ اسلام میدانسته ، درانیجا به آن نکته اشاره نشده است که برالوالعزمی احمدشاه دلالت میکند.

۲-کلمهٔ(لازال)ازدوجزء ،لا ، وزال ، نافیه ترکیب شده ، واین با صطلاح گرامرزبان عرب بمعنی همیشه وبردوام ، است ، زیراهرگاه یك نفی که (لا) است بانفی دیگر که (زال) است یکجا میشود اثبات ازان برمی آیدپس (لازال) بمعنی دایم وهمیشه باشدلذا زمان دولت سلطان رابرای همیشه مصون میخواهد.

۳- ملك الودود : ترکیب توصیفی است که ملك موصوف به معنی دوستی ودانائی باشد ، قبلاً درآغازیاودود ، به آن ، اشاره و معنی نوشته شد.

٤- انیق - بفتح اول وکسر(نون) وسکون یای تحتانی ، چیزعجیب وغریب .طریق انیق ، بمعنی راه عجیب ، وشیوهٔ مستحسن ونیکو ، و فیما نحن راه روشن ، خوب ، نورانی.

٥- مبتد عین- بمعنی آنگروهی باشدکه دردین کارهای نووجدید ، که خلاف شرع باشد ، ایجاد واختراع نماید ، مبدع ، بضم میم وکسردال ، ازخودچیزی پیداکننده ، ومبتدع : بضم (م) وتای فوقانی مفتوح وکسردال مهمله : بدعت پیداکننده ، ازکشف ولطایف.

همیشه منظور، وهمت براقامت این حسنه لازم المثوبه مقصود داشته.

چون استحصال این مطلب سعادت منوال منوط باعطای اسباب مقدرت ازبارگاه ایزد متعال بود، وآن هنوز بروفق «الامور مرهونة باوقاتها[1]» درآئینه وقوع جلوه گری نمی نمود، حصول این مرام برکت التزام[2] بفرمان ملک علام بوده درحیز توقف و تاخیرمقام داشت، ودراثنای این تاخیرسانحاتی چند از مکامن تقدیر بعرصهٔ ظهورشتافت وانقلاب تنوع باوضاع زمانه راه یافت که منطوق آیهٔ کریمهٔ (وجعلناعالیها سافلها) ازفطرت احوال جهانیان بظهور پیوست وگردبی رونقی برچهرهٔ دولت های قدیم عظیم نشست.

خاندان سلاطین صفویه[3] که قریب سه صد سال مصون از صدمهٔ زوال واختلال بود، بحسب مشیت آفریدگارجهان وشومی اطواراهل ایران[4] که

۱- الامور... جملهٔ عربی است و معنی آن چنین باشد، کهاجرای امور بوقتهای آن تعلق دارد بلکه هیچ کاری قبل ازوقتش بعمل آمده نمیتواند، جملهٔ حکائی، متضمن امر.

راجع به امر-امر- امراء- امور:

امر- بفتح اول وسکون ثانی، هم بمعنی حکم است وهم بمعنی کار، پس اگر بمعنی حکم باشد جمع آن اوامر، می آید، واگر بمعنی کار باشد، جمع آن امور، آید «غیاث، منتخب»

امراء: بضم اول و فتح ثانی و ثالث، ودرآخرهمزه، جمع امیر، و به سکون میم، خطاست.

امور: جمع امراست که بمعنی کارباشد.

آمر: بکسرمیم، بمعنی امرکننده، یعنی حاکم وقائد، وآن رجالی که دارای صلاحیت امر باشند ودربارهٔ امور مربوطه بحوزهٔ اختیارات شان اوامرصادرنماید، درینجا امر بمعنی حکم است. ودرفیمانحن فیه مطلب ازکارها است وکارها نیزهرکدام به اوقات مربوط و مرهون باشد.

۲- مرام برکت التزام، این کلام ازسه جزء ترکیب شده، صیغهٔ اسم موصول است و معنی آن چنان باشد، همان مرام که خیروبرکت لازم آن است.

۳- راجع به (سلاطین صفویه) به تعلیقات دراخیرنامه رجوع شود.

٤- دربارهٔ ایران به تعلیقات آخرنامه مراجعه شود.

سالها در مهد امن و امان غنوده، ودست باستیفای لذائذ وحظوظ نفسانی کشوده، تن باطاعت وانقیاد اوامر، ونواهی الهی واقتضای آثار وسنن حضرت رسالت پناهی نداده سر ازجادهٔ فرمان در می پیچیدند، ودر تقدیم لوازم خدمت ورسوخ عقیدت آن دودمان عالیه کوتاهی نموده تقاعد وتساهل میورزیدند.

نوعی برهم خورد که شجرهٔ ثابت الاصل[1] سلطنت بالکلیه منقطع گردید.

وهرسین سبزهٔ نورسته را، ازهردر، ودهوای خودسری برچید، وازهرگوشه وکنار متعددی تمردشعار، مثل خار از پیراهن گلزار سرکشید.

چون پروردگار عالمیان دادار[2] کون ومکان، بعد از مرور ازمنه ودهور که در بنیان خاندان قدیم اندراس[3] وفتور راه یابد، واشرار نابکار، از هرطرف سر برآورده، مصدر آثار فتنه وشرارت میشوند.

بمقتضای قدرت بالغهٔ خود، فرماندهی ذی سطوت وحاکم شدیدالصولت از بارگاه جلال وعظمت بر خلق دمساز میسازد، تادمار از روزگار متمردان وسرکشان برآرد، وسزای بدی وبدکرداری درکنار آنها نهاده عبرتنامهٔ برای دیگران گذارد.

بنا به تقدیر قیوم قدیر نادرشاه[4] ازابیورد، ودرهٔ جز، خروج کرد، وبمرور

۱ـ سلسله رجال یک خاندان که ازاعلی تادانی یعنی ازجد بزرگ تانوه واحفاد مسلسل ذکر میشود، این ترتیب را (شجره) گویند، گویا جداعلی را درخت تصور نموده اولادهای او بمنزله شاخهای آن درخت اعتبار میدهند ـ این ترتیب درمورد خاندانهای بزرگ ومورد احترام اجتماع، معمول است.

۲ـ دادار ـ بهردو دال مهمله بمعنی عادل، مرکبست از داد وکلمه ار، که مفید معنی نسبت است، ازسراج.

۳ـ اندراس: بالکسر ودال مهمله نیز مکسور، بمعنی کهنه شدن وکهنه گی، غیاث ازمنتخب ـ فتور، بضمتین بمعنی سستی، ومجاز آخرابی ـ ازمدار ـ وبحرالجواهر، ولطائف وقاموس.

۴ـ راجع بشرح مختصر زندگی وکارنامه های نادرشاه افشار به تعلیقات اخرنامه رجوع شود.

خراسان[1] وعراق[2] وفارس[3] وآذربایجان بل جمیع مملکت فسیح الفسحت ایران وهند وسند و ترکستان را مسخر ساخته وشجرهٔ استقلال تمامی سران و سرکردگان ایلات واحشامات مملکت ایران را از پادرانداخته دست تعدی وجور برایل جلیل افغان نیز دراز نمود، آثار تسلط بظهور آورد.

این نیاز مند درگاه ایزد منان، درآن آوان معتکف زاویه سکینت[4] ومترصد ظهور لطیفه ازعالم غیب می بود.

چون بخار استکبار در دماغ آن مظهر صفت جبار، آناً فاناً صعود مینمود، اکتفا بممالک متصرفه مزبور نکرده چشم طمع بممالک محروسهٔ آن برادرعالیشان دوخت وجمعی کثیری ازمتجندهٔ هر قوم وهرملک فراهم آورده آنقدر مواد قوت وزور اندوخت که امرای هندوستان ودکن وروسای ترکستان الی خطاوختن وسکنه بلاد روم[5] (حرسها الله تعالی من الفتن) ازواهمهٔ ورود، اوخائف

۱ـ خراسان: نام مملکتی است، چون خراسان دراصل مشرق را گویند، باین منظور چون کشور مذکور ازفارس و عراق بجانب مشرق واقع شده، بنا بران باین نام موسوم گردیده، ازجهانگیری و برهان وسراج ونام پردهٔ ازموسیقی را نیزخراسان گویند ـ مورخین عرب آریانای کهن را خراسان خواندند، وگویند خراسان کشوری است که چهار شهرمعروف درآن واقع آمده است ازقبیل هرات، نیشاپور مرو وبلخ ـ بعضی سه بخش خراسان راواقع درمادون النهردانندو بخش چهارمی آن ماوراء النهررانشان میدهند، افغانستان مرکزی ازسیستان گرفته تانیمروز، زابل وکابل تا حدود تخارستان، درخراسان شامل ندانند، اسم خراسان ازاصطلاحات عرب است.

۲ـ عراق: بکسره اول، بایددانست که عراق دواست یکی عراق عجم که اصفهان ازمرکزمهم آنست دوم عراق عرب که بغداد ازشهرهای بزرگ آن باشد.

۳ـ فارس: بکسر(را) مهمله بمعنی سوار اسپ امادراینجامطلب ازولایتی است درایران که چهار شهردارد، اول شیراز ـ دوم صفاهان، سوم کرمان، چهارم یزد درغیاث بحوالهٔ رسالهٔ معربات نگاشته آمده که پارس، بسکون راء مهمله نام ولایت معروف باشد.

۴ـ سکینت: بفتح بروزن غنیمت بمعنی آرامی و آسایش، وآهستگی غیاث ازکشف وصراح.

۵ـ بلاد جمع بلده و بلده بالفتح شهرو بالضم نیزآمده ازمنتخب وکشف، روم درینجا کنایه از استامبول وروم شرقی است نه روم روما. وبلاد روم ـ دراینجا بمعنی روم شرقی باشدکه مرکز آن استامبول پای تخت سلطان عثمانی است.

وهراسان وهمیشه متردد وخاطر پریشان بوده نفسی خوش برنمی آوردند، ودم آبی بکام دل نمی‌خوردند.

وهرقدر دست اودرحکمرانی وممالک‌ستانی قوی ترمی شد، آیاغ دماغ[1] او ازعروج نشئت غروربیشتر لبریز بادهٔ ستمگاری وخلایق آزاری میگشت. واذیت‌های گوناگون وعقوبات ازطاقت‌بشری بیرون برسر مخلوقات الهی میگذشت. آخرالامر که صورت طبیعی اوازحد اعتدال[2] در رفته، وازتنبیه وتأدیب سرکشان ومتمردان درگذشته بحال فقراء وعجزه وبی گناه سرایت کرده، به آتش تعدی وظلم آن ستمگار بی سبب، تروخشک روزگار سوختن گرفت وبمضمون: «الملک یبقی بالکفرولایبقی بالظلم[3]» شعله جانسوزی هم ازپیراهن تن اوسرکشید وخویشان ونزدیکان همه از اوضاع سبعیه اش بجان آمده متنفرشده هریکی طریق مجانبت ومخاصمت گزید:

بشارت ده بمظلومان که ظالم کی رهد دایم
قوی چون گردد، افتد آتشی ازخویش برجانش

الحاصل کاراوازدست نوکران ستمدیده اش بانصرام رسید.

۱ــ ایاغ دماغ او: ایاق، ایاغ، بالفتح پیالهٔ شرابخوری وبمعنی (پای) واین لفظ ترکی است از برهان ورشیدی، درفیما نحن فیه دماغ خصم به ایاغ پیالهٔ شرابخوری باین منظور تشبیه شده که مانند پیالهٔ شراب که مستی آرد، غروردماغ محکی عنه نیز، مستی آورشده واورا مغرور، وفریفته جاه عارضی گردانیده دماغ او خاصیت پیاله می نوشی رادرمستی بخود گرفته است.

۲ــ صورت طبیعی شخص ازحد اعتدال دررفتن: کنایه ازاوضاع خارج العاده طبیعت مغرور است که بسبب غرورحکمرانی، صورت طبیعی او ازاعتدال بیرون رفته وبحدی ستمگاری راشعارخویش ساخته است که ازتادیب سرکشان درگذشته ظلم او به فقراو بی گناهان سرایت کرده است، وبه آتش جورآن ظالم خشک وترزمانه توام درگرفته ومی سوزند.

۳ــ ترجمهٔ تحت اللفظ «سلطنت با وجود کفر باقی ماند، مگردرصورت جوروستم باقی نمیماند» مقولهٔ است که اهل قدرت را بعدالت وترک ستم دعوت میکند. اوضاع سبعیه: خوی درندگی وافتراس باشد.

اساس سرای جور بفرمان قهرمان تقدیر[1] خراب ومنهدم گردید .

بعد از وقوع این واقعهٔ عبرت آثار ، این نیازمند الطاف کردگار روانهٔ دارالقرار قندهار شد وعلی قلیخان[2] برادر نادرشاه ، خودرا موسوم بعادل شاه ساخته بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود وروزی چندشجرهٔ رعونت پیرا بشاخ وبرگ عاریتی ، مال واموالیکه از نادرشاه مانده به اورسیده بود ، برمراتب خودنمائی واستکبار می افزود .

ودرین بین بریاست ایلات افغان ، که قریب دو هزارهزار[3] وچهارصد هزار سره بندی وهمچنین دوهزار ، هزار ، ودوویست هزار از طائفه ها وقوم ها ، که هزار ، هزار ازان دراصل قندهار ومابقی درحدود کابل ، غزنی وپشاور وغیره ولایات سکنی دارند .

۱- قهرمان تقدیر : قهرمان بمعنی قائم بکارهای کسی وخزانه دار ، و وکیل ونگهدارنده در آنچه تحت تصرف اوست ، واین لفظ در اصل فارسی است وصاحب قاموس ذکرنکرده ودرآخر آورده است ؛ قهرمان تقدیر مراد از قائم به اموربندگان عبارت ازذات قادرتوانا وصاحب تقدیر (اندازه کردن امور خلق) است جل سلطانه .

۲- علی قلیخان ، برادر زاده نادرشاه افشار است که بعد از کشته شدن عم او نادرشاه ، بنام عادلشاه بجای نادرشاه برتخت ایران جلوس کرد ، وخزاین نادرشاه را بدست آورده اولاد نادرشاه را از همه چیز محروم گردانید . ولی چنانکه اعلیحضرت احمد شاه درنامهٔ فرخندهٔ خویش نگاشته است ، نامبرده نتوانست تاج وتخت نادر را حفظ کند و بزودی ازمیان رفت .

۳- رقم ، دوهزارهزار ، معادل باشد با دوملیون (۲۰۰۰۰۰۰) وچهارصدهزار (۴۰۰۰۰۰) مساوی از چهار لک نفوس میباشد ، این اصطلاح مورخین عرب است که ارقام را به (الف الف) نشان میدهند ، لذا نویسندهٔ نامهٔ فرخنده نیز همین اصطلاح را نسبت بتعداد نفوس افغان بکا برده است . . . هکذا درسطرما بعد باز درمورد نفوس افغانها ، رقم دوهزار ، هزار ، ودوویست هزار را ذکر کرده است ، که این هم معادل (دوملیون) ودولک میباشد ــ شاید درانشای همان عهدوزمان راجع به اعداد همان اصطلاح مورخین عرب رواج داشته است .

«هزارهزار از آن دراصل قندهار» نیز از تعداد نفوس پښتونهای ولایت قندهار که یکملیون نفر بوده است ــ معلومات میدهد .

خوانین عظام وروسای آن ایلات ۱ نصرت اعلام ، که هریک از ایشان سردار رفیع المکان سرکردۀ نامور در آن ایلات جلیل الشان بوده ، بزم مصادقت ۲ با هم آراسته و بنای مصلحت با تفاق همدیگر گذاشته ، وارد حضور گردیده ، استدعای جلوس بر اورنگ ۳ سلطنت ازین نیازمند درگاه صمدیت نمودند .

باوصف اینکه اجداد عظام وآبای کرام این تائید یافته ملک علام نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن در ایل جلیل افغان ومحالات سکنای ایشان همواره وساده آرای حکومت وپای افزای ریاست شده آمده اند .

این نیازمند ۴ درگاه بی نیاز بمقتضای آزادگی که مخمر بطینت تنزه پسند است ، ازحشم وخدم دنیای دون وشوکت وجاه روزگار بوقلمون ۵ اعراض نموده ، وچشم دل بمشاهدۀ جمال باکمال ایزد متعال که سلطنت بیزوال ودولت لایزال عبارت ازانست ، نکشوده ، بگوشۀ استغنا معتکف گشته میل و محبت

---

۱ – ایلات جمع ایل است ، دربرهان وکنز درترکی بکسراول ویای مجهول ، بمعنی قوم (قبیله) وجماعت مردم می آید ، چنانکه درفیما نحن فیه ، از ایل و ایلات همین معنی مراد است .

۲ – بزم مصادقت – بمعنی جرگه آراستن ، و برای امری درجستجوی خیرمصلحت وقراری بتصویب رسانیدن مراد است .

۳ – اورنگ ، اریکه : بفتح تخت پادشاهان باشد ، «منتخب – غیاث»

۴ – «این نیازمند» این جمله درنامۀ فرخندۀ اعلیحضرت احمدشاه بتقریب های متعدد ، ذکرشده و مطلب ازان شخص شخیص احمدشاه میباشد ، که صاحب نامۀ فرخنده است و سخنگوی .

۵ – بوقلمون ، ابوقلمون باشد ، فارسیان الف را حذف نمایند ، بوقلمون شود ، وبوقلمون بفتح قاف ولام ، نوعی ازدیبای رومی است که هرلحظه برنگ دیگر جلوه کند ، ازمنتخب وبهارعجم و برهان و سروری . مگرصاحب برهان نوشته که سوای معنی مذکور ، بوقلمون بمعنی مرغی است که هرلحظه رنگ خودرا تغییردهد ، و برنگ دیگرجلوه نماید ، وظاهراین هردومعنی اخیرمجازی باشد از معنی اول .

ما سوارا، در گلشن جاوید بهار خاطر راه نمیداد، و در رغبت و اختلاط جز بر روی صلحاء و فقراء و اهل الله نمی کشاد. نظم :

یکزمانی صحبتی با اولیا   بهتر از صد ساله طاعت درتقاء

همای اوج پیمای همت این نیازمند، وشهباز بلند طبع تجرد پیوند، سر بسجاده گستری این سرای بی‌بقا، وصید شکار تیهو، وصعوهٔ این مرغزار، تنگ فضا، فرو نمی آورد، وخوشنشینی فضای دلکشای بی تعلقی رابه از فرمانروائی هفت اقلیم[1] تعلق می شمرد.

آنجماعه دست ازدامن عجز والحاح برنداشته بنای استدلال برلزوم انجاح

---

۱ - هفت اقلیم : اصطلاح جغرافیای قدیم وربع مسکون را ازروی مطالعه وتخمین به هفت حصه ازهم جدا کرده اند. دریمباره مفرح القلوب، وشرح چغمنی، وشرح تذکره محقق طوسی ومرآت الخیال وتقدیم البلدان وغیره شروح طویلی میدهند، وبعقیده قدما زمین کروی است مانند گوی ودوربع جنوبی ویک ربع شمالی آن درآب فرو شده، تنها یک ربع شمالی مکشوف است که آنرا ربع مسکون خوانند.

حکمای قدیم ربع مسکون را، ازخط استوا (نود) درجه تخمین کرده اند، ازآنجمله سی درجه ازسمت قطب شمال را خارج کرده، عرض اقالیم سبعه را درشصت درجه یافته اند، وعدم قابلیت آبادی سی درجه مذکوره رابنا برشدت برودت گویند که ازآفتاب دور افتاده، وهفت اقلیم مانند هفت بساط مطوله ازمشرق تابه مغرب درربع مسکون واقع آمده برابر برهمدیگر - وخط استوا ازجنوب عرض چین آغاز شده برجنوب سراندیب وجزائر زنگ میرسد وتا به بحراقیانوس منتهی می گردد، بهمین دستور ادامه داده ذریعه یکسلسله لا طائلات هفت اقلیم، آبادیها، جبال ودریاهای هر اقلیم رانشان میدهند، برای خلاصه نمودن مضمون بایدگفت که هفت اقلیم با صطلاح حکما مراد از هفت کشور است ازقبیل چین، هندوستان، ترکستان، توران، ایران، روم، وبلاد فرنگ - گرچه حکمای قدیم درتتبع خویش فاصله عرض وطول، آبادی، کوها، دریاها، معادن، ممالک، عرقها، وحتی دهات رانیز شمرده اند، ولی تقسیمات جغرافیائی آنان ظاهراً بنا برحدس وتخمین است وربع مسکون قرارجغرافیای جدیدکه شکل علمی دارد، آنطور شکل ندارد که آنها ذریعهٔ خطوط متوازی و مستقیم بخش کرده اند، چون درنامه باین ارتیکل جغرافی تماس گرفته شده بنابران راجع بهفت اقلیم شرح مختصرفوق نگاشته آمد تا فهمیده شده بتواند که غرض از (هفت اقلیم) چیست ؟

این مستد عیات خود برین امر گذاشتند، که هرگاه باطن مشغول بیاد خدا ست، درظاهر اشتغال براشغال دنیا به آندرجهٔ علیا که منافات ندارد، چنانچه خلفای راشدین وکبرای تابعین [1] (رضوان الله علیهم اجمعین) باوجود کمال توجه، واستغراق درعالم معنی دست ازانتظام مهمات این جهان برنمیدا شتند، وتفقد احوال خلائق راازمتمنیات مرضیات الهی می انگاشتند.

درعمل کوش هرچه خواهی پوش　　　تاج برسرنه وعلم بردوش

مدتیست که کارخانهٔ سلطنت درجهان برهم واحوال خلایق بسبب نبودن پادشاه ذی سطوت نهایت ابترونامنظم است درچنین وقت رئیس صاحب اقتدار راکه نواختهٔ لطف پروردگار، وشایستهٔ انصرام این کارباشد، لازم ومتحتم است که خودراازین شغل نبیل [2] معطل، واورنگ سلطنت موروث رامهمل نگذارد، وبندهای خدارا بیاوری بازوی توفیق . . . ازورطهٔ ضلالت وضیق برآرد.

ومویِد تقریر این طائفه صداقت دستگاه بعض اهل الله نیزازمحول شدن این امر خطیرازبارگاه رب قدیر باین مورد عنایات کثیرمژده رسان شدند.

بنابرین دواعی وموجبات:

بساعتی که تولد کند بدان تقویم　　درآن زمان که برونازد افسرو دیهیم

جلوس بر تخت میمنت مانوس نموده، شکراین موهبت‌عظمی، عطیهٔ کبری حق تبارك وتعالی بجا آورد، وارادهٔ سیروشکار ممالك ایران، وتادیب اشرارآن مملکت فسحت نشان بخاطرمصمم کرده، سران و

۱ــ تابعین مطلب ازکسانی باشدکه باصحابهٔ آنحضرت همکاری کرده اند وباایشان محشور بوده اند.

۲ ــ نبالت: بفتح، بزرگواری وآگاهی ومشهورشدن ازمنتخب، نبیل، ونبیله، بفتح و بای موحده ویای معروف بمعنی بزرگ ودانا، ونیکو، وفربه، ازمنتخب ولطایف.

سرکردگان ایل جلیل أفغان ۱ ، اطلاع باین معنی یافته ، بحضور آمده ظاهر نمودند که از روی تحقیق و تدقیق دقیقه پیمایان عرصهٔ جهان مملکت هندوستان ، وسیعتر از جمیع ممالك روی زمین است ، وسلطنت آنممالك بیقرین وبیکر ان الی خروج امیر تیمور صاحب قران ، تعلق بروسای جلیل الشان افغا نداشته وبیست و نه نفر از ان ایل جلیل مثل بهلول ـ واسکندر ـ وفیروزشاه ـ وشیرشاه ـ وابراهیم شاه وغیره فرمانروای آن مملکت بکمال عظمت واقتدار نموده ، نقش نیکنامی و اشتهار برصفحهٔ روزگار گذاشته اند .

اول باصلاح مملکت موروث باید پرداخت ، ومن بعد بهر جانب که رای صواب نما اقتضا فرماید ، رایات عزیمت به آنطرف باید افراخت .

چون ازطرف هند هم اخبار متواتر میرسید که وهن کلی بحال سلاطین آنجا راه یافته وکفار فجار از هر گوشه وکنار ، سرتمرد ، واستکبار ، بر افراخته محیط ومتسلط برجمیع محالات گشته پادشاه وقت راکالمحصور ، وامراء وارکان دولت رامعذور ساخته اند .

ومنطوق لازم الوثوق : «جاهدوا الکفار والمنافقین واغلظ علیهم» ۲ ، قلع وقمع ،

---

۱ ـ به تعلیقات آخر نامه رجوع شود.

۲ ـ آیهٔ کریمهٔ : یا ایها النبی جاهدوا الکفار والمنافقین واغلظ علیهم .

تذکر لازم : درتفسیر آیه : چون آنحضرت (صلعم) بتاسی از اخلاق حمیده اش باهمهٔ مردم بشمولیت منافقین رویه نهایت نیکو داشتند . بلکه باوجود شناختن آنحضرت منافقان را ـ به آنها نمی گفتند که شما نفاق می ورزید ، پس در اثر اغماض آنحضرت جسارت منافقان بحدی رسید که در رد سلام کلمهٔ (سام علیکم) که به معنی درد و ناخوشی است برزبان منافقان میراندند ، خدای عزوجل باین اندازه گذشت پیغامبر خودرا نه پسندیده وبوی چنین ارشاد فرموده :

ترجمهٔ تحت اللفظ : «ای پیغامبر ! با کفار ومنافقین غلظت یعنی بدرشتی پیش آمد کنید» .

درین آیهٔ کریمه تهدید برای منافقان و (انذار) برای کافران است . چون کفار انواع دارند ، از قبیل مجاهرین ـ مقاتلین که برملا برخلاف حق واداًمه برکفر ، ←

(دراصل (قمع) نوشته شده است) .

این شجرات خبیثه از ان ارض محروسه الزم وتنبیه کفار شقاوت نشان بر تادیب اشرار ایران ومتمردان ترکستان ، درنظر اصابت اثر ، الزم واهم نمود.

داعیهٔ مکنون خاطر را موقوف بوقت دیگر داشته ، عنان سمند عزیمت فلک پیوند را بصوب هند انعطاف داد.

بعد ازورود به مملکت پنجاب معلوم شد که محالات آن ممالك درآبادی ووفور محصولات زیادتر از ملک بنگاله ومالوه وگجرات است [1] ، واز اینکه در احوال سلاطین هندوستان وهن وضعف راه یافته راجه های آنمملکت که هریك صاحب ثروت هستند ، چیزی را ، ازقبیل باج وخراج به امنای آن دولت نمیدادند . فرمانروای علیحده درآنجامی بود ، واطاعت کسی نمی نمود .

میر منوی [2] تورانی ولد وزیرسابق هندوستان محالات مزبور را بزور متصرف شده ، وقریب یکصدهزار سوارجرار ، وپیاده های تجلد شعار ، توپخانهٔ متکاثر آتشبار ، صاعقه کردار ، وافیال کوه تمثال با سرپرشور ، ودماغ مملو ازبخار غرور ، دردارالسلطنهٔ لاهور نشسته فرمانروائی آن مملکت میکند ، وربقهٔ تسخیر در رقبهٔ صوبداران ملتان وکشمیر انداخته کوس ، لمن الملک ازبام استکبار میزند.

← بمقاتله حاضرند ـ در مورد اینگونه کفار و مشرکان ، پیغامبر بمجاهدهٔ شمشیر ، مامور گردیدند. ثانی کفار معاهد ، ومنافقان که غیر محار بانند ، در بارهٔ این دو گروه پیغامبر خدا باظهار حق وضمناً درشتی لازمه نیز مامور شد .

در تفسیر آیهٔ ذکر شده که درین آیهٔ کریمه پیغامبر خدا باکفار حاضر بمقاتله ، به شمشیر ، وبا منافقان به لسان مجاهده نماید . . . .

۱ـ بنگاله ـ مالوه ، وگجرات ازولایات زرخیز وپرنفوس هندوستان است .

۲ ـ میرمنو ، ازامراء بزرگ دولت مغرلیه هند ، وپسروزیرآندولت ، ونائب الحکومهٔ بالاستقلال ولایت پنجاب بود ـ درآغاز اعلیحضرت احمدشاه پرخاش کرد ، اما درمابعد اطاعت نمودو ازحضور احمدشاه نیزدرلاهوربه نائب الحکومگی پنجاب ابقا گردید و ازمخاص کیشان ثابت شد.

این نیازمند درگاه بی‌نیاز بعزم تنسیق مهمات آنمحالات، وتنبیه متمردان شقاوت سمات وارد آنحدود گردید، چون خبر میمنت اثر بمیر منور رسید، از قلعهٔ لاهور برآمده بر کنار دریا طرح سنگر وآن منطقه نکبت ابتنا را بیك هزار عراده توب وخمپارهٔ[1] آسمان کوب و دیگر آلات وادوات قیامت آشوب استحکام داده رایات[2] خود سری بمیدان مستکبری افراخت. این نیاز مند درگاه خداوند، ازمکان مورود حرکت کرده یکنفر سخی اعلام آن فتنه پرور اعلام[3] فیروزی منصوب ومرتفع ساخته، بعنوان محاصره پرداخته جمعی ازقراولان شیر شکار وبهادران تهور شعار بتاخت و تاز جوانب و اطراف معسکر او گماشت. ودائرهٔ[4] محاصره براهل سنگر اونوعی تنگ ساخت که پرندهٔ رامجال پریدن درین

---

۱ - خمپاره: در کتب لغا تیکه نزد اینجانب موجود است به‌تعریف این لفظ اشاره نرفته، اما ازمقام چنان برمی آید که (بمی) بوده که برمواضع دشمن پرتاب می شد فضلای ایران نام (اژدر) به‌آن داده اند که بی مناسبت نیست گرچه اژدرها ـ در برهان و رشیدی بمعنی: مار قوی جثه باشد، و این جمع اژدر نیست بلکه اژدرها، لفظ مفرد است.

۲ - رایت ازمنتخب: علم لشکر که جمع آن رایات باشد، و رایات هم، علمها ونشانهای لشکر بوده است، عقاب و پرچم، نیز ازجملهٔ اعلام اردو، ویك ملت اتخاذ میگردد، چنانکه پرچم ملی ما ملت افغان، سه‌رنگ «سرخ، سیاه، سبز» دارد، وکنایه‌از روزگارگذشته وسرگذشت سیاسی و اجتماعی این ملت نجیب شناخته میشود، وپرچم شاهی ماکه مخصوص پادشاه مملکت شمرده شده، دارای رنگ گلنار، سرخ میباشد، واین ازجملهٔ اعلام ونشانهای ملی افغان اند.

۳ - اعلام: رایات ونشانهای یك اردو که‌ازجانب افراد لشکر به آن احترام شود، وهمان اردو به‌آن امتیاز داشته مجردیکه رایت آن‌دیده‌شود، هویت اصلی آن شناخته میشود، اعلام، درمنتخب، بالکسر خبر دادن وآگاه کردن. وبالفتح، علمهای فوج ونشانهای لشکریان، وبمعنی اسمهای مردم و نامهای شهر وبمعنی کوهها، غیاث ازمنتخب.

٤ - دائره ـ سطحی که‌ذریعهٔ خط منحنی گرداحاطه شود، درمنتخب بمعنی خط‌گرد، وهزیمت وگردش زمانه باشد، وآن دائره که علمای هیئت قدیم، بنام عظمی وصغری بخش کرده و تفصیل مفصلی در مورد هرکدام نوشته اند، عظمی آن باشد که ذریعه آن کرهٔ زمین را تنصیف کنند، به دو حصهٔ شمالی وجنوبی ازخط استوا، ودائرهٔ هندسی، نمونهٔ فرضی آن است، واگر دائره تنصیف نه نماید آنرا صغیره نامند، وبنام دوائرهٔ عظیمه برای فلك وافلاك نه دائره را فرض کرده هرکدام را بنامی نامزد کرده تفصیل دهند. اما درفیما نحن فیه ازدائره مراد، احاطهٔ شهر یا معسکر دشمن باشد که ذریعهٔ قوهٔ عسکری محاصره شود، ونظامیان باادوات محاصره مانند خطی دورمعسکر مخالف، حلقه تشکیل دهند.

حیطه[1] فتنه مسکن نماند.

بعد از چهل روز میر منوی کینه اندوز، از ضیق احوال مفطر[2] و بیقرار گشته و سعی محیلانه که در باب افتتاح ابواب صلح می نمود، و چارهٔ کار جز بر آمدن از سنگر و مقابل شدن با عسکر نصرت اثر ندیده، صباحی که سواریکه تاز، عرصهٔ افلاك خفتان لعلگون از شفق پوشیده و مغفر از زرناب بر سر گذاشته و ترکش زرین از اشعه بر کمر بسته با کوکبه لمعات و انوار، از سنگر نیلی حصار بر آمده لوای جهان افروزی در عرصهٔ آفاق افراخت.

و از بارقهٔ تیغ جهانتاب پرتو، عزم ظلمت سوزی با قطار عالم انداخت.

میر منوی فتنه جو با رادهٔ جنگ صف در صدد معرکه آرائی مع بنه و بار حرکت نموده تفنگچیان آتشخو و پیادگان نبردجو، بکثرتیکه شمار آن بقیاس در نیاید، و هجومیکه بعرصهٔ بی منتهای خیال گنجایش نه نماید، پیش انداخته و توپخانهٔ قیامت نشان از قید زنجیر بندی در آورده مطابق ضابطه پیشرو ساخته، خود با حشری انبوه[3] و فوج در یا شکوه که گاو زمین[4] از صدمهٔ سم تکاوران بفغان و شیر فلک از بوارق تیغ

۱ــ حیطه : بالکسر، بمعنی دیوار گرد چیزی بر آوردن، غیاث از منتخب ــ و بمعنی جای احاطه کرده شده بدیواری.

۲ــ مفطر: المنجد این کلمه را به «انشق» که بمعنی سختی میاید ترجمه کرده است ــ از مقام نیز چنان برمی آید. مفطر: به ضم میم و سکون فاء و فتح طاء حطی، بمعنی مفعولی، نگاشته آمده است.

۳ــ حشری انبوه: حشر انبوه بمعنی جمع آوری موقت یك گروه انبوه باشد، گرد آوردن مردمان از هرطرف، در حالیکه مسلکی نباشند، از قبیل ایله جاری، وطلبی مراد است، اما فوج عبارت از نظام و عسکر باشد که برای مسالك عسکری تربیه شده و در زیر دسپلین نظامی مکلف بکار ــ و وظیفه باشند.

۴ــ گاو زمین و گاو سری : در افسانه های زمین آمده است که زمین بر پشت گاو ایستاده و گاویکه زمین بر پشت او ست آن گاو بر پشت ماهی ایستاده افسانه مثلیکه د خیل باشد. در فوق گاو زمین در نامهٔ فرخنده اشاره بهمان گاو افسانوی است که گوی زمین را بر پشت خود گرفته است اما همان گاو از سم تکاوران (اسپان لشکر) که زمین عرصگاه را می کوبند، برای گاو زمین مشکل و سنگین شده چنانچه از تحمل زمین بالگدکوبی تکاوران بفغان آمده است، زمینه: مبالغه است. شیر فلك یا شیر گردون کنایه از برج اسد ــ از برهان قاطع، آفتاب باشد.

وسنان ، لرزان وطپان بود ، ازسنگر برآمده با جمعی از سرداران ذی اقتدار ، وچهل - پنجاه هزار سوار نیزه گزار پیش رو ، وجنود ظلمت نمود مقرر کرده ، وچهل - پنجاه هزار سوار بحر است یمین و یسار[1] گماشته ، خود بر فیل عفریت منظر سوار شده ، به جبروت وعظمت مالاکلام ، بفروعون فرعونی[2] وشان وشوکت شدادی مانند رستم زال بایال[3] وگو پال در کمال جاه وجلال رو بمیدان نهاد.

نیاز مند درگاه الله ، بعداز اصغای اینخبر ، جمعی از قراولان جنگ آور ، وپشت سر آنجماعت گروه دیگر از بهادران دلاور تعیین نموده ، متعاقب آن خود نیز ، باجنود ملائک وفود ، وقشونهای ظفرنمود که آیهٔ : (نصر من الله[4]) بررایت ظفرآیت هر گروهی ازان مرقوم قلم قضاء واعلام هردسته ، صورت نمای الف های (انا فتحنا[5]) است ، سوار سمند برق ، آهنگ گردیده به تیررس توپخانهٔ دشمن

۱- یمین ویسار : مطلب از سمت (راست وچپ) میدان جنگ است که ذریعهٔ پنجاه هزار سوار تحت حراست گرفته شده است.

۲- بفروعون فرعونی : بمعنی باشکوه ونیروی فرعونی ، قائد خصم وارد میدان جنگ شد .

۳ یال بمعنی گردن که ترجمهٔ عنق باشد وموی گردن اسپ این معنی مجازاست ، از بهارعجم وکشف وجهانگیری ، برهان ورشیدی و از لغات ترکی در یافت شد که این ترکی باشد .

یال وگو پال بمعنی شان وشوکت ، بضم کاف عربی ، وواو معروف ویای فارسی مرکب ، آنهم بمعنی شان وشوکت وتن وتوش از چراغ هدایت اقتباس شد.

٤- نصر من الله و فتح قریب : ترجمهٔ تحت اللفظ : بدان وآگاه باش ای پیغامبر! که معاونت ونصرت از جانب الله است ، وزمان بوقوع پیوستن همان فتح و نصرت موعود الهی به اهل حق ، خیلی نزدیک است ..

٥- انا فتحنا : شروع سورةالفتح ، ترجمهٔ تحت اللفظ کریمه چنین است :

ای پیغامبر! ما با شما و مسلمانان در روز (بدر) وغیره فتح و فیروزی نمایان عنایت کردیم . این آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که پیغامبر با یاران خود ، از انعقاد صلح حدیبیه ، معاودت کردند الحق وعدهٔ خداوندی که درین آیه ، به پیغامبر داده شده بزودی آشکار شد چنانکه بعداز دو سال مکه مکرمه بدست پیغامبر و اصحاب او فتح شد ، این فاتحین همان گروه بودند که مشرکان قریش دو سال قبلتر ، آنها را به زیارت (کعبه) نگذاشتند . برای مزید معلومات به تفاسیر قرآن پاک رجوع شود .

رسیده ، بان[1] ، اندازان برق سرعت دسته‌دسته به آنها شعله افشان علی‌الاتصال سر میدادند. و توپچیان فرنگی طینت با نداختن ثعابین توپهای آتش‌دهان ، وافاعی[2] تفنگ زهرافشان دست تجلد میکشادند.

بهادران فیروزشعار ، بارش این ابر آتشبار را ، از قبیل باران موسم بهار دانسته بی محابا در صفوف قتال درآمدند ، وبه هیبهات اجتماعی اعادی را بصدمات کوه‌شکن برهم میزدند. اخرفیئتین از نهایت کارطلبی وجنگجوئی باهم درافتادند ، وکارزار نیزه وتیردرگذرانیده باستعمال سیف وخنجر ، وکارد ، دادشجاعت‌ومردانگی دادند.

جمعی غفیری از مقاهیر[3] مشاهیر مقتول خنجر وشمشیرگشته برخاك هلاك افتاده ، وجمعی که ازمقهوران قهرمان تقدیردرآن موج‌خیزلجۀ تشویر[4] جان بقابض‌الارواح داد.

ازعام‌لشکریان ومتجنده بی نام‌ونشان چه‌حرف ، قریب بیست فیل سوارنامدار که‌ارکان‌دولت میرمنو ، ومدارالمهام سرکاراوبودند ، درآن پیکار محشرآثار ازدم‌تیغ آبدار به قتل رسیدند.

ازانجمله کورامل[5] صوبدار ملتان که مقدمة الجیش تمام عساکر- ویاقوت‌خان

۱ـ بان : لفظ‌هندیست و تیررا گویند ، واین دراصل «اگن بان» باشد ، اگن ـ بمعنی آتش و بان بمعنی تیرباشد یعنی (تیرآتش) ، این چیزی است که آنرا بارود ، پرکنند ، و بمدد آتش مشتعل ساخته و بالای مخالف اندازند ـ بشکل هوائی یک آتشبازی معروف است (ازغیاث) در برهان‌آمده است که (بان) بمعنی درخت باریک وخوشنما باشد ، درملك‌عرب میروید ، واز تخم آن‌روغن گیرند که بسیارنافع وخوشبوست ـ مگردرینجا مراد از بان همان معنی هندیست که مانندبم دستی بالای دشمن‌انداخته میشود نه‌معنی ثانی.

۲ـ افعی مارکفچه ، را گویند ، درینمورد نویسنده ، تفنگ‌را بمارتشبیه نموده ، وجه شبه‌درهردو همان زهرکشنده باشد که درنیش مارمذکور ، وگلولۀ تفنگ موجود میباشد.

۳ـ مقاهیر ، صیغه منتها الجموع مقهورباشد ـ ومقهور بمعنی مغلوب و درجنگ‌شکست خورده را گویند.

۴ـ تشویر : اشارت کردن وخجلت‌وشرمساری ـ از کشف وبهارعجم ـ و درکنز بمعنی شرمساری واشاره کردن ، ودرمحلی نوشته که عرق کردن ازخجالت واشاره کردن.

۵ ـ دربارۀ سوانح کورامل به تعلیقات آخرنامه مراجعه شود.

که مصاحب دمساز وهمراز میرمنو بود، بها دران بهرام خو بالای افیال آنها رفته وسرهردو ازتن جدا کرده جسد آنها را بزمین انداخته وفیل ها را باروءس منحوس آنها گرفته بحضور آوردند.

وعلی هذا القیاس غازیان تهمتن توان، بر افیال دیگران نیز صعود نموده ودست بگریبان زده بعض را بزورخنجر بهرامی مقتول، وبعض را ماسور ومغلول ساخته اجساد بی ارواح واحیای مایوس الارتیاح[1] را ببارگاه عظمت وشان آوردند، وهریکی ازمرده وزنده موافق حکم بمقام ومقر خود رفت.

میرمنو که درافراط نشأت غرور، موقظ نیران وشور بود، سرداران سپاه خودرا تاکید وتحریک بمقاتلهٔ بهادران منصور می نمود، بمشاهده صورتحال مضطر الحال وبی استقلال شده ازفیل فرود آمده وبراسپ سوار شده راه فرار اختیار نمود، وباقی سپاه ولشکراو مثل بنات النعش[2] ازتاب شمشیرغازیان متفرق وپریشان گشته راه گریز پیش گرفتند.

وبرق سواران صرصر شتاب بتعاقب گریختگان خذلان آثار تا پانزده فرسخ راه

۱- ارتیاح- بکسراول وکسرتای فوقانی وبعده تحتانی ودراخرهای مهمله بمعنی شادشدن، از کشف وکنز ومنتخب وغیاث. در فیما نحن فیه جمله «مایوس الارتیاح» ازخوشی بی بهره ونا امید.

۲- بنات النعش: سه ستاره اندقریب پایهٔ شرقی شمالی نعش ونعش چهار ستاره دارد بصورت چهارپائی وبنات ونعش مجموع هفت ستاره اندقریب قطب شمالی وآن هرهمه بگرد قطب میگردند- این بعقیدهٔ منجمین عهدقدیم است اما قرار معلومات علمای جدید هیأت که ذریعهٔ دوربین های قوی عکس نیز ازبنات النعش گرفته اند وآن فوتو در (المنجد) لغت مدرسی عربی نشر شده، گرچه نویسندهٔ المنجد نیز آنرا هفت ستاره گفته وچنین نوشته است:

«بنات نعش الکبری سبع کواکب- نشاهدها جهة القطب الشمالی- ومثلها الصغری- والنجم التی سمت کبیرة هی النجمة القطبیة التی یستدل بها علی نقطة القطب الشمالی» ولی از تصویر بنات نعش چنان معلوم میشود که از صدها ستارهٔ خرد وکلان ترکیب ومنجمین قدیم جز همان هفت وسه ستاره سبب نداشتن آلات مشاهده ضرورةً ستاره های کوچک کوچک آنرا دیده نتوانسته اند، ولی حالا از مشاهدهٔ فوتوکه ذریعهٔ آلات عصری گرفته شده تمام مجموعهٔ ستارگان مذکور دیده میشوند که از صدها ستاره ترکیب یافته است.

طی طریق استعجال نموده، هرکه رادریافتند، طعمۀ تیغ آبدار ساختند. و توپخانه وفیل خانه با اشتران زنبورک [1]، وجزائر وبان که زیاده از حد شمار داشت وطوائل اسپان نر و ماده ودیگر کارخانجات پر از ساز وسامان، بضبط امنای سرکار در آمد. نیازمند بعد از ظهور چنین فتح ارجمند شکرانه مواهب تائید بدرگاه رب مجید که فتاح حقیقی وحیز بخش تحقیقی است، بجا آورده وهمت به نظم ونسق آن ولایت گماشته بر محالات متعلقۀ پنجاب وملتان و کشمیر حکام ضابط وباکمال مقرر داشته وخاطر از بند وبست آن ناحیه پرداخته عنان یکران عزیمت رابدار القرار قندهار منعطف ساخت. واز آنجا باقتضای رای صواب نما تسخیر مملکت خراسان، وتنبیه اشرار مفسدان الکای فسحت نشان الی اقصای ممالک ایران پیشنهاد عزیمت گردید.

درخلال اینحال که آفتاب دولت خداداد را وقت عروج باوج کمال، وستارۀ بخت دشمنان راهنگام هبوط وزوال بود، علی قلیخان برادرزادۀ نادرشاه که بعد از انتقال او خزاین موفور وجواهر غیر محصور ودیگر اسباب نخوت وغرور بدست آورده جالس سریر سلطنت شده بود، تمامی اولاد واحفاد نادرشاه را سوای یکتن شاهرخ میرزا [2]، که از جانب پدر نبیرۀ نادرشاه واز طرف مادر نوۀ شاه سلطانحسین [3] صفوی بود، برای مصلحت کارخود نگهداشته و دیگرهمه

۱ـ زنبورک ـ وجزائر وبان: زنبورک: به ترکی تفنگ کلان باشد کوچکتر از توپ که آنرا بالای اشتر حمل کنند و میتوانند آنرا از پشت اشتر بر دشمن فیر کنند. گویا توپچه ای است که حمل آن از توان یکنفر بالاتر است و باین منظور زنبورک را در اردوها بالای اشتر یا ستور بار نمایند و در قدیم بمحاربات استعمال می شد و خیلی موثر هم بوده است.

جزائر: جمع جزیره ـ مراد از سلاح جنگی باشد با زنبورک مشابه، و به تصریح غیاث و منتخب سلاح حربی است مانند بندوق کلان آنرا میتوان توپچه خواند.

بان: راجع به معرفت (بان) در حاشیۀ صفحه (۲۰) این اثر شرح داده شده بانجا رجوع شود.

۲ـ دربارۀ شاهرخ میرزا به تعلیقات اخیر این نامه رجوع شود.

۳ـ سلطان حسین آخرین پادشاه خاندان صفوی است که تخت و تاج ایران را، درحوالی اصفهان به شاه محمود هوتکی افغان مبارکباد گفته و باین شخص سلسله صفویه بعد از تقریباً سه صد سال سقوط نمود (سال ۱۱۳۵ هجری)

را به تیغ بیدریغ ازهم گذرانیده دم درریاست از پادشاهی کل میزد ، مثل شیر برفی از تاب آفتاب عرصهٔ افتاد و اضمحلال[1] گردید .

واجزاو اعضای شخص استقلال او ، و ابراهیم خان[2] برادرش باندك زمانی ازهم پاشید ، واسباب دولت واقتداریابکلیه نابود ومنعدم گشته ، دودمان نادری منقطع النسل وشجرة النسب اوفاقدالفرع والاصل گردید .

بعدازسنوح این سانحه اهالی ایران باهم اتفاق نموده شاهرخ میرزارا ازارگ مشهد مقدس برآورده وبرای کامروائی خود بر تخت سلطنت نشانده روزی چند سالك مسلك اطاعت وفرمان بری بودند ، آخر بمقتضای خبث طینت وفساد نیت باولی نعمت[3] خود؛ در مقام شورش وطغیان برآمده مرتکب گناه نمك بحرامی[4] گشته آن نوردیدهٔ دولت رامکحول[5] وازشغل جلیل سلطنت

۱ــ اضمحلال : درغیاث و منتخب بمعنی (سست شدن) آمده است .

۲ــ ابراهیم خان برادرزادهٔ نادرشاه وبرادرعلی قلیخان که مدتی درخراسان بحکمرانی پرداخت وبزودی از میان رفت .

(تاریخ ایران تالیف فاضل عبدالله رازی همدانی ص ۵۸۵ــ۵۸۷ طبع تهران.)

۳ ــ ولی نعمت ، صاحب نعمت ، کسی که بکسی نعمت دهدو به تربیه اوپردازد ، آن مالك نعمت را: (ولی نعمت) گویند ، اصطلاحاً پادشاه وحکومت راولی نعمت خوانندو حقوق آنراپاسداری نمایند .

٤ ــ نمك بحرامی : در قرون قبل ازعهد جدید ، گناهی بودکه خادم اگر به نسبت مخدوم کدام خطائی رامرتکب می شد ، آن گناه را (نمك بحرامی)میگفتند ، پاس نعمت و نمك یك شخص بخاندان او انتقال میکرده و نمك خوار ، پاس خاطرنمك دهنده واولاد اورا میکرد ، واگرنه نمك بحرام شمرده می شد ، و بعقیده قدیم نمك بحرام ، با نامرادی برمی خورد ، و کاراوبجایی نمی رسید ، این شیوه در بین نمك خوار ، و نمك دهنده ، یك رابطه اعتماد و اطمنان را بوجودآورده بود ، دراخلاق مرد مان نوکر پیشه ، تاثیراستواری تولید میکرد ، اما با وصف آن نوکران نمك بحرام ، ازابن علقمی گرفته تاقرون ما بعد درتاریخ گذشته اند که تفصیل آن درتاریخ مطالعه شود.

۵ــ مکحول : مکحل ، بضم و تشدید ، حای مهمله ، بروزن (منور)سرمه سا ، و بالضم وحای مهملهٔ مفتوح بمعنی سرمه دان ــ ازمنتخب . و مکحول ، بحای مهمله سرمه ساء باشد ــ نیزمکحول کسی را گویند که درچشم او بنا برغرضی میل کشیده شده و اوراکور کنند ، در فیمانحن فیه معنی اخیرمراد است .

4985

معزول ساختند .

نیازمند درگاه بی نیاز باستماع این اخبار تاب توقف واستطبار نیاورده بعزم تنبیه اهل بغی وعدوان [1] روانهٔ خراسان شد.

درآن اوقات سردارذی اقتدار از اهل خراسان باسپاه جرار وکومکانه بسیار قلعهٔ دارالنصرت هرات راکه محکمترین قلاع روی زمین ودررفعت ومتانت همسر با چرخ برین است ، مضبوط ساخته و بسدابواب وثغور [2] پرداخته ، بغروراستحکام بروج وجدران ، ووفوراسباب جنگ وطغیان ، که درآن حصن [3] متانت بنیان موجود ومهیابود، درمقام تحصن [4] نشست.

نیازمند درگاه رب المعبود ، بعد ازورود به آن حدود مطلع شده بمکانیکه توپ رس جانبین بود ، نصب خیام [5] نصرت ارتسام نمود .

وسردارذی شان رابا قشونها دراطراف قلعه تعیین کرده بتأسیس مبانی محاصره پرداخت. واطراف قلعه وشهررا بضبط ونسق تمام محصور ساخت .

عمله توپخانه قیامت نشانه ـ توپهای کوه‌شکن و اقبارهای [6] بروج افگن ، بموجب حکم پیشش برده شد ، وبدورآن حصن حصین وحصارکوه تمکین نصب

---

۱ ـ عدوان : بضم اول و حرف سوم واو ، بمعنی دشمنی کردن وستم وطغیان؛ زلطایف . وبمعنی دشمنان ، درینصورت جمع عادیست که بمعنی دشمن و بیدادگر باشد (غیاث)

۲ ـ ثغور : به فتحتین وغین معجمه بمعنی سرحد ها ، جمع ثغر ، از شکرستان و خیابان بمعنی دندانها ، باشد .

۳ ـ حصن ـ بالکسرجای پناه وقلعه ، نیزبالضم بمعنی عفت هم باشد ، ازلطائف .

٤ ـ تحصن ـ بفتح تاوتشدید (صاد) مهمله بمعنی حصاری شدن وخودرادرحصن یعنی قلعه حفظ کردن .

۵ ـ خیام جمع خیمه وخیمه بفارسی چادررا گویند که خانه سفری نظامیان باشد.

٦ ـ اقبار : درکتب لغاتیکه نزدمن موجوداست ، بنظرنرسید ما ازمقام وقرینه بروج افگن ، مثلیکه وزن سنگین داشته ، ازسنگ یا فلزبوده وذریعه منجنیق جانب برج وباره پرتاب می شد و بذریعهٔ آن استحکامات دشمن رامی غلطاندند ـ بااینچون سندی در شناخت آن بدست نیامد ، درخورتأمل وتحقیق مزید شناخته میشود .

گرده مانند نگین انگشتری حلقه وار، درمیان گرفتند ـ وبه انداختن گلوله های متواتر، و پیهم، زلزله دربنیان [1] استحکام آن محوطهٔ متین وبنای استقلال [2] قلعه گیان تمردگزین انداختند.

ازشدت محاصره [3]، وقلت اذوقه، کار برمحصوران، تاحدی تنگ شد که پارچه نانی بعوض جانی تمنا میکردند.

راه نیز نبود، واز التهاب [4] آتش جوع بیقرار شده دست بجانب خوشهٔ پروین [5] دراز میکردند، لیکن حصول دانهٔ آران عقدهٔ ازدل نکشود.

زمان، این محاصره بامتداد مدت سه‌ماه کشید ـ واحوال محصوران به نهایت عجزواضطرار انجامید.

---

۱ ـ بنیان: بن بمعنی بیخ وبنیان از منتخب مراد ازاساس وبنیاد خانه باشد.

۲ ـ استقلال ـ بخود، خودبکاری استادن بدون اشتراك دیگری، و بمعنی اندك شمردن چیزی غیاث از کنزاللغات ودرفیما نحن فیه عبارت از استقامت قلعه‌گیان محصور باشدکه دران بسبب انداختن گلوله های متواتر و پی هم نظامیان رخنه وزلزله افتاد، وپای استقامت آنان لغزید.

۳ ـ محاصره ـ حصار ـ حصر ـ ازیك ریشه باشندو محاصره، کسی یا قومی را درحصار کردن و محصورساختن از منتخب ـ حصار بکسراول بمعنی قلعه واحاطه، ونام شعبه ازموسیقی، از برهان وسراج، حصر ـ گرد گرفتن چیزی را و احاطه کردن بالفتح (حاء) وحصن، بالکسرجای پناه وقلعه و بالضم بمعنی عفت زن، حصون ـ جمع حصن بالضمتین حصارها وقلعه ها، وبفتح اول وضم ثانی مرد پرهیزگار ازلطائف وحصین ـ بفتح اول بروزن متین بمعنی، محکم واستوار، از کشف وکنزودر شرح نصاب بمعنی زندان، لهذا درفیما نحن فیه محاصره ـ بمعنی کسی یاقومی را در قلعه یا حصنی گرد کردن واحاطه نمودن باشد.

٤ ـ التهاب: بالکسر افروخته شدن آتش وشعله زن شدن آن، از منتخب وکنز.

٥ ـ پروین: پرن: ثریا: هرسه یك چیزاند، پروین بالفتح ـ شش ستارهٔ کوچك که باهم مجتمع اند ـ وآن درایام زمستان ازاول شب نمایان باشد ـ و پرن، بفتحتین بمعنی پروین که بعربی ثریا گویند، ازبرهان قاطع وسروری.

وثریا: بمعنی پروین وآن شش ستاره اند ـ متصل همدیگر وآن منزل سوم است ازمنازل قمر، دراصل لغت تصغیر (ثروی) که‌صیغهٔ مونث افعل التفضیل است، مشتق ازثرا که بمعنی کثرت است، میاید. چون درستارگان مذکور نسبةً کثرت است لذا بدین‌اسم مسمی گشت، ازصراح. *

روساء وریش سفید ان آنمکان، تیغ وکفن بگردن انداخته وجمعی از علما وصلحا راهمراه برداشته واردار:وی ظفر نیروشدند. وبهزاران تضرع والحاح، مستدعی عفوتقصیر وامان جان بخش گشتند.

ازآنجا کهرحم وبخشایش جبلی این نیازمند درگاه بی‌نیاز است ـ ملتمس ملتجیان [1] راغیر قبول بخشیده وخط محوو صفح بر جریدهٔ جرایم [2] وماثم آنها کشیده، رقم ملاطفت عنوان متضمن مژدهٔامن وامان قلمی نموده عطا کرده شد.

جماعت مزبورین آنرا وثیقه حفظوامان وثمه گلوی جان ساخته مراجعت بشهر نمودند. وبه تفتیح ابواب قلعه وخالی ساختن آنمکان، ازوجودند آسود، ار باب‌طغیان، درخیرو صلاح برروی‌خود وتمامی قلعه گیان کشودند. وسردارذی شوکت مامور درون رفتن نسودشد.

وتوپخانه بسیار، ودیگر اسباب حرب وپیکار، بیرون ازحصرو شمار، بضبط امنای سرکار درآمد، وآنمملکت موروث، کهپایتخت‌ریاست‌وحکومت

---

*ودر برجندی شرح بیست بابی، نوشته که تصغیردرثریا- بلحاظ خردی کواکب آن است، یاا ینگونه تصغیر بجهة تعظیم استعمال میشود.

درالمجند قاموس مدرسی‌عربی-مقابل لغت (ثریا) نگاشته آمده است:

«مجموع کواکب فی‌عنق الثور- ویشبهون بهالمجموع الخلیقة فی حسن النظام، وتناسب الافراد وتلازم المجتمعین حق- کانهم لایتفارقون».

وثریا- قندیل مناره ماننندی راگویند کهدران بچند ین رنگ وانوار چراغها روشن‌شود ودرخانه های بسیارثروتمند، همین گونه قندیل ها استعمال میشوند، (المنجد)

۱- ملتجیان جمع ملتجی وآن بضم- پناه جوینده باشد، ازلطایف «غیاث»

۲- جرایم جمع‌جرم بمعنی گناه،وجرایم باصطلاح عدلیه برسه نوع باشند. قباحت، جنحه وجنایت، قباحت- جنگیکهدران دوودشنام تبادله شود- جنحه- جنگی کهدران جرح بوقوع رسد. جنایت -ازقبیل‌قتل، سرقت‌وزنا ... (اصولنامه‌جزا)ماثم-مرام ازمطلق‌گناه باشد، وآثم-بکسر ثای مثلثه گناهکار، ازکشف‌وکنز، اثام جمع اثم- که‌بکسراول بمعنی‌گناه، میاید.

والد ماجد، واعمام گرام، وبرادران عالیمقام (انار الله برهانهم) بود، بفضل وتائید پروردگار، از تصرف اضداد، واغیار برآمد حق بمرکز قرار، ودولت بجای خود استقرار گرفت.[1]

برای اندمال جراحات قلوب رعایا، وتسکین وتسلیهٔ جمهور برایا حکام وعمال معدلت خصال مامور، ومعین ساخته، تنظیم وتنسیق مضافات آن محروسهٔ موروثه، ازقرار واقع پرداخته سردار عالیمقدار باجمعی ازملازمان پای رکاب وافواج آنولایت که بعداز فتح قلعه ملحق به اردوی ظفر نیروگشته بودند، بجهة تنبیه سرکشان ترکستان تعیین کرده وخود بسیر وشکار خطهٔ زیبای دلکشای خراسان الی ارض فیض نشان عطف عنان نمود.

سردار مزبور به ترکستان رسیده، مفسدان ومتمردان آنجا، از قرار واقع بسزا رسانیده ممالك وسیعهٔ ترکستان راتا کنار جیحون بتصرف آورده، رایات اقتدار افراخته، بنای ضبط وتسلط دران دیار انداخت، سکنه واهالی مالك خراسان باستماع خبر نهضت این نیازمنددرگاه سبحان فاقد الحواس ومغلوب خوف وهراس گشته درمقام تدبیر ومقابله باقهرمان تقدیر شدند، وفتنه بجمع آوری سپاه وتدارك اسباب بگماشته، وشهرخ میرزا، که بسبب عطلت چشم از بینائی، ومعزولی ازشغل پادشاهی درگوشهٔ انزوا نشسته بود- بغرض استظهار خود برداشته، متمسك جمعیت ساخته وقریب یکصدهزار سوار، جرار، نیزه گزار، از فرقه بیات وقاجار- و قلیجی وتغاری، وکرانکی وزمردی، وجلائر، وجوله، وکرد، وافشار، وغیره ایلات خراسان فراهم آورده وپیاده های فیل تن جلادت آثار، ازقبیل لخی- وخزیمه- ولاکوی- ودفانی- وتونی- وترشیزی- وتربتی ومشهدی جمع آوری نموده وخزانه بی‌شمار، وتوپخانه آتشبار،

۱- راجع بهدارالنصرت بتعلیقات دراخیر نامه رجوع شود.

صاعقه کردار، وافیال دیوهیکل کوه مثال، که از نادرشاه ما نده، و بتصرف آن درآمده بود. وهمان مادهٔ نخوت وغرور، وتحریك آنها با یقاظ نائرهٔ شروشور مینمود، عازم قتال وجدال عساکر موئد بتائیدات قادر ذوالجلال گشتند، نظم:

کسی راکه تقدیر باشد کشان   بپای خود آید بمقتل دوان

نیازمند درگاه خداوند جهان داور، فوجی ازغازیان جنگجوی ودلاور را بسرکردگی یکی ازسرداران اردوی کیهان پوی تعیین نمود، وخودنیز متعاقب آن مقدمة الجیش ظفر، باجنود تائیدات ربانی، وعساکر عنایات یزدانی روانه گردید- افواج مرخصه منصورهٔ مزبوره چون به نزدیکی تربت حیدریه رسید، تلاقی فیئتین اتفاق افتاد، واشتعال نائرهٔ کارزار، ابواب فتنه برروی روزگار کشاد، توپهای صاعقه ریز رعدآواء از جانب اعدا دمبدم بخروش آمده گنبد گردون راپرصدا ساخته وابرهای متراکم بهوا، ازصعود، دود باروت، سرباوج سما افراخته بود.

بهادران تهمتن توان، اینهمه دود، دم لشکر دشمنان را، ازقبیل شعبده بازیگران انگاشته وپروای‌ازان نداشته، بیمحابا، شناوری بهدریای آتش، وزد وخورد بااعادی فتنه وش می نمودند.

معرکهٔ محشرآشوبی، درآن ساعت صورت پذیر گشت که فلك بفلك اوراد، دیگر فراموش کرده، وردسامی «یا حفیظ» ورد زبان حال ساخت. و بهرام کینه خصال (بروایه هما ؟)چل قد، ستاره دوزنجوم دربرگرفته بخواندن دعای جوشن پرداخت.

بوارق بیدرنگ ازلمعات سیوف شعله‌رنگ، برمرکب تازان میدان جنگ می‌افتاد، بارش باران ترچشم حلقه‌زره وآغوش‌زه گیر رافرصت مژگان بهمزدن، ومهلت دست بردن نمیداد، پشته‌ها ازکشته بلندگشته سرهمسری باقلال

جبال جسته، وعرصهٔ مصاف از تموج دریای خون هولناکتر از دریای قلزم وجیحون گشته بود، نظم:

دران رزمگاه بعد از توپ و تفنگ / به تیر و به نیزه شد آغاز جنگ
پس آنگاه سوی تیغ بردند دست / به پهلو یش از تیغ و خنجر نشست
دو دریای آتش زبانه کشید / قضا بر اجل تازیانه کشید
دو لشکر نگویم دو خیل پلنگ / بخونبازی هم بر آورده چنگ
کشیدند بر روی هم تیغ تیز / گرفتند بر مرگ راه گریز
چنان قبضه پیچید بر مشتها / که چون تسمه پیچید انگشتها
بر اندام گردان لشکر پناه / زره بود خونبار ابر سیاه
خروش دلیران رستم شکوه / فگندی تپش رعد آسا بکوه
همی خاست طوفان ز بحر کمان / زره موجها بود در روی روان
شدی هر نفس زان نهنگ بیرون / نمودی یکی کشتی تن نگون

زبس آرد شد استخوان از عمود
زره بر تن مرد غربال بود

بسیاری ازسران وسرکردگان آنگروه شقاوت نشان طعمهٔ تیغ آبدار غازیان فیروزی شعار، و هدف ناوک جگردوز خارا گذار، گردیدند، و جمعی کثیری بزخم نیزه وخنجر و کارد، از پا در آمده زیر خاك عدم رفتند.

نیاز مند درگاه رب العالمین که متعاقب این فوج نصرت قرین می آمد، درحین گرمی آن قیامت علامه که آتش قتال بحد کمال دراشتعال وکشش وکوشش طرفین بمرتبهٔ اتم در آویزش وجوال (جدال) بود، دررسیده؛ پرتو انوار سطوت، درساحت آنمعرکه محشر آیت، انداخت.

غازیان بخت فیروز راغبار موکب نصرت آثار، کحل الجواهر عیون وابصار، ومخالفان تیره روز راباعث کوری چشم چون خاك ادبار گشت، معاً این بزخم

وکین را ، بمجرد معاینه شدن رایات منصور از دور ، دهشت و اضطراب روداد ، و شکست بر کمر استقلال و استقرار افتاد. زمانی بقوت سخت جانی ، پا بعرصهٔ جانفشانی گذاشته ، کوشش های متهورانه بظهور رسانیدند، آخر پیش غازیان صف شکن ، تاب استقامت نیاورده پا بگریز نهادند، بهادران جلادت نشان ، اسپان برق جولان را بدنبال آن آوارگان وادی خذلان ، آتشعنان ساخته بضرب تیغ وطعن[1] سنان ، از پا درآورده خاك راه عدم گردانیدند.

شاهرخشاه که طاغیان عافیت سیاه ، اورا به تکلیف از زاویهٔ راحت بر آورده همراه آورده بودند .

بعد از وقوع این هزیمت و فرار آن فئه[2] بی عاقبت با معدودی از خاصان و غلامان حیرت زده و پریشان ، وارد مشهد مقدس گردید ه جمعیت آن گروه باطل پژوه که از صحرا و کوه فراهم آورده ، صورت نمای ازدحام و انبوه گشته بود ، بالکلیه ازهم پاشید ، وچند نفر از روسا و اکابر اکراد ، دو نفر برادرزادهٔ نادرشاه را بمشقت بسیار بیرون برده و با خود برداشته ، اموال و مایصرف خود را تمام و کمال گذاشته رو بمساکن ادبار مواطن خود نهادند، توپخانه وقورخانه و افیال و جمیع احمال و آلات سرکشان خراسان بموهبت واهب متعال بتصرف اولیای دولت درآمد. و بسیاری از مال و منال عرضهٔ تلف و تاراج بهادران لشکر شد .

و این نیازمند درگاه خداوند، بعد از ظهور این فتح ارجمند ، روی توجه بمشهد

---

۱ - طعن - بالفتح نیزه زدن و عیب گیری کردن در کار کسی - در قاموس بمعنی سیر و رفتار نیز آمده است . وطعان - بکسر اول نیزه زدن و نیزه زنان و برین معنی جمع طاعن است . وطعنه بالفتح یکبار نیزه زدن و غیب جوئی کردن غیاث از منتخب . لذا ضرب شمشیر بمعنی زدن به شمشیر و طعن بمعنی ضرب و ضرب به نیزه میآید « از المنجد لغت عربی »

۲ - فئه :- بکسر فا و فتح همزه که حرف دوم است و سکون ها که در اصل تاء بوده در حالت وقف ها شده است ، فارسیان اینطور (ها) را اکثر مختفی خوانند ، پس لفظ فئه برای گروه مردمان است از غیاث و منتخب .

مقدس نهاد، و بعد از ورود بسودی آنمقام مسعود، در یک سمت حصار بنای توقف واستقرار گذاشته، غازیان تهورشعار را، بمحاصرهٔ آن حصن رصانت آثار که مشهدیان جلادت آثار، ابواب آنرا مسدود ساخته بودند، تعیین نمود.

و مامورین در گردو پیش آن حصن حصین، محیط گشته کار محاصره بجائی رسانیدند که راه تردد، و نظاره بر پیکر بروج و باره مسدود بود، وطائر افکار و عقول از تصور طیران و عبور بالای آنحصار، وسوز معجز و قصور معترف بود.

توپ و تفنگ وغیره ادوات توپخانه بر اطراف واکناف آن قلعه متین رصین کشیده، و هردم و هرساعت، پیک گلوله های آتشین زنگ بشارت نائرهٔ هنگامه و جنگ بمحصوران قلعه گردون پر نیرنگ میداد، و انواع ابواب بلاو محن در اساس بدنه و بروج آن حصار سپهر اعتلا میکشادند، و ساکنان بروج آن قلعه فلک عروج نیز همواره بمعسکر ظفر اثر نوید اینخبر میفرستادند.

بعد از انقضای مدت متمادی که امتداد ایام محاصرهٔ آنگروه نافرجام بود، جماعت کرد قریب شصت هفتاد هزار خانه وار که در هر خانه دو، سه نفر جوان کینه‌کوش موجود بود با جماعت اتراك و باقی ایلات و احشامات و طائفه اشرار بی باك کرهٔ بعد اخری، اتفاق نموده برادرزاده های نادرشاه را که نزد آن فئه گمراه بودند برداشته بارادهٔ امداد و اعانت محصورین قصد مجادله باغازیان ظفرقرین می نمودند، از اهتزاز نسیم این آن خبر بهجت اثر، گلهای شادمانی در حدیقهٔ خاطر صافی مظاهر شگفتن آغاز نموده فوجی از افواج بحر امواج را بسرکردگی عالیجاه بلندجایگاه مقرب الخاقان اعتمادالدولة العالیة الخانیه، اعتضادالسلطنة البهیة القاآنیه شاه ولی خان درانی، بامیزائی وزیر اعظم ودستور معظم روانه نمود، در منزل چمن زاغان تلاقی این دو بحر بیکران اتفاق افتاد، اتراك واكراد فتنه ایجاد، بمجرد مقابل شدن باعساکر فیروزی مواد نائرهٔ جنگ و فساد مشتعل ساختند، دلیران صف شکن و بهادران عدو افگن، ببارش باران خدنگ و ریزش گلوله های تفنگ عرصه جدل وجنگ بر آن

گروه ستیزه آهنگ نوعی تنگ ساخته که طیور ارواح شان از اقفاس اشباح، تمنای بیرون رفتن میکرد، وهجوم سهام جانشکار که روی هوا را تماماً زیر بال عقاب گرفته بود، راه پرواز نمیداد، زمین از ازحام افواج بلا برمترددین میدان دغا تنگ شده راه بدر رفتن غیر از آغوش دوزخ دهن نمیکشاد سماك رامح[1] ازمعاینه سرعت نیزه گذاری مجاهدین برق آهنگ، انگشت تحیر بدندان گرفته وسعد ذابح[2] از بوارج شمشیر مبارزان غضنفر جنگ، رخسار خجلت بخون کف الخضیب[3] رنگین نموده، اخر نسائم بهجت شمایم نصرت واقبال ازمهبت الطاف ایزد متعال برپرچم اعلام این مخصوص عنایت ذوالجلال وزیدوجنود جهل نمود اعادی فتنه آمود، از صدمهٔ حملات غازیان، نیست و نابود گشته، منطوق آیهٔ کریمهٔ: «کالعهن المنفوش»[4] بظهور پیوست، واکثر از قبائل باطل ستیز در آن روز چون رستخیز عرضهٔ تیغ تیز شدند از آنجمله دو نفر

---

۱ - سماك رامح - باصطلاح نجوم قدیم: بکسر میم وحای مهمله بمعنی (نیزه دار) وسماك رامح، ستارهٔ است که نزدیک او ستارهٔ دیگریست که آنرا نیزهٔ سماك گویند- وسماك اعزل، ستارهٔ دیگریست که نزد یک خود ستاره ندارد، ازین جهة آنرا اعزل خوانند، واعزل بفتح اول، وسکون عین مهمله وفتح زای معجمه، بمعنی (مرد بی سلاح باشد) ودرکفایة المنجمین آمده آن سماکسی که منزل قمراست سماك اعزل باشد که برکتف سنبله واقع آمده، درمنتخب آمده که هردو سماك بمنزله دوپای برج اسد است ازکشف ومدار، غیاث ومنتخب، سماك نام ستارهٔ است وآن منزل چهاردهم ازمنازل قمر، باشد.

۲ - سعد ذابح: منزل بیست ودوم ازمنازل قمرباشد، وآن دوستاره است که میان آنها فاصله بقدریک زراع باشد، وبطرف یکی ازان دوستاره، ستارهٔ کوچکی است که آنرا گویا میخواهد (ذبح کند) ازغیاث ومنتحب (ص ۳٤٤-۳٤٥)

۳ - کف الخضیب، کف دستیکه بحنا رنگ شود، ودرینجا مطلب از رنگ زردی خصم باشد ازخجلت، شکست خوردن ازمقابل اردوی شجاع همایونی، رنگ رخسار ایشان ازخجلت گریختن زرد شده است.

٤ - کالعهن المنفوش: بمعنی «مانند پشم سبک وزن پراگنده شدن» جمعیت خصم استعاره گرفته شده است.

برادرزادگان نادرشاه، گردن تسلیم بز یر تیغ تقدیر قیوم قد یرنها ده همراه جادپیمایان وادی عدم رفتند.

وجمعی دیگرازسران وسرکردگان آنطایفهٔ مخدول، مقتول وبقیة السیف بصدخرابی وزحمت راه گریز پیموده وخود را به انشعاب کوه و کمر کشیده به جرو مغاك ناکامی موصول شدند، نظم:

زنعل ستوران سراسر زمین — چو صحرای محشر شده آهنین
درآن آهنین دشت شمشیر تیز — شده بهر جان کو چهائی گریز
زبس تنگ شد برگریزنده جای — نهادی روان بردم تیغ پای
پلان شسته ازآب شمشیر روی — نشسته بدل تیرچون آرزوی

محمد[1] حسین خان سردار کل اکراد[2] بود، اسیر سرپنجهٔ سطوت[3] غازیان

۱ــ محمد حسین خان یکی ازسرداران با اقتدار، کردهای خراسان بود که برای نجات محصورین قلعهٔ مشهد، برخلاف نهضت اعلیحضرت احمد شاه ازایلات کرد واتراك ودیگرایلات خراسان لشکربزرگی جمع آوری نموده ودو نفربرادرزاده های نادرشاه نیزکه باآنگروه بود با خود برداشته، بقصدنبرد احمدشاه جانب مشهد می آمدند، شاه افغان پیشتراز حشراشرارمزبوراطلاع یافته فوجی ازقوای شاهی رابسرداری شاه ولیخان درانی بامیرزائی وزیر اعظم باستقبال قوای محمد حسین خان ازقلعه بندی مشهد فرستادند، این فوج درانی درمنزل «چمن زاغان» با لشکرحمله آور مقابل شده بعد ازیک محاربهٔ شدید، قوای اکرادواتراك ودیگراحشامات خراسان که بمعیت سردار مذکور بودند بادونفربرادرزادگان (نادرشاه) بکلی مضمحل گردیدند، وقراریکه درنامهٔ فرخنده بهآن اشاره رفته محمدحسین مذکوراسیروبادوازده هزار نیزه سر مقتولین اردوی حشری او بحضوراحمدشاه دراطراف مشهد آورده شد، که بسزای جسارت خودرسید ــ کمی بعداز وقوع این سانحه چون محصورین ازامداد ایلات مذکور، مایوس گردیدند، باردوی همایون تسلیم وشروط فاتح راقبول نمودند، بنابران مشهد بدست اردوی همایون فتح ومحاصره برخاست.

۲ــ کرد، یک لفظ عجمی است که جمع آن به اصول فارسی، کردان یا کردها، یعنی به الف ونون، یاهاوالف میاید، ولی معرب دوستان این لفظ عربی را بصیغهٔ جمع مکسور به (اکراد) جمع میکنند، مانند، اتراك جمع ترك وغیره.

۳ــ سطوت، بمعنی قهروبمعنی سخت گرفتن و حمله بردن؛ بفتح اول باشد غیاث ازمنتخب وصراح وکشف اللغات.

بهرام صولت[1] گردید، و بهادران نصرت پرور اورا باده ودوازده هزار نیزه سر، وچند نفر دیگر، ازسر کردگان آنجماعت فتنه گر که زنده گرفتار شده بودند بحضور آوردند وتمامی بنه[2] ومایصرف ایشان بتصرف غازیان نصرت نشان درآمد .

چون خبر (انهزام) اکراد بقلعه گیان مشهد، که چشم توقع کمک ازان طائفه پرفساد دوخته دردرودیوار قلعه داری وعناد، وکوشش داشتن می نمودند، رسید، ودائره حیات[3] نیزازشدت محاصره، وقلت اذوقه، وآتش افشانی توپخانه، به نهایت صعوبت[4] انجامید وستارهٔ بختشان ازاوج خیالات بلند، میل بحضیض[5] نکبت هبوط[6] نمود، ورشتهٔ آمال[7] موجوده به مقراض[8] ناامیدی منقطع گشته،

---

۱ - بهرام - بهرام در فارسی نام ستارهٔ مریخ باشد که آنرا بفلک پنجم دانند، واسم روز بیستم هرماه شمسی، ونام پادشاه عراق که بسیار عادل وسخی بود، چون اکثرشکار گورخر میکرد، لذا اورا بهرام گور گویند، نیزنام سرعسکر سپاه هرمزبن انوشیروان ساسانی، بهرام، بود.

صولت، بمعنی رعب وهیبت وازمنتخب بمعنی حمله بردن، بفتح (صاد) مهمله، دریندجا نیز بمعنی ثانی باشد، زیرابجای صفت غازیان دراثنای حرب وحمله ذکرشده است وصول، بحذف تای مصدری بمعنی زیادتی کردن وبرجستن، درعربی این مفهوم برجستن را (وثب) خوانند، وبفتح صاد مهمله باشد .

۲ - بنه، درکتب تاریخ فارسی بسیارذکرشده، عبارت (ازسازوسامان ومایصرف اردو باشد) که دران اشیای طرف احتیاج هنگام لشکرکشی یک اردوی باقاعده، تماماً جمع وباحرکت لشکرازیک منزل بدیگری آنرانقل میدهند، وهنگام ضرورت ازسامانو ادوات وآذوقه وخوراکه آن استفاده مینمایند، و (بنه بستن) کنایه ازکردن باشد، ازغیاث .

۳ - دائرهٔ حیات : محوطهٔ زندگی گرداگرد حیات یعنی (ادامهٔ زندگی) درچنان حال دشوار شده بود .

٤ - صعب، بفتح دشوار، وسرکش، وبالضم، غلط است .

صعاب، بکسراول دشواریها، واین کلمه جمع صعب است که آنرا بمعنی دشوار وسرکش تعبیر کردیم صعوبت، بفتحتین دشواری راگویند ازمنتخب وکشف وموئد، و «غیاث»

۵ حضیض : بمعنی پستی ونشیب آید ازمنتخب ودیگر کتب لغات .

٦ - هبوط : بضمتین یعنی فرود آمدن، که ماضی آن (هبط) باشد بفتح اول وسکون موحده فرود آوردن ونقصان کردن ازمنتخب، هبوط - باصطلاح منجمین درمورد کواکب ضد شرف است -*

برمراتب یاس وناکامی آنها افزود ، چارهٔ کار ، وچارجان بری ازدست غازیان تهور شعار منحصر درسپردن قلعه به امنای دولت ، وجبهه سائی برخاك عجـز ومسکنت دیدند .

چون معاصی[1] بسیار ازان جماعت تباهکار بوقوع آمده بود ، و مغلوب خوف وهراس بوده ، روی آمدن بیوسیله وشفیع ، بدربار رفیع ، و منیع نداشتند ، تمامی امرا واعیان وریش سفیدان آنولایت ، پیش شاهرخ شاه رفته وبه الحاح وابرام تمام اورا ازشهر برآورده وواسطه استشفاع جرایم خودساخته ، ولب به تلاوت آیهٔ کریمهٔ : «ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا»[2] کشوده ، توبه واستغفار را ،

---

*چون ستاره بحمل هبوط ، رسد ، دلیل است که پستی احوال منسوبات آن کواکب ، وهبوط ، آفتاب دربرج میزان است بهدرجه نوزدهم - وهبوط ، قمر ، درعقرب بدرجهٔ سوم ، درمنزل زبانا - از کشف ، غیاث .

۷ - آمال - به‌حروف اول ممدوده جمع امل باشدکه بمعنی آرزو وامید میآیدوآمال یئ از آرزوها وامیدهای وهمی ، عبارت باشد .

۸ - مقراض - بمعنی آلهٔ قطع کنند ، بپارسی آنرا قیچی گویند - مقراض هندی بهتر باشد - و بعضی گویند : مقراض همان آلهٔ قطع کننده است که تنبول فروشان ، پان ، رابه آن آرایش دهند ، و فوفل رابه آن ریزه ریزه کنند ، و درمنتخب مقص ، بالکسر وفتح قاف ، وتشدید (صاد) عبارت ازمقراض باشد ، ومقرض ، بالفتح وتشدید (را) بمعنی بریده شده ، یعنی اسم مفعول قطع کردن میباشد .

۱ - معاصی بمعنی گناه کردن ، ازمصدرعصیان باشد .

۲ - آیهٔ کریمهٔ (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا ... الخ) دربارهٔ نزول این آیهٔ کریمه اکثر مفسرین کرام به این عقیده اند که :

«هنگامیکه آدم علیه‌السلام وحوا زوجه او به تلبیس شیطان ، ازشجرهٔ ممنوعه ثمرتناول کردند ، خدای عزوجل آن پیغامبر (وابوالبشر) رامورد خطاب قرار داده بوی فرمودند : آیا مـا ، شمارا ازخوردن ثمراین درخت منع نکرده واخبار نکرده بودم که شیطان دشمن شما است ، از وی پرحذر باشید؟ درجواب آدم به‌غفلت خود ، دربرابر منع خداوندی اعتراف کرد ، وخودرا*

ور دزبان حال ومقال نموده با کمال خوف وخشیت[1] ونهایت عجز ، وارد دربار مرحمت آثار شدند .

ازانجاکه دادار غفار ، به این نواختهٔ التفات بی‌شمار ، حوصلهٔ وسیع درعفو جرایم ، وصفح[2] مآثم عطافرموده وطبع حقیقت پیوند ، دربخشایش اهل انام ، زیاد تر از مآخذه وانتقام ، محظوظ و متلذذ میشود ، خط عفو بر جرایم اعمال شنیعهٔ بالغهٔ آنها کشیده ، وشاهرخشاه راکه زیبنده اکلیل نامداری وابأ عن جد ، زینت‌افروز تخت شهریاری است ، بنظر عاطفت دیده تاج سلطنت موروثه ، بر سر سعادت پرورآن نورحدیقه‌اقبال گذاشته‌وبرودوش آن سلاله سلاطین[3] والا مقام را به‌لوازم عزواحترام ، زیب‌وزینت بخشیده‌جالس سریر استقلال گردانیده شد .

روسای اکابر ارض اقدس بلکه تمامی اهالی‌خراسان ، درازای‌این‌عواطف

---

* مسئول شناخت واظهار انابت نمود - پس بموجب القاء وحی ، به‌آدم این کلمات مقدسه که : درآیهٔ کریمه مندرج است ، تعلیم شد ، پس ازان آدم بطورِ دعا آنرا بانیاز تمام (ورد) خود قرارداد ، تا ازبارگاه خداوندی (جل شانه) این کلمات باعث آمرزش او گردیدند.

کلمات مقدسه که درآیهٔ کریمه قرآنی تصریح شده ، اینها اند: (ربنا ، ظلمنا ، انفسنا ، وان لم‌تغفرلنا ، وترحمنا ، لنکونن من الخاسرین) معنی تحت اللفظ آیهٔ کریمه : «ای پروردگارما ! مادرترك امر ، واحتراز ازخوردن ثمرآن درخت ، همانا برجان خود ظلم وستم روا داشتیم ، اکنون هرگاه خدای‌ما ، برای‌ما ، آمرزش ، وبرما ترحم نکند ، دران صورت‌ما ، هرآئینه قطعاً ویقیناً ، از زیانکاران‌خواهیم بود .» برای‌مطالعهٔ تفصیل مزید به تفاسیرقرآن کریم رجوع شود .

۱- خشیت بالفتح وشین معجمه مکسو ر ویای مشدد ، ترسیدن وترسانیدن ازلطایف و منتخب .

۲- صفح ، بالفتح وحائ مهمله بمعنی عفو کردن گناه و درگذشتن ازخطای کسی ، ازکشف .

۳- سلالهٔ سلاطین : بضم ازغیاث آنچه بیرون کشیده شود از چیزی ، ونطفه ، ازمنتخب وصراح وبمعنی بچه وطفل صغیر ، ازشریشی شرح مقامات حریری ، ودرینجا بمعنی نبیره یعنی اولاد شاهان معنی میدهد .

نمایان زبان شکر وثنا گلریزان[1] ساخته وحلقهٔ اطاعت[2] وانقیاد، در گوش جان انداخته ، مسرور وکامران ، اسوده درمهاد[3] امن وامان نشستند.

بعد از انفراغ این امور ، انتهاض ابویهٔ منصور بدار القرار قندهارشد. بعدازورود به آنجا خبر رسیدکه کفار شقاوت نشان با افواج بیکران ، بدار الخلافه شاهجهان آباد که پای تخت هندوستان است، رخت ادبار کشیده مصدر آثار تمرد، ومظهر کمال طغیان وتعندگردیده ، و مسلمانان آنممالك را ازگاوکشی وبانگ نماز بازداشته انواع اذیت واضرار میرسانند.

ازاستماع این خبرعرق حمیت دین پروری بحرکت آمد ، وعنان عزیمت صواب تویت بدانسوانعطاف یافت. چون اتفاق ورودبه چهارفرسخی شاهجهان آبادشد، سران وسرکردگان آنگروه شقاوت نشان که جمعی از مسلمانان را ضعیف ومغلوب ساخته ، وبسیاری ازقری وامصار را تاخته وویران کرده، دم نخوت واستکبار دران دیار میزدند .

ازورود موکب مسعود آگهی یافته، تهیه وتدارك اسباب جدال بحد کمال نموده مستعد معرکه آرائی وکینه خواهی درمقابل عساکر اسلام گردیدند، وهشتاد هزار سوار جرار وکرارکه وقت نیزه گزاری طرهٔ زرافشان مهر وکاکل مشکبار

۱- زبان شکر وثنا گلریزان ساختن ، کنایه ازخوشی ودعاوثناوستایش است که دربرابر اجرای کاروکارنامهٔ خیر بفاعل خیراز طرف مردم بعمل آیدودرینجا مطلب از تحسین وستایش اهالی باشد مقابل رویهٔ نیك احمد شاه نسبت بعفو عاصیان خراسان ، ونواختن شاهرخ میرزای افشار وتاج بخشی به اواز طرف فاتح درحال قدرت به‌ندادن آن.

۲-اطاعت وانقیاد ، بمعنی فرمان برداری کردن.

۳-مهاد امن وامان-مهاد بالکسر میم ودال مهمله اخر ، بستر ، وبساط وفرش ازمنتخب وصراح علاوه باید کرد که این لفظ مفرد است وجمع مهدنمیباشد ، مهد نیز بالفتح میم وسکون ها بمعنی گهواره وگستردن هرموضعیکه برای طفل مهیا سازند ، از صراح وبرهان قاطع وغیاث ومنتخب. امن- بفتح اول وسکون ثانی بی هراس شدن ازبهارعجم وکشف اللغات ومنتخب وغیاث اللغات . وکسانیکه این لفظ را ازبی احتیاطی به فتحتین خوانندغلطاست. امان- بالفتح ، بی خوف بودن وایمنی وزینهار -وبمداول ، جمع امن که بمعنی بی خوف باشد .

ماه بنوك سنان آسمانسا درر بایند، تا به پیکار شیر آزمائی سپر هفت توی افلاك بضرب دست زور صدپاره نمایند، ودوویست هزار پیادهٔ جنگی وحکم انداز که نشان کردن دهان مور، ودیدهٔ ماررا ازصنعتهای سردست خود شمارند، وگذراندن یك گلولهٔ تفنگ ازدل صدکوه فـاز لـترین کـاری ازمرتبه قـا دراندازی دانند. ودوهزار عراده توپ اژدهاپیکر، آتشبار، وپانصد هزار بان برق کردار، ودوهزار اشترزنبورك صاعقه بار، ودوهزار فیل عفریت منظر، کوه پیکر و قورخانه(۱) بیرون ازحد شمار، باستقبال جدال موکب اجلال آمده، صف آرائی عرصهٔ نبرد(۲)، هنگامه پیرای میدان ناورد(۳) گردیدند.

وازینجانب نیز جنود ملائك وقشونهای ظفر نمودمثل دریای مواج و سحاب متراکم ازاطراف میدان ناوردمتموج وهجوم آور شده، ازتهیج (٤)عساکر، گردوغبارراه تردد، برمسرعان اوهام وافکار بستند، وازلمعات سیوف وسنان برقتاب شعشعهٔ نورنظر دردیده مهرو ماه شکستند.

دلاوران بهرام نشان، ومجاهدان تهمتن(۵) توان دربرابرمخاذیل(٦)صفوف

۱ـقورخانه: قور، لفظ ترکی است که بمعنی سلاح وآهن باشد، در غیاث بـواو مجهول نگاشته آمده وخانه محل اسلحه باشد که (قور وخانه) راباهم ترکیب داده معنی(مخزن اسلحه) ازان گرفته‌اند، درمنتخب گرفته نشده است.

۲ـ۳ نبرد، وناورد، بمعنی جنگ باشد، شاعربزرگی گفته است:
«بناوردشیران، هژبران فرست یا دلیران بناورد شیران فرست» که بمعنی حرب وجنگ باشد.

٤ـ تهیج بمعنی برانگیخته شدن، ودرغیاث بفتح اول وثانی وضم بای موحدهٔ مشدد، مشابه به آماس شدن آید، زیرا تهیج بفتحتین، اماسیدن باشد، واز باب تفعیل برای تشبیه آید، ونیز برخاستن باد، وغبار، ازلطایف ودر ینجابه تقریب مقام بمعنی حرکات سریع عساکر، درجنگ باشد.

۵ـ درادب فارسی تهمتن، بفتح اول ودوم وچهارم، لقب رستم، وتهم بمعنی دلاوراست و(تن) بمعنی جثه وجسم از برهان وجهانگیری، درینجا بزرگ و قوی، معنی میدهد، توان، یعنی نیرو، وقوت.

٦ـمخاذیل ـجمع مخذول بمعنی شرمنده وبی بهره ازلطایف، وخذلان، بکسراول وسکون (ذال) معجمه بمعنی بی بهرگی وفروگذاشتن بازماندن، ازصراح وموئد، ومدار، وکشف وکنزوغیاث اللغات.

کوه شکوه بفلک تمثیل آراسته مقابل اعدای دین استاده آستین عزیمت واجتهاد (۱) بتقدیم لوازم جهاد بالا زدند، وگردان(۲) شهامت(۳) آثارو بهادران شجاعت شعار(٤) موافق ضابطهٔ حرب(٥) وپیکار. ومحارست یمین ویسار عزاستقامت یافتند، رایت فراز شوکت و اقتدار شدند.

مبارزان جلادت خو، ومجاهدان(٦) جنگجو، ساحت میدان نبرد را ازعکس شعاع چهار آئینه مرأت(۷) معاینه، رشک بیت الشرف (۸) نیرجهان افروز ساخته،

۱- اجتهاد - بالکسر کوشش کردن و راه صواب جستن، و به اصطلاح فقها عبارة است از استنباط مسایل شرعیه بقیاس از کلام الله، وحدیث و اجماع، بشرایطیکه درکتب اصول فقه نگاشته آمده چنانچه واقفیت کماحقه از محاورات زبان عرب وعلم صرف ونحو وشان نزول آیات وعلم حدیث، داشته باشد، ودرفیما نحن فیه بمعنی کوشش وابراز فداکاری در جهاد راه خدا باشد.

۲-گردان -جمع گرد باشد، بالضم پهلوان ودلاور، وبالفتح بمعنی شهر، ونوعی از ابریشم نفیس، وبمعنی آفتاب، وغم، وبمعنی نفع ازرشیدی وبرهان قاطع وغیاث.

۳- شهامت بالفتح بزرگی، وتوانائی، وشادمانی، وچستی ودلیری از کنزاللغات.

٤- شجاعت -بفتح اول صحیح وبالضم غلط است، قوتی متوسط میان جبن و تهور، از جملهٔ فضایل آدمی است ازمزیل الاغلاط وصراح- و شجاع بالفتح هرسه حرکت - ومشهور بالضم شین بمعنی دلیر وبهادر، ازمنتخب وصراح.

٥-ضابطه بمعنی قانون منضبط حرب وغیره خواه تحریر شده یا عملاً مقرراتی چند بغرض نظم و نسق درقشون وضع وازان به پیروی کردن امرآمر صادرگردد- اعلیحضرت احمد شاه در همه جانظم واداره درمیان اردو که از مقررات ایشان بود، بنام (ضابطه) خوانده و بهترین نامی شته اند وجب آن: ربط و ضبط، که بمبط امور وادارهٔ قشون برقرار کرده بودند و هر کس بموجب ضابطه کار میکرد و ضابطه: بکسر بای موحده نگارنده هر شیء را بحد خودش مستعمل بمعنی قاعده ودستور باشد از (غیاث).

٦- مجاهد، بمعنی غازی وجهاد کننده، کوشش بحد نهایه درامری، دراینجا مجاهدان بقانون فارسی جمع غزات باشد.

۷- مرآت، آلات، دید وبصیرت است، مرئه بمعنی آئینه ومرآت جمع آن باشد.

۸- بیت الشرف: بفتحتین شین معجمه وراء مهمله، خانه بلند وبزرگی و به اصطلاح منجمین برجی ←

وسیوف زهر آبدارخونبار، بسان مهوشـان ستمگار، وسنان شعله فشان برق آثار مانند قامت قیامت علامت شاهدان طراز آخته بهیأتی که کوکبه آرای سپهر برجدار نامحصورانجم اشعهٔ انوارسطوت انداخته، آهنگ جهان افروزی کند.

هیونان (۱) برق رفتار را بجانب عرصهٔ ستیز (۲) و آویز، مهمیز داده جلو برسر اعدای فتنه انگیزریخته، و ازانجانب نیز مخالفان باطل ستیز روبمیدان آورده بایکدیگر در آویخته داد، دلیری دادند، ودست جرئت (۳) بتقدیم لوازم جانفشانی وجانستانی کشادند. نظم:

زبس گرد کز رزمگاه (٤) بر دمید — چنان راه برروی ها مون ندید (؟)
زجوش سواران وجنگ آوران — نبـود هیچ پیدار کاب از عنان
هوا گشت چون روی زنگی سیاه — هجـوم یلان بـرزمین بست راه
ندیدم که رزمی بود زین نشان — نه هرگز شنیـدم زجنگ آوران

بالآخر به نیروی عنایت و تائید قیوم دادار، وقوت بازوی غازیان دیندار،

← که دران یکی از هفت ستارهٔ سیاره وسعادتی وشرف حاصل شود، چنانکه شرف آفتاب در برج حمل است، وشرف قمر در ثور، وشرف مشتری درسرطان، وزهره در حوت، وعطارد در سنبله و مریخ درجدی، وزحل درمیزان میباشد، ودرینجا مراد از روشنی باشد که در جلو فوج ظفر موج در اثنای مقابله با خصم بظهور فتح و فیروزی آشکار گردد. غیاث.

۱- هیونان- هیون بفتح اول و، واو، معروف بمعنی اسپ و اشتر، ازمدار و کشف و برهان و رشیدی وجهانگیری آمده است درینجا نیز مراد از اسپان عساکر باشد که بجانب تنبیه خصم عطف عنان نمودند، هیونان-عبارة از جمع هیون است.

۲- ستیز و آویز- و مهمیز: ستیز بکسر تین ویای مجهول، جنگ، خصومت وناسازگاری، وامر، باین معنی هم هست، ستیز و آویز بمعنی جنگ و باهم در آویختن باشد. و مهمیز و مهماز- مهمیز بالکسر و میم ثانی نیز مکسور ویای مجهول وزای معجمه، میخ آهنی که بر پاشنهٔ موزهٔ سواران باشد، واین دراصل مهماز بود، بقاعدهٔ اماله الف را بیا بدل کردند، از منتخب و بهار عجم و کشف وغیره... و مهماز بالکسر صیغهٔ اسم آله است، از همز که بمعنی فشردن و زدن است ازصراح و منتخب وغیاث اللغات.

۳-جرئت : بمعنی اقدام به امری، جری- بی پروا و جرئتمند باشد.

٤-رزمگاه-رزم بمعنی جنگ و رزمگاه میدان جنگ را گویند، کلمه مرکب از رزم و گاه ظرف است.

درقتل کفرهٔ عصیان شعار یکی در هزار شده مشرکین بئس القرین (۱) تاب مقاومت نیاورده گریز سر کرده «کأنهم حمر مستنفره فرت من قسورة» (۲) شدند. خاشاک وجود جمعی از التهاب شعله شمشیر و نیزه معدوم و ناچیز گشت، وبقیة السیف (۳) بپا نمردی اسپان صبا سرعت، بهزار حیله و مشقت از چنگال شاهین قضا نجات یافته خود را بصحاری بکریوه (٤) ومغاک وشعاب جبال، واطواد (۵) هولناک کشیده نیم جانی بدر بردند «وذالک جزاء الکافرین» (٦)

سرکردگان کفار تیره انجام مقهور، ومنکوب سرپنجهٔ سطوت غازیان اسلام،

۱- بئس القرین: بمعنی انجام بد، باشد، یعنی آنانیکه در اول و آخر سبب شریک گرفتن به خدای یگانه، بانجام بد، مجازات شوند، درینجا مراد مشرکان هنود باشد.

۲- (کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة) معنی تحت اللفظ فقره چنین باشد که مخالفین مانند بهمان نقود مرد سخاوت منشی بودند که از همیانی بزودی صرف احتیاج گردد، زیرا در خزینه آزادگان مال باقی نماند، وزود بمصرف لوازم زندگی میرسد، دراین جا مخالفین را هنگام مقابله با عساکر همایون، به همان دنانیر ودراهم تشبیه نموده اند که در کیسه نماند، و بزودی بمصرف شود مخالفین نیز همانطور بزودی از هم متفرق شدند، واز محاربه گریختند، وروی بر تافتند، حمری - بضم بمعنی سرخ منسوب بحمرت در حالت الحاق یای نسبت تای مصدری حذف شود، و حمر، کنایه از دنانیر طلا باشد.

۳- وبقیة السیف - جملهٔ اضافی عربی است که معنی آن چنین میتوان کرد:

آنهائیکه از قتل و آسیب شمشیر، باقی مانده بودند بوسیلهٔ اسپان تیز تک خود شان از چنگ شاهین اجل نجات یافته از معرکه گریختند.

والتهاب درهمین سطر اخیر بمعنی اشتعال وافروختن درینجا شعله شمشیر به آتش مشتعل شعله تشبیه شده یعنی دشمنان به آتش شمشیر بهادران از هم سوختند ونیست ونابود گردیدند.

٤- کریوه بمعنی تیغهٔ کوه - مغاک (غوچی) وشعاب عبارت از کوهاو کوه بچه های مسلسل باشد.

۵- اطواد، درجمله متن نامه فرخنده بجای بدل ازجبال که جمع کوه باشد گرفته شده ومعنی کوها دهد.

٦- ذالك جزاء الکافرین: جزءی از آیهٔ قرآنی است که بمقام جزاء اعمال کافران واقع می آید، ومعنی تحت اللفظ آن چنین باشد: آن است مجازات کافران درروز بازپرس، درینجا مطلب اینست که مخالفین ازمقابلهٔ غازیان فیروزی شعار بجزای مخالفت خویش رسیده از میدان قتال نیم جانی بدربرده بحال بد وزخمهای منکر بجبال هولناک فرار کردند، ومنزوی گردیدند.

گشته روبانهزام نهادند. وروسای مسلمین که بیشتر ازین مغلوب آنطائفه بیدین ودر وقت محاربه بهمراه مخالفین نکبت قرین بودند مراجعت بشهر نمودند.

تمامی اسباب و بنه (۱) از قبیل توپخانه آذرنشان (۲) وفیلان تنو مند جبل مانند، وخزانه وصندوقخانه ، وخزانه وقورخانه ودیگر اجناس افزون از وهم و قیاس بدست غازیان نصرت شعار در آمد .

نیازمند درگاه ایزد منان بعد از واقع شدن این فتح نمایان که طلیعه صبح بخت وطالع مسلمانان بود . بقصبهٔ «مزیله» که در پنج فرسخی شاهجهان آباد (۳) است ، نزول نصرت شمول نمود .

حضرت پادشاه والاجاه ، عالمگیر شاه که سلالة الاحفاد ، دودمان تیموریـــه ، ودران آوان جالس سریر سلطنت دران ناحیه بود ، با امرا و ارکان دولت کورگانیه ، بعنوان استقبال پیش آمده و با ظهار مراسم اخلاص واتحاد ، نضارت افزای بوستان محبت ووداد نمود. و تحف لایقه ونوادر فائقه ، بطریق تار توقات (٤) پیش آورده بر مواد استحکام روابط خلت و دوستی افزود .

۱- (بنه) ساز وسامان جنگ قبلا به این لفظ اشاره رفته وشرح داده شده است.

۲- آذر ، بمعنی آتش باشد ، آذرنشان صفتی است که از لوازم توپخانه باشد ، یعنی توپخانه آتشین ، از همین ریشه است. آذربایجان : بفتح اول وسکون ذال معجمه و فتح رای مهمله ، و کسره موحده و یای معروف و جیم عربی ، معرب «آذرآبادگان» که نام شهر و ملکی است ، معنی ترکیبی آن ، آتش آباد باشد ، زیرا دران شهر آتشخانه ها بسیار بود ، لذا باین نام مشهور شد ، در ینجا آذرنشان ، صفت توپخانه دشمن باشد که بدست غازیان درافتاده است .

۳- شاه جهان آباد ، عبارت از قلعه (ارگ) شاهی ، مقر حکومت گورگانی و مرکز سکونت پادشاهان ذی شان سلسله تیموریـــه ، بابریه هنـد ، در دهلی میباشد . و آن قلعـه را بـدان جهت شاهجهان آباد گویند که بانی آن (شهاب الدین شاهجهان) مشهور ، پدر اورنگ زیب ، میباشد . این قلعه از حیث استحکام ، تزئینات فنی وصنعتی و وجود کاخها ، باغ و دیوانخانه عالی شاهی و غیره یـکی از عجایب روزگار هند بوده است.

٤- تار توقات ، جمع تارتق ، بمعنی پیشکش و تحفه از لغات دخیل ترکی است ، در غیاث و منتخب و جهانگیری و رشیدی نیامده است .

هدایای مزبوره بپاس خاطرآن زبدة السلاطین الکرام (۱)، متلقی وبنظر برادری شناخته وباعلان مراسم دلجوئی گلـزار الفت وولارا طراوت اندوز، بهار افروز گردانیده نهال آمال آنگرامی دوحهٔ چمن (۲) اقبال سایه‌گستر (۳) سحاب الطاف، سرسبز وشاداب وبه بخشیدن تخت وتاج آنمملکت بتازگی کامیاب ساخته، وبدستور سابق برسریر سروری آندیار متمکن وبرقرارداشته، وهریك از امراء واعیان آنولایت را بمرحمت مناصب (٤) وخدمات مناسب مخصوص وبهرمند گردانیده درجهٔ اعزاز وپایهٔ امتیاز بخشیده شد.

آن پادشاه والاجاه، وتمامی امراء وعظمای شوکت دستگاه مستدعی توجه بشهر گشتند.

۱- زبدة السلاطین الکرام: ترکیب توصیفی باشد وزبده، بالضم درزبان عرب از حیث معنی لغوی مسکن را گویند، نیز، زبده، بضم بمعنی خلاصهٔ هرچیز، از منتخب ـ وفیما نحن فیه، زبدة السلاطین بمعنی خلاصهٔ فرزندان پادشاهان ونوهٔ آنها باشد.

۲- دوحهٔ چمن اقبال: ترکیب توصیفی است ودوحه، درالمنجد نگاشته آمده است.

(الدوحة شجرة العظیمة المتسعة المظلة العظیمة، جمع دوح، جج، ادواح، الدوح ایضاً: البیت ضخم الکبیر، یعنی دوحه درخت بزرگی است که دارای سایه فراخ باشد، مفرد، دوح وجمع ادواح باشد. نیز بمعنی خانه ضخیم وکلان می آید.

همچنان شیخ شیراز، دریك بیت عربی از آن چنین توصیف کرده است:

روضة ما نهرها سلسال　　　　دوحة سجع طیرها موزون

یعنی باغیچه یا باغی بود که درنهر آن آب روان است، ودرختی است که تغرید مرغان، خواندن آواز آنها، موزون وخوش آیند بوده است.

درینجا فیما نحن فیه، عالمگیرشاه، را به درخت یا نهال چمن اقبال و فیروزی تشبیه کرده واشاره بشهزادگی او کرده شده است.

۳- سایه گستر- سحاب الطاف - یعنی بهاثر سایه گستری ابرمهربانی نهال بخت عالمگیرشاه سرسبز، وبه اعطای تاج وتخت اجدادش کامیاب ونایل ساخته شد.

اشاره به آن الطاف تاج بخشی اعلیحضرت احمدشاه درانی است که بعد از فتح دهلی و تحمل زحمات جنگهای ارباب طغیان وملوك الطوایفی درهند، تاج وتخت فتح شده رادوباره بفرزندان اورنگ زیب ارزانی داشتند، وخودبا اردوی فاتح واپس بافغانستان مراجعه نمودند. ایفست سخاوت وعالیجنابی که فوقتر ازان سابقه ندارد.

٤- مناصب: جمع منصب ومنصب بفتح «میم» وسکون «نون» وفتح صاد، وسکون بای عربی بمعنی: رتبه ومقام باشد، که بماموریـن دولتی داده می شود، منصب اصطلاحاً درمراتب درجات نظامی استعمال میشود.

این طالب رضای خالق و رضاجوئی خلایق حسب الاستدعای ایشان، مقرون بنهایت تمنی و امتنان بود، از موضع مزبور حرکت نموده داخل (قلعه شاهجهان آباد) و روزی چند متوقف در آن مکان میمنت بنیاد بود. ودرهنگام توقف در آن مقام بسیاری آزآثار کفر وظلام که کفرهٔ نافرجام دردار اسلام بنا کرده جای استقرار اصنام(۱) و اوثان(۲) بیاوری بازوی توفیق ازپا درانداخته ازالهٔ ظلمات(۳) مشرکین و اضاءهٔ شمع دین مبین نمود. ودر هر محلی و مقامیکه نامی آن ازان گروه شقاوت پژوه شنید، جمعی کثیر ازغازیان کفر شکن برسر آن فئه جهنم مسکن فرستاده آنها را طعمهٔ تیغ هلاك وکنایس (٤) ومعابد نو و کهن ایشان رابرابر بخاك ساخت.

۱- اصنام بفتح همزه جمع (صنم) و صنم، بت را گویند، که مردمان بت پرست آنرا بنوعی ازمعبودیت پرستش کنند، ازانست که آن طایفه را مشرکان گویند، زیرا بت سنگی و فلزی را شریك خدای عزوجل که از ضد وند، ومثل ومانند منزه باشد-تصور می کنند.

۲- الوثن بمعنی (صنم) بت، ج: وثن-ووثن- واثن-اوثنی متدین بعبادت اوثان یعنی (وثن) بمعنی بت باشد. و وثنی آن کسی راخوانند که دیانت بت پرستی داشته باشد، و فیمانحن فیه مرام ازمحل اصنام یعنی بتخانه میباشد (المنجد) در منتخب وصراح و کشف چنین تعریف شده است:

وثن بفتحتین بت که از سنگ و دیگر اشیا سازند و، وثنی بفتحتین بت پرست را گویند. و در منتخب وصراح بمعنی وثیقه استواری عهد و پیمان وعهدنامه نیز باشد.

۳- ازالهٔ ظلمات-مراد از برهم زدن وامحای آثار مشرکین، میباشد که آنها را اعلیحضرت احمدشاه درایام توقف خویش بهدهلی، از بیخ وبن برکنده وازروی زمین نابود گردانیده اند.

ظلمات جمع ظلمت، بمعنی تاریکی ها، ظلمات مشرکین بمعنی اینکه کدورت طبیعی وهوای نفسانی، و صفات حیوانی، هرسه تاریکی که در ظلمت مشرکین موجود وجمع شده ازاله یافت، درینجا بعقیدهٔ ارباب قاموسها درمیان ظلم-ظلمت و ظلمانی فرق نازکی وجود دارد، وآن اینست که ظلمت بفتح اول وثانی وثالث بمعنی ستم وظلم باشد- وظلمة بالضم بمعنی تاریکی وظلمات بالضم وفتح لام وسکون آن جمع ظلمة تاریکیها است، وظلمانی بفتحتین منسوب است به ظلم که بفتحتین است نه بالضم بمعنی تاریك شدن-الف ونون ماقبل یای نسبت دربعضی موارد زائد آرند، مانند: درنورانی وحقانی وجسمانی...

٤- کنائس: جمع کنیسه و کنشت، بضم اول و کسر نون و سکون شین معجمهٔ فوقانی بتخانه ازمدار و کشف وجهانگیری ودررشیدی آتشکده نوشته، دربرهان بهمان حرکات مذکور بمعنی معبد یهود و درسراج نیز بهمان حرکات بمعنی عباد تخانهٔ کفار باشد، درفیمانحن فیه بمعنی مندر اهل هنود است.

غباریکه ازشیوع آثار کفر برچهرهٔ ملت بیضاء (۱) نشسته بود، بفضل حق سبحانه تعالی زائل وقلوب منکسرهٔ اهل دین را قوت ازسرنوحاصل شد. وسلطنت مملکت پنجاب راکه متغلبان (۲) بزور تصرف نموده چیزی بسرکار فرمانروای هندوستان نمیدادند، و فرمانروای علیحده داشت، واین نیازمند درگاه خداوند ممالك مزبوره رابضرب شمشیر ازآنها گرفته بود، از سر هند ولاهور الی ملتان، بفرزند اعز (۳) ارجمند پادشاه ذی جاه خورشید کلاه تیمورشاه*، بخشیده عطف گلگون صبارفتار بدارالقرارقندهار (٤) نموده عازم انتظام مهام عراق، وخراسان وفارس واذربایجان (٥) وبقیة الملك ترکستان (٦) بود که خبرورودجمعی

۱- ملت بیضاء: بیضاء بافتح بمعنی روشن وسفید، و بمعنی آفتاب ونام شهری است در فارس که تفسیر بیضاوی به آن منسوب است، ازشروح نصاب، غیاث، وملت بیضاء کنایه از امت محمد (ص) وملت اسلام باشد که در تمام امم، روشن وآشکارا باشد، وآنرا ملت مرحومه نیز گفته اند.

۲- متغلبان: آن اشخاص که بزور وتغلب برشهر یا مملکتی قبضه نمایند، متغلبان نامیده می شوند که مفرد آن (متغلب) بضم اول وفتح ثانی وتشدید لام باشد- و غلبه بفتحتین بمعنی چیره دست وزبردست شدن می آید.

۳- اعز: تفضیل عزیز، ازمشتقات عزت بمعنی حرمت داشتن باشد، ودرفیما نحن فیه نام شهزاده تیمورشاه را، به القاب اعزاز، وحرمت، مسبوق گردانیده واین درمقام توقیرواحترام بعمل می آید.

*راجع به دورهٔ شهزادگی تیمورشاه درتعلیقات بحث شده است.

٤- قندهار: دراصطلاح دیوانی امروزی مملکت افغانستان نام شهروولایتی است بمرتبهٔ ایالت دوم بعدازولایت کابل، امادرزمان حیات اعلیحضرت احمدشاه درانی، بحیث کرسی وپایتخت مملکت اتخاذ گردیده بود، وتیمورشاه پسرش بسبب بعضی منافع سیاسی مرکزسلطنت راازقندهار بکابل انتقال داد، وشهرکابل اکنون نیزمرکز پادشاهی و پایتخت مملکت عزیزما افغانستان (صانه الله عن الحدثان) میباشد.

٥- آذربایجان: بفتح اول وسکون ذال معجمه وفتح رای مهمله و کسربای موحده و یای معروف وجیم عربی معرب آذرآبادگان باشد. یکی ازایالات ترك زبان کشورایران میباشد، وتبریز مرکز ولایت آذربایجان است.

٦- ترکستان: مملکت معروفی است درماوراء جیحون که بمعنی کشور ترکان باشد.

گمراه از متجندۀ دکن وشهید ساختن مرحمت وغفران پناه عالمگیرشاه ومتصرف شدن ومسلط گشتن آنجماعت برتمامی محالات وصوبجات هند* واطالت دست تطاول ونهب وتاراج وچپاول بجانب سرهند ولاهور وغیره محالات متعلقه سرکار فرزند ارجمند بعرض رسید.

بنابران عطف عنان وعزیمت بار دیگر بجانب آنمملکت لازم ومتحتم گردید. وبتاریخ بیست هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال فرخنده فال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه هزارصد وهفتادودو هجرت نبوی، پای عزیمت در رکاب آورده باافواج دریامواج زیاد ازحد، وتوپخانه وقورخانه‌یی حصر وعد بتائید خداوند صمد، روانه سمت مقصد گردید.

بعد ازورود بنواحی مملکت پنجاب، اشقیائیکه درطرف لاهور وغیره محالات آمده، اظهار آثار تطاول وگمراهی میکردند، مانند خس وخاشاک که ازتند باد صرصر(۱) متفرق وپریشان گردد، آوارۀ طریق فرار گشته قصد ملحق شدن بسرداران ادبارنشان خود نمودند. وفراوان ازاردوی کیهان پوی، آنجماعت بیعاقبت راپیش انداخته راه‌مسارعت می پیمودند، وهرکه رادراثنای راه میافتند طعمۀ تیغ بیدریغ ساختند، تا اینکه موکب ظفرکوکب بکناردریای جمن (۲) (جمنا) رسیده برگذر بوریا، اعلای اعلام (۳) فلک فرسانموده جنگوی فتنه جو(٤) که

* راجع به‌معرفی مختصرقبایل بزرگ هندی به‌آخرنامه‌رجوع شود.

۱- بادصرصر: بفتح باو سکون الف وفتح صادو سکون را، بادتندوشدید راگویند.

۲- دریای(جمن) یاجمنا عبارت ازهمان رودخانه دهلی پایتخت هندوستان میباشد.

۳- جنگو: یکی ازسرداران مالك اختیارمریته‌است.

٤- رنگ آمیزی خیالات فاسده‌در دل نمودن، مراد ازآرزوها وامانی فاسد؛ شخص ناکامی باشد که هیچگاه تحقق ودرساحه عمل اثبات وجود پیدا کرده نمیتواند، یکنوع افکار وتصورات پریشان ومیسرشدن مصداق آن‌ازحیزامکان بعید باشد، وبجزاینکه برای صاحب خیال وامانی تصورات ناممکن خودش باعث عذاب روان خودشخص بود دیگرهیچگاه بمرام خود نمیرسد، بلکه رنگ آمیزی خیالات خود، یکنوع عملی است که نتیجه آن محقق شدن محال (دشوار) وکنایه ازضیاع وقت به‌تصورات ناممکن باشد. درظاهر خود، تصوررنگ آمیزی کار بی نتیجه وبی‌عاقبتی بوده مانندخوابهای پریشان مصداق پیداکرده نمیتواند.

سردار کل مرتبه* وسرفوج تمامی لشکرمخالف بود با دوویست هزار پیاده‌وسوار، متصل بشهرشاهجهان آباد، بکنار آب مزبور نشسته رنگ آمیزی خیالات فاسده(۱) در دل می نمود.

ازاراده‌ٔ عبور موکب فیروزی کواکب آگاهی یافته، وتاپتیل عموی خودرا، باشصت هزارسوار طریق راه زنی وایلغار، برسرراه فرستاده، رهنمای شیوهٔ پیکار به این روش کرد که درجنگل کنار دریای مزبور، بستوانداخته وقت عبور چشم(۲) زخمی بسپاه منصوررسانند.

آن کمین گیر، ازانزوای ادبار، درهنگامیکه توپخانه، وبسیاری ازسپاه ظفرشعار، ازآب گذشته بود.

این نیازمند درگاه ایزد منان، بامعدودی ازغازیان بانتظارعبوربقیه مردم این طرف استاده تماشای تموج دریای قدرت الهی می نمودم — شقی مزبور با جمعی افزونتراز ملخ وموراز کمین گاه، بانهایت شغب وشور برآمده وبغتةً(۳) وجملةً به نیزه وشمشیر برق افگن(٤) بابهادران(٥)، پیلتن، درآویخت(٦).

---

* راجع به سفر ششم احمدشاه بهند وحوادث آندیار به آخرنامه رجوع شود.

۱ـ اعلای اعلام: دریغجا بمعنی برافراختن پرچم های اردوی شاهی است که آنهارا بر گذر (بوریای) «جمنا» نصب و به احتزاز درآورده اند.

۲ـ چشم زخم: بمعنی آزار و نقصانیکه از اثرنظر بد بکس برسد ازسراج وبرهان.

۳ـ بغتةً: بفتح باوسکون (غین) وفتح تا، ناگهان فجأ(مفاجات)و جملةً، بضم جیم و فتح لام، بحیث مجموعی و دسته جمعی همه باشد (یعنی بطور ناگهانی بصورت مجموعی حمله کردن برحریف مقابل).

٤ـ شمشیر برق افگن: مراد ازهمان شمشیر باشد که از صفای جوهر و درخشندگی خود، ازدور برق میزند، خواه برش هم داشته باشد یانه؟

٥ـ بهادران پیلتن: کنایه ازجوانان عسکر همایون است که در عین داشتن فضائل شجاعت وآرزوی خصم افگنی، قوی الجثه و تنومند هم باشند.

٦ـ آویختن: مصدرآویز، باشد، که آویز شحاصل مصدرآنست. مطلب این جمله اینست که مخالفان تیره روز بی جهة ازکمین برآمده بادلاوران تهمتن توان کلاویز شدند، حال اینکه درمقابل چنین خصوم نیرومند و تنومند وشجاع غلبه غلیم دشوار و ناممکن شناخته میشود، این معنی از دو قرینه (دلاوران) و پیلتن، پیداست، زیرادر جنگ چنین پهلوانان قوی و غیور، نتیجهٔ درآویختن دشمنان ضعیف و ناتوان، جز شکست و خجلت نباشد. ←

وشیر شکاران حاضر رکاب باشاره ، تگاوران (۱) صرصر آهنگ را مهمیز داده دست بشمشیر بر آنها تاختند ، وحملات متهورانـه آنگروه خسران مآل را ازقبیل حرکات عاجزانـه روباه وشغال که وقت صید شدن بوقوع آید ، تصور نموده دریای جمن (۲) را از آمیزش خون بسیار از ایشان همرنگ بال سرخاب (۳) ولبریز امواج خوناب ساختند وبقیة الحرب واثقال خود را بهزار مشقت واحتیال ازقهر آن ، سربر آورده نزد جنگوی فتنه خور سانیدند . وبعد از اندفاع جماعت مقهور ، عساکر فیروزی مآثر ، مظفر ومنصور از دریای جمن عبور کرده بافیروزی تائیدات ایزد متعال بعزم تنبیه وقتال کفرۂ تیره خیال رایت افراز سطوت واجلال گردید .

بقریه لونی ، دوفرسخی (٤) شاهجهان آباد رسیده رایات نصرت

← این فقره بغرض تذلیل و تحقیر آنگروهی ایراد گردیده است ، که بی‌جهة برا هزنی دستهٔ قویتراز خودشان کمین گرفته اند ، ولی بمجرد التفات درحال شکست و گریز بحرکات عاجزانه روباو شغال که هنگام صید شدن از خود نشان میدهد ، برای آن کمین گیران ناتوان خصم۔ مثل زده اند .

۱- تگاور بفتح اول و کاف فارسی و فتح واو- بمعنی اسپ تیز رو -واین لفظ مرکب است از (تگ) که بمعنی دویدن باشد ، واز لفظ آور که صیغه امراست ، غیاث از برهان وجواهر لحروف .

۲-دریای (جمن) صحیح تر آن دریای (جمنا) باشد واین رودخانه در دهلی باشد .

۳- همرنگ بال سرخاب - کنایه از مجروح شدن وکشته شدن سپاهیان قشون دشمن ، بدست غازیان است وسرخاب ، بالضم طایر معروف که بکنار آبها نشیند۔ وجه تسمیه اینست که ماده آن خلاف دیگر طیور بوقت معهود حیض کند ، از مصطلحات ، ونام فنی از فنون کشتی و آن دست در کمر حریف انداخته و بزمین زدن است ، وبمعنی غازه ، وگلگونه ، ونام رودیست سرخاب در لوگر ، به نواحی کابل ، ونام کتاب درعلم رمل ، ونام پسر رستم که اوراسهراب هم نام است ، غیاث از برهان قاطع .

٤- فرسخ مقیاس طول ، فاصله است که عبارة از دوازده هزار قدم از قدم های اشتر میانه حال باشد ، و ثلث فرسخ یا فرسنگ مساوی از چهار هزار قدم اشتری میباشد . واینگونه طول در جغرافیا وتواریخ نویسندگان و فضلای عرب درزمانی مروج بوده است که مقیاسات طول از قبیل میل مترو کیلو متر ، ودیسی متر و غیره مروج نگردیده بود .

ارتسام(۱)مرتفع نمود.

کفار عصیان شعار، بموضع وزیر آباد، (۲) که محاذی معسکر ظفر بنیاد بود، معابر ومنافذ دریا را بچیدن توپخانه های سنگین ومقرر داشتن افواج شیاطین آئین راه عبور بر روی مجاهدین نصرت قرین بسته تا دوسه روز ادوات توپخانه را روبمکان ورود مسعود خالی میکردند، وبا عتماد آن سد لا ینسد (۳) طبل غرور آن دریا می نواختند. بهادران بهرام خو، از های وهوی آن جماعهٔ فتنه جو، اندیشه نکرده، هیون (٤) پلنگ صولت را بجولان آورده بیمحابا (٥) خود را به آن دریای آتش زدند، وچون نهنگ و پلنگ (٦) ازان بحار آتش وآب گذشته باجنگ و تا پتیل فتنه خیل که

۱- رایات نصرت ارتسام - مطلب از پرچم های اردوی همایونی است که بروی هر کدام الف های (انا فتحنا) رسم شده، پس نصرت هم آغوش آن پرچم ها است که آنرا در دو فرسخی شاهجهان آباد باهتزاز آوردی، اعلیحضرت احمد شاه درموضوع دیگر نامهٔ فرخندهٔ خویش نوشته است که رایات اردوی همایون به ترسیم الف های کریمهٔ (انا فتحنا) تزئین شده، ازانجا که فتح مرادف نصرت است لذا رایات را بصفت نصرت ستودن یکنوع صنعت التفات بکار بردن است.

۲- وزیر آباد- محل معروفی است درسواد لاهور پنجاب که در هنگام شورش پنجاب ازطرف ادینه بیلک یکی ازسرداران معروف پنجاب وسکه ها و مریته، شهزاده تیمور والی لاهور وسردار جانخان باقوای خود ازلاهور برآمده درمقابل قوای ادینه بیک و مریته در(وزیر آباد) بدور خویش سنگر افراختند و منتظر حمله قشون مریته نشستند.

۳- سد لا ینسد: بمعنی بند انداختن و محکم کردن مجری آب، ولا ینسد بمعنی سدیکه بسته نشود پس معنی مجموع جمله سدیکه بسته نشود، آنرا سد لا ینسد گویند.

٤- اسپ واشتر تیز رو سواری را (هیون) گویند ولفظ (هیون پلنگ صولت) ترکیب اضافی وتوصیفی هیون باشد یعنی اسپیکه درصولت به پلنگ شباهت دارد.

٥- بی محابا، بمعنی فجاء و بی مقدمه بکاری اقدام کردن باشد.

٦- نهنگ و پلنگ: پلنگ بالفتحتین نام درنده است، کسانیکه بالکسر اول و فتح لام خوانند یا بمعنی یوز پلنگ (چیته دانند) غلط است. خان آرزو در شرح گلستان هم نوشته که اکثر مردم بدون تحقیق (پلنگ) را جانوری دانند، که بهندی آنرا چلیتا گویند، واین خطا است، زیراکه پلنگ جانور دیگر است که به عربی آنرا (نمر) گویند، وچیتا را در فارسی یوز خوانند نه پلنگ. و در بهار عجم نوشته که پلنگ درندهٔ است غیر از یوز که بهندی چیتا گویند. نهنگ بالفتح جانوریست معروف وآبی.

بـا دوویست (۱) هـزارسوارجـنگ آور ، و پـیاده های مـردانه واربمیـدان مصاف استاده کوشش درحرب وجدال وایقاد (۲) نیران قتال مینمودند ، حمله آور گشته وآنها نیز بمقابله پرداخته و پای تجلد به عرصهٔ رزم استوارساخته ، بقدر طاقت و توانـائی میکوشیدند ، دراثنای کروفر تاپتیل بداختر بیک زخم شمشیر غـازیـان غضنفر فر ، درقعر سقر مقر نمود ، ومرغ جان خیانت توامانش از قفس تن پرواز کشود ، وبجنگو شقاوت اندوز که اجل موعود او هنوز نرسیده بود ، زخم تیر و شمشیر برداشته راه فرار پیموده پیش ملهار (۳) که بادوویست هزارسوار که درسی فرسخی شاهجهان آبـاد بود رفت ، وبقیة الفرار (٤) که ازراه سراسیمه گی (۵) و اضطرار نتوانستند ، خود را بکنار کشید ، در آن آشوب (٦) قیامت نمون ازصدمات سم تگاوران وضربت سیوف (۷) دلاوران بخاك (۸) وخون غلطان شدند . وبنه واسباب زیاده ازحد احصاء وتوپخانه وقورخانه ، وخزانه فزون ازشمار بتصرف امنای دولت ابدمدت درآمد .

۱- دوویست هزارسوار : بمعنی دوهزار سوار باشد .

۲- ایقاد نیران : بکسر همزه وسکون یای معروف و فتح قاف بمعنی افروختن آتش باشد . و فیمانحن فیه ، بمعنی شروع نمودن جنگ باشد .

۳- ملهار هولگر : یکی ازسرداران مریته است که در هنگام جنگهای پی هم قشون احمدشاه از چندین میدان بحالت سلامتی و برداشتن جراحت ازمقابل فرار نمود .

٤- بقیة الفرار ، جمله عربی باداشتن ترکیب اضافی بمعنی آنگروه باشد که از گریختن پس مانده ودر مقابل حریف فاتح تن به قتل و تباهی سپارند ، و موقع گریختن برای آنگروه میسر نشود .

۵- سراسیمه گی : کسی که در حالت اضطرار ، و درماندگی هوش خود را باخته و ازتشویش بسیار ، کدام تدبیر نجات اتخاذ کرده نتواند .

٦- آشوب : بمعنی شورو فتنه وغوغا وبهم برآمدن چیزی ازبرهان قاطع ودر بهار عجم نگاشته آمده که بلفظ افگندن و افتادن و نشستن و برخاستن مستعمل است .

۷- ضربت سیوف : بمعنی زخم شمشیرها باشد ، شمشیررا بعربی سیف گویند .

۸- بخاك و خون غلطان شدن ، کنایه اززخم کاری برداشتن واز ضیاع خون روی خاك غلطیدن است ، و مردن . درنامه فرخنده نویسنده کوشش میکند که هم حقیقت واقعه را بجملات خوش آیند و *

نیازمند الطاف خـداوند ، شکر این عطیه ارجمند بجا آورده توسن جهان پیمای فلك سیررا دربحر فتح وظفرساخته ، منزل نزول مفسدین الغائبین (۱) را «مضرب خیام (۲) فلـك تنزیل» نموده جمعی ازغازیان فیروزی نشان رابه تعاقب گریختگان تعیین کرد.

مامورین راه نورد سبیل استعجال شده وده ، دووازده فرسخ رابه تعاقیب پرداخته هر کـه را از ان فرقه طاغیه در یافـتند بخاك هـلاك انـداخته معـاودت باردوی ظفرنیرو نمودند ونیازمند درگاه الله دو ، سه روز، درهـمان منزل دلفروز مـقام داشته (۳) ، نسقچیان ضابط وغلامان وجارچـیان (٤) ماهـر از ضـوابط ، برای

۱ـ مفسدین الغائبین : مفسدین جمع مفسد، وگروه اهل فساد اندیش راگویند، الغائبین یعنی حال وکون همان مفسدین که هنگام معرکه خودرا ازموضوع خطر کشیده غایب شدند ، چنین گـروه را بصفت مفسدان غائب موسوم ساخته اند.

۲ـ مضرب خیام- مراداز محل زدن (استاده کردن) چادرهای عساکر هـمایونـی است ، کلمهٔ (مضرب) بوزن (مفعل) ظرف استاد نمودن چادرهاباشد ... ولی لـفظ (فلك تنزیل) کـه مـتعاقب (مضرب خیام)واقع شده ، درعین توالی اضافات وبیان کیفیت ازنقطه نگاه ادب ومـعنی عجیب به نـظر میرسد، زیراتنزیل چادرها به آسمان؟ یا از آسمان هردو مفهوم رادر بر میگیرد که چندان خوب فهمیده نمی شود؟

۳ـ نسقچیان ازروایات وعنعنات اهالی چنان برمی آید که درروزگارسابق یکدسته مردمان ملازم حکومت رانسقچی ونسقچیان مینامیدند، نسقچیان اشخاصی بودند ودرحضروسفراردوی همایونی وظایف متعددی بذمه داشتند ازقبیل اجرای مجازات مجرمین ، واعلان احکامات پادشاهی بطریق جهرچی گری شفاهاً بمردم عامه وغیره... گویااین دسته مامورین ، به امروارشادات حکومت مرتکبین جرایم واهل عصیان راوظیفتاً بمجازات قانونی وقت وزمان میرسانید، علاوتاً بجهرواعلان اوامرشاهم می پرداختند اینهانسقچی باشی هم داشتند که آمروافسرنزدیك ایشان شناخته میشدو نسقچی باشی را « میرغضب » هم میگفتند ، غالباً بامنیه وقت ارتباط داشتند- اینهارا (جلادها) هم میخواندند .

قرارمعلوم (جلادها) دراثنای اجرای وظایف خودهادربارهٔ مجرمین ومحکومین یکنوع هنرها از خودنشان میدادند که مخصوص بخود آنان بودوحرکات آنها دروقت اجـرای وظیفه مـوجب عبرت وتعجب مردم قرارمیگرفت ، بعقیده نویسنده : نسقچی ومیرغضب وجلادهرسه الفاظ مترادف ونامهای یکدسته ملازمین حکومت بود ویکنوع وظایف هم بعهده داشته که عبارت ازتکالیف جلادی بود درمورد مرتکبین جنایات .

٤ـ جارچی : جارچی شخصی میباشدکه مقررات واوامریك قوماندان بوسیله او برملااعـلان میگردد وبه آوازبلند بمردم میرسانند که به حکم آمر فلا ن عمل باید اجـراشود ، یااز قصدبکدام کـاری اجتناب نماید، گویا جارچی اوامرآمریانهی قائدرا بمردم اعلان میکند دراصل (جهرچی) است.

حفظ وحراست شهر شاهجهان آباد، مامور ساخته تاکید نمود که اهالی واعیان وشرفا وعموم رعایا وسکنه آنجارا بمژده امن وامان مطمئن گردانیده، لازمه محافظت کما هو حقه بجا آرندو نگذارند که ازدست اجامره (۱) واوباش لشکر اذیت ونقصان با حدی رسد.

درهمان اثنا بانهای منهیان خیریت نشان معلوم شد که ملهار، شقاوت شعار، دتانیا، وجنگوی فتنه جو بابعض دیگر از سرداران فئه طاغیه (۲) با هم متفق ویکجا شده وزیاده برچهارصد هزار سوار، ازمتجندۀ (۳) خیانت شعار (٤)، فراهم آورده درسی فرسخی «شاهجهان آباد» غبار انگیز فتنه وفساد میباشند. بمجرد اطلاع ازین خبر، بسمت محالاتیکه خبر آوارگی کفار رسیده بود نهضت نمود. این دل بسته (۵) به نیت جهاد کمر سست نکرده وپشت تگاور گیتی نورد را از عرق نمدزین فرصت خشك شدن نداده اردو، واغرق سنگین را عقب گذاشته با سواران بکین پیراسته؟ بتعاقب آن فئه شقی ایلغار نمود، وبیست فرسخ راه در عرض یکشب طی کرده بمحل ورود آن جماعت مردود رسید.

۱ـ جمره: بفتح اخگر آتش، وسنگریزه ـ وسنگریزه انداختن است هنگام حج خانۀ کعبه سه مرتبه ـ واجامره درینجا بمعنی افراد بیباك باشد ـ اوباش ـ بدل اجامره است، یعنی محافظین نظم وضابطه حسب الامر قائد اردو اشخاص بی باك واوباش اردورا از بی نظمی بوجود آوردن ومال مردم را غارت نمودن، ممانعت می کنند و نمی گذارند، اوباش جمعیت مرتکب کدام تجاوز وبی نظمی شوند.

۲ـ فئه طاغیه ـ بالکسر فاء، وفتح حمزه که حرف دوم است وسکون ها، که دراصل (تا) بوده درحال وقفی ها شده است ـ فارسی زبانان اینچنین هارا مختفی، خوانند، پس لفظ (فئه) بمعنی گروه مردمان است، ازغیاث ومنتخب، لهذا فئۀ طاغیه ـ بمعنی گروه وجمعیت طغیان کنندگان باشد ودرینجا مراد از انبوه وگروه کفار است.

۳ـ متجنده این کلمه را ازجند بمعنی لشکر ساخته اندو مقصد از ان عسکرو قشون است.

٤ـ شعار بمعنی علامه مخصوصه ونشان باشد ـ ودرفیما نحن فیه بجای خوی وعادت آمده است.

۵ـ کنایه ازشخص اعلیحضرت احمد شاه بابا که متکلم این گفته است.

آن غولان (۱) بادیه ضلال ازوصول کوکبهٔ اجلال مطلع گشته چندساعت پیشتررخت ادبار ازانجا نیز برداشته جاده پیمای فرارشده بودند، بنواحی سکندره (۲) وکول (۳) نزول داشت ، وبتحریك بخار غروروواستکبارکه درسرشان متمکن بود، روبه‌مقابلهٔ عساکرنصرت مآثرآورده بافروختن نائرهٔ جدال پرداختند . و پیشتازان موکب اقبال نیز اسپان صرصرنهیب را به میدان مبارزت گـرم جولان ساختـه ، باجنگ آوران فئه مقهور درآویختند ، جنگ عظیم‌در پیوست که بهرام فلك(٤) ازمشاهدهٔ آن درتحیر نشست .

چون جنگ ترازو (۵) شد، وکشش کوشش ازطرفین بحدنهایت‌رسید، بجهة مظاهرات مجاهدان نصرت‌شعارکه مصروف جنگ و پیـکار کفار بودنـد، سمند عزیمت توامان رابرق عنان ساخته ،اعلان ظفر ارتسام‌هنوزبمیدان مصاف سایـه گسترنشده بود ،اشقیاتیره اختر ازمشاهدهٔ غبارموکب ظفرپرور، روزمحشر برسر خودآمده‌دیده‌مانندشام سیاه‌فام که‌هنگام طلوع آفتاب متواری بنقـاب احتجاب

۱- غول : نوعی، ازجن‌ودیو، که‌درصحرا، وکوه میباشند بهرشکلی که خواهند، برمی‌آیندودر ترکی‌فوجی راگویندکه‌سرداردرآن باشد ، درینجا مراد ازسپاهیان قوای‌مخالف‌باشد ،که‌از رسیدن سپاه‌همایون خبرشده وازمقابل‌گریخته وسربصحراوکوه‌و کمرزده‌باغول‌بیابان ملحق گردیده اند .

۲- سکندره، نام‌جائی است‌درهند، بولایت‌سرهند، ودرآنحدود مرکزجمعیت‌بودو آبادی زیادی دارد، ودرسرراه شاهجهان آباد میباشد .

۳- کول، جای‌غوچ ومغاك، وکول‌بضم(واو) تالاب (آب) راگویند .

٤- بهرام‌فلـك : بهرام عبارت ازچرخ‌مریخ‌است ، رنگ این ستاره سرخ بـاشد، بـرفلـك پنجم تابد ، وبهرام‌درفارسی نام‌ستارهٔ مریخ است .

۵- ترازوشدن جنگ : کنایه ازتحت قابو، واداره‌آوردن‌میدان جنگ باشد، بلکه یك جنرال لایق درحین‌شروع محاربه، قبل‌ازآشکارشدن انجام‌نتیجه رامیداندکه‌کدام سپاه‌فاتح میگردد، وکدام گروه مغلوب ؟ این‌مهم وادراك درفهمیدن اوضاع جنگ ومقابله دوقوت محارب را ، تـرازوشدن جنگ‌گویند ، یعنی همان‌طوریکه یکنفرانجنیر ماهریك ساحه راآب ترازومینماید وپستی و بلندی را برای خود معلوم‌می کند۔همانطورهم‌یك متخصص‌جنگ‌نتایج‌محاربه راقبل‌ازآشکارشدن‌نتیجه ، میتواند بخود‌معلوم‌نماید، اصطلاحاً‌این قوهٔ‌فکروتجربه‌رادرموردیك‌میدان‌حرب‌فئتین ، ترازوکردن‌جنگ خوانند.

شود، خـ درا بزاویهٔ انهزام (۱) کشیدند ، و فتح وظفر نصیب غازیـان تهمتن توان گشته‌خروش نای‌بشارت‌سروش‌گوش‌هوش‌والا گهران بحر مودت‌وداد، وصاحب افسران اقلیم شوکت واتحادرا ازنوید این مـژده سراپـاامیدزیـورداده ، وشقهٔ لوای فتح‌انتما، وثنای منان (۲) واهب العطایاظل گستر مفا رق عمـوم مـوطنین ممالك محروسه سلطانی گردید .

چون اخباراین فتوحات ،به نامانه جی راو، کـه رئیس جمیع دکنیان بیدولت وقدوهٔ (۳) تمام کفرهٔ آن‌مملکت‌است ، رسید، متردد گشته درمقام تدارك نشست . وابواب‌خزاین‌بر کشوده‌ریش‌سفیدان‌این وآن، آق‌سقالان (٤) وروساوسر کردگان اطـراف واکناف رابایصال مبلغهای خطیرومـواعید منافع کثیرمتمال (٥) دولتها ورفاقت صلای عام درداد .

۱- کنایه ازشکست وگریزباشد وزاویه، باصطلاح علم‌هندسه (کنج)راگویند که التصاق خطوط هندسی بوجودمی‌آمد- دراصطلاح اعراب‌زاویه بمعنی کنج‌وپیغوله باشد وآن ،علم مهند سی اگر برخط راست مفروش خطدیگرقائم کنند ، پس سطحیکه میان‌سفاصله ضلعتین واقع شود، آنرازاویه قائمه، خوانند‌واگرخطی بالای خطی بطوری‌کشیده‌شود که‌مستقیم نباشد ویکطرف‌مائل‌بود ، پس‌مفاصله‌ضلعتین راکه بطرف میلان‌است ، آنرا (زاویهٔ حاده) به تشدیددال گویند ،وآن دیگر مفاصله‌ضلعتین‌راکه جانب غیرمیدان واقع‌آمده ،زا ویه منفرجه ،خوانند .

۲- منان-بالفتح وتشدیدنون اول-بسیارنیکی‌کننده ونعمت دهنده ، ومنت گذارنده یکی از ۹۹ نام باری تعالی است .

پس جملهٔ (منان‌واهب‌العطایا) که‌درمتن‌نامهٔ‌فرخنده ذکرشده ، مرکب‌ازموصوف وصفت میباشد معنی تحت‌اللفظ‌آن چنین باشد : ثنااست‌ایزدتوانای بسیاربخشاینده راکه نعمت بخشش کنندوباینوسیله ظل‌لوای فتح‌رابرفرق هموطنان سلطانی گسترش‌میدهد- مطلب‌شکراحسان ایزد منان را که بما فیروزی داد، ادامیکنم وبه‌آن دوستان ازان مژده میدهد .

۳- قدوه - بالکسروالضم ، بمعنی‌پیشوا ، وراهبر .

٤- آق سقالان : بزبان ترکی سرکردگان وارباباِن قوم راگویند .

٥- دولت متمال : آن باشدکه بتادیهٔ آن درآینده‌کسی‌را امیدواربسازد، بشرط ابـرازشجاعت وازخودگذری درجنگ قشون مخالف .

متجندهٔ (۱) مختلفهٔ هنود ، ومسلمان ، ازقوم مریته ، وراجپوت وبرهمن وشیخ وسید هندوستان ودکن ومردم روم وفرنگ وحبش وزنگ ، واهل بلخ وبخارا وبدخشان وثمرقند ، وغیره ولایات ترکستان واهل ایران ازتبریز وقزوین ومشهد وصفاهان وفارس وآذربایجان که درفنون سپاهیگری ثانی رستم داستان ودریال وگوپال ، ثانی سهراب ونریمان بودند ، وبه آوازهٔ وفورزرومال ازاطراف واکناف عالم روبهندآورده درآنمملکت سکنه داشتند ، متجاوزازششصد (۲) هزارسوار انتخاب ازهرملک ودیار — وپانصد هزارپیاده تفنچگی رعدکردارکه چشم مورو دیده مار (۳) رانشانهٔ تیر تفنگ در شب تار می ساختند . و هزاران قفس قوالب (٤) واشباح را بیک آواز از طیور ارواح (٥) می پرداختند ،

۱— متجنده : بمعنی عساکر ، چون جند ، عسکر وجندی بالضم جیم عربی وسکون (نون) وکسردال ویای معروف بمعنی فرد عسکر ، باشد ، بنابران متجنده ، عسکرساخته شده معنی میدهد ، مانند متفرده بوزن متفعله که بمعنی فرد کرده شده باشد — متجند ، رادرلغاتیکه دردسترس ماموجودند ، نگرفته اند : مگرمعنی آن قرارفوق تحریرشد ، لغات شاذونادراست .

۲— درنامهٔ فرخنده ، بتعدادسوارهٔ نظام مریته درحدود ششصد هزارسوار—وپانصدهزارپیاده تصریح شده که جمله تعداد سپاه مریته که مخالف قشون احمدشاه درحرب شمولیت داشت بحیث مجموع یکملیون ویکصدهزارسواروپیاده ، بوده است — چون این تعدادرا اعلیحضرت احمد شاه خود درنامهٔ خویش نوشته اند ، ازروایات مورخین درینموورداصح شمرده میشود .

۳— چشم مورودیده ماررانشانه کردن : مبالغه درتدریب و مهارت سپاهیان مذکور است بفن گلوله اندازی وحسن سپاهی گری ایشان ...

٤— قوالب واشباح —قوالب جمع منکسرقالب وآن ظرف روح آدمی باشد ، واشباح — جمع شبح ، نیزاشباح ، بالفتح وبای موحده ، وحای مهمله شخصها ، یعنی بدنهاوجسمهاواین طوریکه نوشتیم جمع شبح است که بفتحتین باشد ، بمعنی (کالبد) (غیاث — منتخب)

٥— طیورارواح — بمعنی مرغان ارواح ، کنایه ازخود ارواح باشدکه دراثنای جنگ بضرب گلوله های تفنگ ، قالب هاواشباح راترک داده پروازمیکردند ، یعنی صاحبان آن کشته میشدند .

ملازم گرفته ، باهزار عراده توپ وبادینج ،(۱) ،وجزائر ، (۲) وضرب زن (۳) وپانصدهزار بان آتش افشان برق افگن معین نموده وچهل هزارسوار کارزار را که درفن آتشباری ماهرتر ازاهل فرنگ ،ودر کارمعرکه افروزی شعله بی زینهار (٤) وصاعقه بی درنگ بودند، بسرکردگی ابراهیم خان کاردی (٥) که دران قوم سپاهی نامور وبمزید جلادت وشهامت مشتهر بود ،همراه توپخانه مقرر نموده، باهوجی دیوان زری خانه وبرادرخود را که هم مفتاح کنوز رای وتدبیر ودرتهور وسپاهی گری ، وجرئت ودلیری پیش او بمنزله شمشیر بود، سردار افواج مذکور گردانیده وبسواس-رای پسر شانزده ساله وهفده ساله خود رابقصد اینکه چون افواج کفر وظلام برلشکر دین واسلام ظفریاب شود ،وهندوستان بی شریك وسهیم مرغزار خیول کفار گردد ، اورا برتخت سلطنت نشانیده وشجرهٔ نسل تیموریه را ازبیخ وبن بالکلیه منقطع سازند.

۱- بادینج : بدال مهمله ،ویای معروف وجیم عربی نوعی ازتوپ که آلهٔ جنگ است ، غیاث ازچراغ هدایت ،بادینج ،معرب بادلش ،است، وبادلش ،به دال مهمله وکسرلام وشین معجمه درترکی توپ ،راگویند ،چنانکه درلغات ترکی نگاشته آمده است «غیاث»

۲- جزائر : جمع جزیره ونام سلاح جنگ وآن بندوق (تفنگ کلان) باشد ،ازغیاث .

۳- ضرب زن - ضرب بفتح زدن وبیان کردن وآمیختن چیزی ، بچیزی وتیزرفتن وخوا بانهدن وشناکردن ،ورفتن درزمین بطلب روزی ومانندآن ومردی که درکاربرابر باشد وسبک گوشت ، وباران سبک ومانند آن ونوعی ازهرچیز ، وعسل سفید ، وبفتح را، مشهورتر است و آخربیت شعر، ضریب بالکسر باکسی شمشیرزدن ودرینجا(ضرب زدن) نوعی ازاسلحه جنگی باشد، از«منتخب اللغات»

٤- شعله بی زینهار : بمعنی جلدی وجلدی سپاهیان که مانند، شعله بدون نجات سریع الحرکت بودند.

٥- ابراهیم کاردی : یکی ازافسران تعلیم یافته فرانسه ، درامورتوپ وتوپچی که اصلاً مسلمان بود ،امابادوازده هزارسپاهی قوم خود ،درقشون بهاوازدکن آمده بود وتا آخربا مریته سخت وفادارباقیماند ،این افسرمسلمان درروزجنگ بزرگ واقع درمیدان پانی پت ، اسیروبحضوراحمدشاه آورده شد، سرداران پښتون هندی ازقبیل نواب شجاع الدوله وغیره ازو شفاعت کردند اما احمدشاه فرمود که اوراچندین دفعه بسبب همدینی جانب خود ،دعوت کردم نپذیرفت ، بنابران درخورعفو نبوده بکیفرخود رسید.

وازمسلمانی ومسلمانان نامی ونشانی درملک هند نگذاشته اعلام غـوایت وضلال برافرازند. وبدیوان مذکور برسم توره (۱) سی ودوکروررو پیه ازنقد همراه نموده و پنج کروررو پیه دیگرراامالیات صوبه مالوه حوالـه داشته باعظمت موفـوروسامان غیرمحصوربمقابله موکب موئد ومنصورپادشاهی روانه ساخته، بتقویت سرکشتگان وادی فرارکه عبارت ازجنگو، وملهار، بوده باشد، پرداخت. وچون درموسم پـه شگـال (۲) هنـدوستـان بارانـهای بسیارازآسمان می‌بـارد، (وآدم منفرد راکه‌از کثرت لای‌وگل عبور و مرورمتعذر میشود) بسررسیده‌برد، ازبرای بیلاق(۳) موکب‌ظفرمیثاق قصبه‌انوب‌شهر(٤) تجویز واقفان‌آن سرزمین محل‌آرام واستقرارقرار داده‌جمیع سرداران وعموم ملازمان دیوانـی‌راما ذون بتدارک‌آذوقه ومایحتاج‌ساخته، واردآنمقام فرخ‌انجام گردیده، چون‌ابرهای گلزار، شروع ببارش ودریاها آغاز طغیانو شورش نمود، وهررود خانهٔ تنگ‌ظرف‌بخروش‌آمد‌دعوی همچشمی بابحرزخار میکرد، وطرق‌وشوارع (۵) وسیعه که لشکرهای گران وقوافل

۱ـ توره بمعنی اساس وضابطه، لفظ مغولی است، ازاینجمله تـوره چنگیزی کـه بمعنی ضابطه چنگیز بوده وتامدتی‌ازجانب جانشینان‌چنگیزخان طرف‌عمل قرارداشت، مشهوراست وتاکنون‌نیزتورهٔ چنگیزی معنی خود را حفظ‌کرده‌وبهمان‌معنی‌که‌ازان شاهان‌چنگیزی‌تعبیرمیکردند تاهنوزباقیمانده‌است.

۲ـپه‌شگال: یابرشگال: بفتح اول‌وسکون‌ثانی‌وشین معجمهٔ موقوف، وکاف‌عربی‌بمعنی‌برسات، وبفتحتین نیزآمده، ودربهارعجم‌نوشته‌که‌لفظ هندی‌است‌وبه‌عقیدهٔ‌مولف‌غیاث‌اللغات‌برشکال، مفرس‌برسه‌کال‌است که‌بسین‌مهمله‌باشدچه‌درهندی‌برس، بمعنی‌بارش وکال، بمعنی‌وقت‌باشد، درسراج اللغات نیزبهمین معنی آمده، ومطابق‌عقیده صاحب غیاث‌است ودرفیمانحن‌فیه‌نیزبهمین معنی‌که‌در فوق‌نگاشته‌آمده‌است، میباشد، یعنی‌برشکال: موسم بارانی‌هند.

۳ ـ بیلاق: بمعنی‌توقف شتائیه‌باشدکه‌مقابل‌ایلاق، بمعنی‌توقف(صیفیه) واقع‌آمده است.

٤ ـ انوب‌شهر: ازمضافات‌واطراف(روهیلگند) میباشدکه‌اردوی‌همایونی درآنجا بیلاق نمودند، هردواصطلاح، ترکی‌است

۵ ـ ابرهای‌گلزار: کنایه‌ازابربهاری‌باشدـ‌ذریعهٔ‌احیای زمین‌وباریدن‌بارانها‌که‌محصول‌ابرهاست درموسم‌بهاردرباغهاوصحنه‌هاوصحراهاگل‌وسبزه‌می‌رویاند، بنابران‌ابربهاری‌رابه ابرگلزار، موسوم نموده اند.

وتجار و متردد ین کاروان درکا روان بسهولت و آسانی از آن راه میگذشت، از کثرت آب و گل ممتنع العبور و مرور گشت .

باهوی(۱) فتنه جو ، فرصت را غنیمت دانسته دریای جمن را در میان حائل دیده از صدمهٔ افواج پادشاهی مطمئن گردیده قریب به دوویست(۲) هزار سوار ، بسر کردگی جنگو و ملهار ، برای تخریب محالات این طرف آب پیشتر از خود روانه ساخته و خود نیز بفاصلهٔ چندروز بعد از روانه کردن آنها حرکت نموده روانهٔ کرنال که سی فرسخی شهر شاهجهان آباد است، گردید . این نیازمند درگاه ایزدمتعال ، بمجرد اصغای این مقال امر کوچیدن عساکر ظفر اشتمال نموده همه جا بر هنمونی ملاحان دریای جمن که بلا معبر و عمری در آنجا بسر برده بودند، و مکرر بعرض میرسانیدند که پیش از همه عبور مردم از معبر شاهورة ، (۳) میشود ، دو منزل یکی طی منازل و قطع مراحل نموده وارد معبر معروضه ملاحان گردید .

از انجا که دریا در کمال طغیانی و سباح (٤) واهمه در سفینه خواطر ، از بیم تلاطم امواج پرشر و شورش طوفانی و عبور سپاه نصرت پناه از آن دریا خارج از حد امکان و لازم و ملزوم حیرانی بود ، لاملجا . چندروزی توقف رایات فیروزی آیات در ساحل دریای مزبور ، مجوز (٥) گردید . باهوی ، فتنه جو ، چون شورش و طغیان آب دریا

---

۱ ـ باهو ـ و باهوی : همان سردار کل مرهته و سردار درجهٔ اول قشون مرهته بود، که در میدان پانی پت تا آخر در جنگ شامل بود و بالاخر بدست سپاهیان اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی، گرفتار و معقوداً بحضور اعلیحضرت احمدشاه آورده شد .

۲ ـ دوویست هزار سوار ، عبارت از دوصد هزار سوار باشد که تحت ادارهٔ جنگو راو ، و ملهار راو بودند و محالات این طرف آب جمنا را در زمان ییلاق اردوی شاهی غارت و تاراج نمودند .

۳ ـ معبر شاهور : از معابر مشهور (جمنا) میباشد ، که در موسم آب خیزی قبل از دیگر معبرها اولتر معبر شاهوره قابل گذر و عبور مگیردد .

٤ ـ سباح : بمعنی شناور باشد، و سباحت شناوری را گویند، لاملجا یعنی دریا گذر نمیداد .

٥ ـ مجوز گردید ـ یعنی ضرورت دیده تجویز شد .

مانع عبور غازیان منصور دیده بخاطر جمعی توسن خود رائی وضلال درعرصهٔ کرنال(۱)وغیره آن محال ، بجولان درآورده، دست به‌تاخت‌وتاز اموال آنروی آب‌دراز کرده آتش بیدادافروخت ، بمضمون اینکه‌نظم :

مهر درخشنده چو پنهان شود　　شب پره بازیگری میدان شود

و در ایام توقف شاه‌درآنجا ، هرچند آب دریاروبکمی می آورد ، باران بشدتی نزول میکرد که‌صدطوفان ازهرقطره اش‌سرمیکشید ، وروزدیگر که درریزش اقطار امطار(۲) ، ازسحاب مدرار(۳) توقفی‌رو میداد ، دریابشورش آغوش بموج میکشاد که‌روی‌زمین سراسر بحر مواج میگردید نظم :

زمانی که بوده میان دو آب　　محیط تر و خشك چون آفتاب
ز طغیان باران در آنوقت حال　　که‌معمول هنداست درپه شگال
زمین آنچنان غرق درآب بود　　که این قبضهٔ خاك نایاب بود
اگر گرد بادی شدی جلو گر　　چو گرداب (٤)می آمدی‌درنظر
زفرط رطوبت شدی آشکار　　ز موج هوا صورت (٥) آبشار

---

۱ ـ کرنال‌میدان‌معروفی‌است‌درهندشمالی ، به‌سی‌فرسخی‌شاهجهان‌آباد که درآنجابین‌قشون‌نادرشاه افشارو محمدشاه گورگانی جنگ‌واقع شده ودرنتیجه محاربه‌بفتح‌نادرشاه افشار وشکست قوای‌امپراطور گورگانی‌انجام‌یافت ، مورخین تلفات قوای‌هندی رادرحدود ، ده، دوازده هزارنفرمی‌نویسد .

۲ ـ اقطارجمع قطره(چلك)امطارجمع مطر ، بمعنی‌باران‌باشد .

۳ ـ سحاب‌مدرار : سحاب‌بمعنی‌ابرو مدرار ، صفت ابراست ـ مدرار‌بکسر ، ابربسیارآب ریزیده راگویند ، وابربسیاربارنده‌هم‌باشد بمعنی‌باران‌نیزمی‌آید ، ازمنتخب وصراح .

٤ ـ گرداب‌ازدوجز (گردوآب)ترکیب شده ـ یعنی‌ازبس‌هوامرطوب وباعنصر آب آمیخته بود ، هرگاه‌درآن‌نواحی(گردباد) که‌ضد(گردآب)است ، پیدامیشدمانند(گردآب)بنظرمی‌آمد .

٥ ـ ازبس‌مرطوب بودن‌هوا ، موج آنرامانندبه‌آبشارخوانده‌است ، چون‌وجه شبه‌درمیان«گردآب وگردبادوموج‌هوا» همان‌کثرت رطوبت‌است ، لذاباوصف مبالغه ، ازمانندکردن هرسه‌باهمدیگرصنعت بدیعی‌نهایت نازکی‌بکاربسته‌شده است .

زبس اززمین تا هوا بود آب — فلك جلوه میکرد همچون حباب (۱)
زدی جوش سیلی ز سوراخ مور — چو طوفان نوح از میان تنور (۲)
زبس هرطرف آب درجوش بود — برو بحر باهم ، هم آغوش بود
بدشت هوا می نمودند سیر — چو مرغان آبی بهم وحش وطیر
معابر ز سیلاب مفقود بود — رۀ آمد و رفت مسدود بود
نمی یافت راه تردد ملك — مگر می نشستی بفلك (۳) فلك
ز بس آبها جذب در خاك بود — زمین پر گل و لای و نمناك بود
کسی گر قدم می نهادی براه — فتادی بهرگام در قعر چاه
ز سد مسالك به نزدیك ودور — میسر نمی گشت راه عبور

درعرض ممتد خیمگاه، ازوفور آب تمام گل، وآدم ودو اب را تردد بکلیه توقف درانمکان مشکل شده ، نقل منزل کرده بجانب بالا سردریا به نزدیکی منزل باکیت (٤) که ده فرسخی شاهجهان آباد، است مخیم خیام بصرت ار تسام نمود ، روزی آفتاب جهانتاب لمحۀ چشم برروی جهان کشود، وصفای هواساعتی اقتضای

۱ـ ازسطح زمین تااوج گردون آب جوشیده وآسمان درمیان بحرنا پیداکنار ، مانند (حباب) آب ، معلوم می شد .

۲ـ تنوراشاره به آن واقعه است که درطوفان نوح علیه السلام ازتنوربیوه زن آب سرزد، وبیوه زن مذکوربا وجود آنکه درکشتی بادیگر دوستان نوح سوار نشده بود، بسبب همان خدمتیکه از آن پیغامبر خدانموده بود، درخانه خود محفوظ ماند، آورده اندکه خانه بیوه زن مذکور درزیر حباب شده واز آسیب آب طوفان نگهداشته شد، بعدازدفع طوفان که نوح علیه السلام زن ومال ومواشی او را سلامت دید، بحیرت اندرشده ازبیوه زن پرسیدکه ازطوفان چه بخاطردارد؟ زن گفت : جزاینکه ازتنورخانه من آب جوشیدن گرفت دیگر ازنزول آب طوفان آگاه نشده ام (والله اعلم بالصواب)

۳ـ بفلك فلك : فلك اول بکسرفاوسکون لام وکسر (ك) مضاف به لفظ (فلك) بمعنی فلك کشتی باشد ، کشتی که ازآسمان اتخاذ شود! مراداینکه : ملك بجز آنکه درکشتی آسمان سوارمیشد ، دیگرراه تردد، پیداکرده نمیتوانست ، یك مبالغه شاعرانه باشد .

٤ـ منزل باکیت : مقامی واقع باندازه ده فرسخی شاهجهان آباد بوده است .

سیر سبزه و صحرا نمود. اسوار ابرش گلگون(۱) خرام شده بر معبری که ملحق بموضع مذکور بود، استاده چشم ظاهر به تماشای موج دریا گماشته و دیده دل به نظاره شیوه علم تجلیات (۲) ذات بیچون مشغول داشته ، سیر عجائب کونین (۳) می نمود.

ناگهان ماهی چند باشکال مغائر شکل ماهیان معروف که بدام می آمد، از قعر آب سربرآورده چهره کشائی صورت استعجاب و معنی نمای کریمه : « ان هذا الشیئی غریب» گشتند.

دوسه ماهی را به تیر نشانه دوز شکار کرد، وباقی بقعر آب رفتند ، در آنوقت به اشارهٔ ملهم غیب پرتو نوری بی شك وریب بر دل نیاز منزل تافت که راه عبور موکب منصور بی شبهه اینجا است . به حاضران رکاب گفته شد که فردا اردوی ظفر نیرو برین معبر آمده عبور نماید. بعضی از مستمعین کوته بین متردد بین الشك و الیقین ماندند و آنهائیکه مشکوة (٤) دل شان منور بانوار صدق و اعتقاد بود ، متیقین بوقوع این

۱- ابرش گلگون : کنایه از اسپ سواری احمدشاه باشد که جامه و شکل ابرشی داشته است . اینکه خرام اسپ به گل و مانند گل تشبیه شده وجه شبه در بین مشبه و مشبه به خیلی خفیف وضعیف است ، زیرا گردش اسپ را با حرکت گل نسبتی آشکار نیست وتشبیه نظر بمطالعه قواعد بدیع چندان لطف زیاد ادبی ندارد. آری در عرف عوام گفته میشود که اسپ مثل گل رفتار داشت ، و مانند گل می گشت اما درین جملات وجه شبه میان مشبه و مشبه به درك ندارد .

۲- علم تجلیات ، علمی است عالی که عارف از آن احوال و کیفیت تجلی و تجلیات و مقامات عروج سالك و درس سیر الی الله تعالی را فرا میگیرد ، و درجه و مقام تجلی مقدس را درمییابد و میداند .

۳- کونین تثنیهٔ کون باشه (بمعنای موجود شدن) و درینجا کونین مراد از دنیا و آخرت میباشد. که در آن (دو عالم شاهد و غائب) مدرك حسی و عقلی بوده ، هر کدام پر از عجائب حیرت انگیزی است ، که مفکر در آن به تعجب و حیرانی اندر میگردد- در تصوف اسلامی حیرت را مقامی است خاص که از مشاهده و ادراك آن بدائع عالم ، سالك را تعجب و حیرانی دست مهدهد ، از آنست که اعلیحضرت را نیز از مشاهدهٔ عجائب قدرت حیرت دست داده است .

٤- مشکوة ، یا مشکات بمعنی طاق کلانی و فراخی باشد که در آن چراغ یا قندیل گذارند ، مشکوة دل بمعنی روزنهٔ دل است که منور بانوار صدق و یقین باشد.

اعجوبهٔ حیرت افزا(۱) شدند ـ بی ای حال صبح که غازیان اردوی ظفرپرور برسر آن معبر رفتند، دیدند که دریاازشورش بازمانده وآب فرونشسته عزمی دهنده(۲) لشکریان نهنگ صولت وعموم مردم اردوی کیهان بسطت (۳) به آسانی وسهولت از آن بهر مواج گذشتندو باحدی ازعابرین آسیبی نرسید .

همه به زبان حال گویا بمقال «سبحان الله وتبارك الله» شدند ـ واین نیازمنددرگاه صمدیت ازهمان معبر عبوربخیرت کرده بخیام سپهراعتلاکه مرتفع به آن کنار دریاشده بود، واردگشته ،شکرعنایات ایزدمنان بجا آورد .

نظم : کسی راکه اقبال یاور بود   بهر مقصد ش بخت رهبر بود
بفیروزمندی کشاید رهش   شود عرصهٔ دهر جولا نگهش
خوتائید حق باورکس بود   بد اندیش او کمتر ازخس بود
بهر جاکه خواهد نماید عبور   نیاید بعزمش از ینها فتور
شود هر که رالطف یزدان دلیل   چو موسی دهدکوچه‌اش‌رودنیل

اشقیای بیدین غافل ازاینکه این نظریافته الطاف ملك‌متعال‌در تسهیل هراشکال،

۱ـ اشاره‌به آن فرمودهٔ احمدشاه است که‌فرمایند: نوری‌بردلم‌تافت ویك‌حصهٔ ازرودخانه‌رادیدم ودانستم‌که فردا، اردوی همایون درهمین‌جاازعرض دریا خواهندگذشت، زیرا دریادراین حصه گذر میدهد ـ این اعجوبه‌را کسانی‌باورکردندکه‌دل شان‌منوربانوارصدق‌ویقین بوده‌است. باین‌حیث پیشگوئی روزگذشته‌اعلیحضرت‌احمدشاه که‌دروقت مشاهده‌موضع مزبور، بیاران خودگفته بود : «فردا، اردو بهمین معبر آمده‌عبورنماید» عیناً راست برآمد .

۲ ـ یحتمل عزمی‌دهنده‌مطلب ازمشوق‌وترغیب کننده‌وعزم دهنده یعنی، شخص‌اعلیحضرت‌احمدشاه باشدکه‌به‌عسکریان‌تشویق‌عبورازهمان‌معبر نموده وآنان هم‌گذشتند .

۳ ـ کیهان بالکسربوزن «ایشان» بمعنی جهان ـ روزگار ـ ودنیا، باشد، وبفتح اول نیزآمده، وبکاف فارسی‌هم‌صحیح است ، باعتبارتغییر لهجه از برهان وسراج . (بسطت) بمعنی فراخی‌ووسعت جهان‌باشد ـ باصطلاح مروج مطبوعاتی، کیهان برای‌فضاوعالم‌سماوی‌نیزاستعمال‌میشودوازآن جومتصل‌زمین‌ومافوق جوزمین یعنی فضای خارجی تابلندیهای مالانهایه‌شمولیت دارد وبعضی ازمردمان بوسیله آلات کیهانی ازقبیل‌بالونها، سفینه‌های‌هوائی وموشکها، بطرف‌سیارات پروازمی کنند .

وتیسیر هر امر محال موید بتائید قادر ذوالجلال است :

پیش از ین بچند روز دریار احائل فیمابین خود ، و لشکر فیروز اثر دانسته ، بخاطر جمعی در کرنال می بودند که فوراً خبر قیامت اثر عبور موکب دریا شکوه به آنهار سیده ، لرزه افگن قلوب و ابدان آن فئه شقاوت پژوه گردید. باهو که سردار افواج کفار ، ومدار علیه حرب و پیکار بود ، مقابل شدن باموکب انجم ثواقب ، مصلحت حال خود ندیده ، روانه سمت پانی پت گشت ، وباستظهار عمارت سنگر مضبوط ومستحکم بسته وادوات توپخانه راکه بحد وفور همراه داشت دراطراف سنگر چیده وهمچنین سپاهیان قوی دل ، وپیادگان دیو مشاکل جابجا تعیین نموده ، بتأسیس اساس استحکام پرداخته بادل فارغ وخاطر جمع در آنجا نشسته ، تمهید اسباب جنگجوئی میکرد ، وقلوب سرداران ومشخصان وعموم متجندهٔ خود را به انواع رعایت ودادودهش بدست میاورد .

این مامور تنبیه اشقیا ازجانب جبار کبریاطی منازل نموده به دو فرسخی منزل کهراوندر سیده ، باهوی تیره انجام پیش ازورود عساکر اسلام ، ملهارو دوسه سردار دیگر را باسپاه موفور به کهراونده ، فرستاده بود .

قراولان (۱) اردوی منصور را با مخالفان مقهور مقابله روداد وجنگ صعب اتفاق افتاد ، اخیر کفار نابکار ضرب دست قوی ازبهادران اسلام خورده روبانهزام نهادند ، ورایات نصرت آیات (بکهراونده) سمت ارتفاع یافت ، وازآنجا کوچ

۱-قراول بمعنی کسیکه ذریعهٔ تفنگ شکار اندازد ، از بهار عجم. نیز بفتح اول وضم واو لفظ مرکب درچراغ هدایت شکار انداز-برق انداز -ودرشمسی بمعنی مقدمة الجیش ودرلغات ترکی بمعنی شکار و فوجی که برای تعیین بمیدان جنگ معین شود ، ودرمصطلحات ، فوجی که پیش پیش رود ، ازسیاهی زدن یعنی نمودار شدن دشمن خبردهد ، زیراقراول درترکی سیاهی راگویند. قراولان بمعنی مفرزه پیشروی فوج ، وآنانیکه ازلشکر باهدایات قائد جلوتر از حرکت اردو بسمت مکان دشمن روان شود ، و از حرکات خصم معلومات حاصل نموده بمرکز قوای خویش ازآن اطلاع دهدواگر درمقابل باقراول دشمن تصادم اتفاق افتد جنگ کندوغلبه حاصل نماید .در پارسی تازه ، لفظ پیشدار یا پیش آهنگ را برای این مفهوم استعمال کنند.

کرده عرض مسافت تاپانی پت بقدم‌تانی ، پیموده بمکانیکه بفاصله چهار کروه‌از معسکر اشقیا بود، وارد شده اعلام‌ظفر ارتسام اسلام برافراخت ، وازجهت جنود ملائک وقود زلزله دربنای استقامت آنگروه عنود انداخت . وبعد ازین هرروز به ترتیب افواج پرداخته و به‌تیررس معسکر اشقیا رسیده‌احتشام نصب رایات فیروزی اعتصام درآنمقام می‌نمود . پیش‌تازان موکب نصرت‌تکاوران برق لجام رابمیدان مصاف بجولان آورده تلاش جنگ آوری‌مبارزه‌طلبی میکردند ، وازجانب معاندین نیز متجندهٔ جلادت آئین‌ازسنگر برآمده وقدم درعرصهٔ جنگ گذاشته دست‌جرئت بحرب وقتال میکشادند، ودلاوران طرفین ازینجا قوت غضبی باهم در افتاده‌در جانستانی وجانسپاری همدیگر دریغ نمیکردند .

چون خون بسیاری از کفار بسیوف آبدار غازیان فیروزی شعار برخاک‌ریخته می‌شد، وبقیة‌القتل بااعضای مجروح وخسته ودلهای شکسته خودرا بهزار مشقت باندرون سنگر میرسانیدند . وبهادران نصرتمند ، مظفر وخورسند معاودت برکاب نصرت پیوند می‌نمودند ــ همین قسم تامدتی فیمابین افواج ظفر دستگاه واشقیا ی طالع سیاه جنگ وجدال بوقوع می‌پیوست . آخر ازصولت بهادران مریخ سطوت کمر جماعت اشقیا شکست وفتح ونصرت نصیب‌غازیان‌نصرت‌پرور گردیده گلهای شادمانی در ریاض آمال‌وامانی میشگفت ، ودرعرض مدت‌این ایام غازیان بهرام انتظام هرروز تااطراف‌وجوانب‌سنگر کفار کینه‌اندوزرا تاخته ومواضع ومراتع(۱) دور ونزد یک معسکر (۲) ایشان‌را خراب‌ومحروق‌ساخته اثری ازآبادی‌ونشانی ازآذوقه وعلف تاهفت فرسخی اشیای‌لازم‌التلف باقی‌نگذاشتند، وراه ورو آذوقه ازچهارطرف برروی آنهامسدود ساخته شد.

باهوی فتنه جوازسبب ضیق‌حال جز برآمدن ازمحوطهٔ وبال ومقابل شدن با

۱-مراتع جمع مرتع وبمعنی چراگاه‌مواشی باشد وهرکس حق‌علف چردران‌دارد.
۲-معسکر : بمعنی قرارگاه اردو ، ظرف‌است ، محل‌بودوباش موقتی عساکر رامعسکر گویند.

عساکر ظفر اشتمال چاره نیافته‌درروز چهار شنبه هفتم ماه جمادی الثانی سنه هزار وصدوهفتاد وسه هجری نبوی اول روز از سنگر بر آمده جنگو، وملهار، وداتاجی صوبدار (۱) گجرات وغیره سرداران ذی‌اقتدار را که هریک جمعیت دوویست هزار کمتر یا بیشتر همراه داشته برجانب یمین ویسار مقرر کرد، وافواج فصلچیان (۲) پیاده‌را که تعداد آن به سه صد هزار کس میرسید، باتوپخانه آتشبار، افزون ازحد شمار، پیشروی جنود ظلمت نمود خود ساخته وابراهیم خان کاردی را که سر دار نامور، ودرطور جنگ مقلد اهل فرنگ بود، باسی هزار سوار جرار که همه قوم و عشیرهٔ (۳) او بودند بمدد توپخانه گماشته وخود همراه بسواس، اشرالناس ودوویست هزار سوار انتخابی که سنجیده میدان امتحان او بودند، درمیان لشکر فتنه‌پرور تمکن گزیده وکل بنه اغرق (٤) را که آنهم از کثرت آدم ودواب لشکری زیاده بودند، ازپشت سر گرفته وشمشیربها دردوسردار عمدهٔ دیگر، با هفتاد، هشتاد هزار سوار نیزه دار، خنجرگزار، درعقب خود برسم استحفاظ (۵) تعیین کرده بهیأت مجموعی که دشت وکوه ازهیبت آن درزلزال وزمین وآسمان رامحل

۱- صوبدار اصطلاح زمان مغولیه هنداست. صوبه: ایالت وصوبدار والی آنولایت باشد، این غیرازهمان اصطلاح قدیم نظامی است که (بریدمن) راصوبدار خواندندی.

۲- مراداز همان فوج پیاده باشد که میان اصناف فوج جداکننده یعنی فاصل واقع شود، ومفرزهٔ سوار رااز توپخانه یامرکز قومانده جداکند، معروف نیست.

۳- عشیره- بوزن خمیره بمعنی کسیکه باکسی دریکجا زندگانی کندو بمعنی خویشاوند، وهمسایه وبمعنی دهم حصه ازچیزی ازکشف و مویدوغیاث.

٤- اغرق - درکتابهای متفا وتیکه نزد نگارنده موجود است پیدانشد، نظربمقام این لفظ که مکرربه تقریبهای متعددذکرشده بمعنی سازوسامان کارآمد آدم ودواب یك اردوی منتظم باشد.

۵- استحفاظ: باصطلاح مروج تشکیلات تعبیوی قشون قدیم عبارت از یکمفرزه فوج بودکه بعنوان پاسدارومحافظت کردن دیگران تعیین وانتخاب میشدند بخصوص در روزجنگ قطعات واصنافیکه درحرب شامل بودند، آنها را درعین زمان ازعقب یاجناحین یك قوهٔ همکارد یگر تحت حفظ وحراست میگرفت تابصورت خدع وفریب ازجانب قطعات دشمن ازجناح وعقب گزندی نرسد، *

خوف وبیم احتراق بود توپ افگنان وشلیك کنان روبمقابلۀ افواج اسلام نهاد. قراولان این نیازمند درگاه الهی که مطابق ضابطه ومعمول ازاردوبرآمده مستجرومتفحص اخبارا طراف وجوانب بودند خبرآوردند که کفا رضلالات شعار باتمامی توپخانه آتشبار، وافواج بیحصروشمارسوارشده باراده‌ٔجنگ وپیکارمی آید. این امیدواربه‌تائیدات پروردگا راولاً جمعی ازغازیا نفیروزی نشان را، بکمك قراولان فرستادکه بمقابله اعدای باطل آهنگ، پردازند، وتارسیدن این محب آنهارا بجنگ مشغول بدارند. بهمان فرستادن کمك ازبرای قراولان کمرعزیمت بتائید قادرمستعان استوارساخته، واستمداد فتح وظفرازروح پرفتوح مقدس حضرت سید مختار، وارواح طیبه حضرات عالیات چهار یارکبار، (رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین) نموده، قشون ظفرنمون وتوپخانه جلوفتح وپیشروی همایون را ماموربعرصۀ مصاف ساخته واردوی نصرت نیروادرجائیکه بودگذاشته، وازمکان استقرارحرکت جایزنداشت، وخودسوا رسمندفلك سیر صبارفتارومتوجه میدان کارزار گشته، پنجاه‌هزارسوار(۱) دستۀ ظفرپیوسته عالیجاه معلی جایگاه مقرب الخاقان اعتمادالدولة العلیة العالیة اشرف الوزراء که همیشه درمعارك حرب وپیکا رمقدمة الجیش سپاه نصرت پناه میباشد، باتوپخانۀ قیامت

*چون آن فوج محارب بالمواجه باقوای دشمن درجنگ می‌بودند، ازعقب یاجناح که خود باخبری کرده نمیتوانستند ذریعه قوای استحفاظ حراست می‌شدند استحفاظ درارد وهای قدیم غیرازساقه بود، زیرا ساقۀ درعقب فوج ازگریزسپاهیان وحملۀ که راساً ازطرف قوای خصم بر خود ساقه بعمل آید دفاع میکند واستحفاظ بداخل اردوقوۀ پاسبان دیدبان دیگری‌بود، که برای حفاظت قطعات خوداردو، درحال جنگ، تعیین ومقررمیگردیده است.

۱ـ ازتصریح فوق احمدشاه آشکارمیگردد، که تعداد اردوی همایون درجنگ پانی پت زیاده ازان تعداد بود، که بعضی مورخین آنرا چهل‌وسه هزاریاکم وزیاد نوشته اند، مورخین انگلیس می نویسندکه بسبب جسارتهای قوای مرپته احمد شاه بغضب آمده ودر مرتبۀ ششم مسافرت خود بهند بایک ستراتیجی بزرگترا زپیشتر، ازسند عبورنمود، چون به‌فرمودۀخوداعلیحضرت←

نشانه وپیاده های تفنگچی پیش جنگ ساخته واراوخوانین دیگررا نیزمطابق ضابطه ومعمولی که این نیازمند درگاه خداوند درروزجنگ دارد، درسمت میمنه ومیسره گما شته ، وخود ، درقلب لشکرظفرپرورقرا رگرفته باستظهارمبارزان فیروزی آثارپرداخت.

مخالفت تیره روزمثل دیو آتشباری مهیای سوختن وفنا ءدرمحاذات توپخانهٔ سرکاروالارسیده توپچیان شرارت نشان خودرا اشاره بکشاد دادن توپهای رعد خروش نمود.

آن شعله افروزان میدان کین که انتخاب دوده وذریات شیاطین بودندشروع بسردادن توپهای صاعقه آوازکرده زلزلهدرساحت غبرا وشوروغوغا به نهگنبد خضرا، انداختند ، وبوارق جانسوز ،ازدهان آن اژدرهای آتش نشان دم بدمسر میکشید.وابربلاازدود بارود متصاعدگشته مانند ظلام هنگام شام به هوا متراکم

← احمدشاه کهدرنامهٔ فرخندهخویش بصراحت دسته ظفرپیوسته مربوط ا شرف الوزرا ، شاه ولیخان بامیزائی را درروزجنگ پانی پت بتعداد پنجاه هزارسوارنوشته وآنرا در معارك حرب وپیکار مقدمة الجیش نامیده اند ازاین توضیح دو چیزمعلوم شد ، اول اینکه مورخین افغان درروزحرب میدان پانی پت نواب نجیب الدوله را باعدهٔ دیگرازسرداران درانی مقدمة الجیش نوشته اند. حال اینکه چنین نبوده ومقدمة الجیش محاربه روزپانی پت ، اشرف الوزرا شاه ولیخان با میزائی با پنجاه هزارسوارهٔ نظام دسته اوبوده است نه نجیب الدوله وکدام سردارد یگری . دوم تعداد اردوی همایون بیشترازآن بودکه مورخین ازچهلهزارتاپنجاه وبالاخرهشصت هزارنفر نوشته اند ، روی هم رفته میتوان حدس زدکه بشمولیت ده هزارپیاده روهیلگند ودسته های که بعداً باحاجی عطامحمدخان وحاجی کریم داد خان قندهاری ودیگران ازکابل وقندهارعزیمت نمود درحدود (کراونده) باردوی شاهی پیوستند بادسته های بنگښ و غیره درحدود هشتاد هزارسوارو پیاده وتوپچی بدون شبهه بودهاندزیرا بایکملیون ویکصدهزارنفر قشون مریته جنگیدندوفاتح شدندواین چیز بدون وجود چنین تعداد نبوده است .

میگردید. وپانصد عراده توپ زربرنگ (۱) که ازپول سیاه (۲) ونعل پاره (۳) و پیکان تیروخارهای آهنی پر کرده ازبرای روزچنین مهیا داشتند، پیش آورده متواتر ومتوالی سر میدادند. وازدهان این ثعابین آتشین چهارپیکان شعله رنگ که میجست، مثل شراریکه از آتشخانهٔ قدر سر کشددرچشم حلقه‌زره ومانند آتش پاره‌دودمان قهر درپهلوی جوشن می‌نشست، وخواربنار(٤) افروخته که ازدرون آن نه افاعی(۵) دوزخ بواطـن سرمیکـشید، چون رمح شهاب ثاقب بـل قـد هشتادتودرگذشته بمغزجان میرسید.

نعل پارهٔ آتش گرفته بسرهرکس فرومی آمـد، کارشمشیربرق مینمود، وپول سیاه که برنگ گل آتش برآمده بود، بهرجامیافتاد، صیرفی قضانقد جان درعوضش

۱ـ زربرنگ: نوع توپ دهن پرکلان که عوام آنرا زبرزنگ، تلفظ میکردند، قبلاًدراردوی قرن (۱۹) افغانستان موجود واستعمال میشد نام اصلی این نوع توپ (زربرنگ) باشد بفتح اول وسکون ثانی فتح باوراوسکون نون وموقوف بودن کاف پارسی.

۲ـ این نوع توپ را به‌تکه هاوپارچه های فلزی ازنوع نعل اسپ، پول سیاه، پیکان تیر وخارهای آهنی وامثال آن پرمیکردندکه هرپارچهٔ فلزی آن‌کشنده و مخـالفین در عوض پول سیاهی جان عزیز را بدله میگرفتند بدین جهت توپهای (زربرنگ)هرچیزرابرشکم روئین‌خودقبول میکردند باندازه (جوع البقر) باشتها ودارای‌اشتهابودند، وازینکه بجای‌مرمی‌چه‌چیزهارا دران فرومی بردند متضرر نمیگردیدند. شاید درکابل برای نمونه توپهای دهن پر (زربرنگ) اکنون نیز موجود باشد، اما مورداستعمال نمی باشد ودرحال تقاعد بسرمی برند.

۳ـ نعل پاره ـپیکـان تیروخارهای آهنی مطلـب ازان است‌که دشمنان این تـکه وپارچـه را درتوپهای (زربرنگ) پرمیکردند وبالای‌غازیان اردوی همایون پرتاب می نمودند.

٤ـخاربنارافروخته، غالباً مطلب ازخارآهنی بوده که باآتش خانه توپ زربرنگ مانندا خگر آتش افروخته شده باپیرتوپ به تن وبدن آدم میرسیـد ودرقتل وقتال کـارگلـوله توپ وتفنگ را میداده است.

۵ـ افاعی جمع افعی، وآن مارکفچه راگویند، که باستعاره مراد ازتوپ وگلـولـهٔ آنست که بشکـل شهاب ثاقب خارج وبالای سراردوی همایونی فرودمی‌آمد.

میر بود. آبریزه(۱) ازدود، سرتاسر آنمیدان محشرنمود، سایبان ظلمات کشیده، و باران صاعقهٔ برق وژاله بافراطیکه درفصل بهار ازابرمدرار ببارد، علی الاتصال میبارید، وموج بحرطوفان بلا، برخت هستی جهانی آتش میکشیده، عملهٔ توپهای سرکار گردون مدار نیز آتشدستی بکار(۲) برده بانداختن توپهای رعد آواءکه انبوه اشقیارا متزلزل میساختند، وازبارش گلوله های(۳)خاراشکن، رخنه دربنای ثبات واستقرار آنها میانداختند. بعدازاشتعال هنگامهٔ رزم وکین وعزم (٤)ود ودان ثعابین، بانهای آسمان شکاف ازجانبین شورانگیز عرصهٔ مصاف گردیده، وازبارقهٔ آن شهند (۵) نائرهٔ بوارق بلا سربهوا کشیده، وآوازنعره‌های کوه‌شکاف بفلك الافلاك پیچید(٦) زهرهٔ کوه ازصدای صاعقه آسای آن آب وروی هوای عرصه‌گاه سیوف برق ونیزه های شهاب شده هرنفیرهوائی (۷) آتشفشان که سربه‌آسمان میکشید گوش کروبیان ازشورآن کر، وهرچه مثل نجم ذوذنب (۸) مائل بهبوط میگشت، خرمن

۱ـ مراد ازاجزای خورد میکروسبی دود باروت توپ وتفنگ وبان وامثال آن باشدکه‌رطوبت طبعی هوای معرکه راگداخته وپردهٔ آبریزه مانندی ازان بوجودآورده با لای میدان جنگ سایبان ظلمت تشکیل داده بود، تعریف ادبی مبالغه آمیزدود میدان محاربهٔ پانی پت را تمثیل کرده‌اند.

۲ـ آتشدستی بکاربردن: کنایه ازجلدی وچابکی وچنان سرعتی‌که مانند آتش درآتش افروزی عجله‌کند، ازاصطلاحات مروج اهل زبان.

۳ـ آمدن گلوله های توپ وتفنگ بسبب کثرت آن ببارش گلوله ها استعاره شده است.

٤ـ اسم صوت وآوازدلخراش توپ باشد.

۵ـ شهند: نیزآلهٔ جنگی بوده مانند تفنگ کلان آنرا، ازمواد منفجره پرکرده فیرمیکردند.

٦ـ فلك الافلاك ـ یافلك اطلس که‌آنرا درشرع عرش، گویند، چه اطلس بمعنی درم بی سکه باشدکه ازنقوش ساده میباشد، هرچند درم بی سکه ازنقوش خالی باشد بهمان قرارفلك نهم که‌عرش باشد ازنقوش کواکب ساده است (غیاث)

۷ـ نفیرهوائی: نفیربمعنی فریادوناله وآواز، وبمعنی گریزنده ونفرت‌کننده ونام، کرنای‌است.

۸ـ نجم ذوذنب: بمعنی ستارهٔ دمدار باشد دراینجا اشکال گلوله های آتشین باشدکه مانند ستاره دمدارونورانی ازفضاء بزمین فرود می‌آمد.

هستی جمعی از کفار را تودهٔ خاکستر میکرد چون روی هوا از شور انگیزی و شعله افروزی بانهار شك باغ گلنار و عرصهٔ کارزار از شگفتن آن گلهای آتشین مثل لاله زار گشت، فصل ژاله باری ابر بلا از گلوله های تفنگ و درخشیدن برق آفت از دهان آتش دمان (۱) میدان جنگ آغاز شد، و باران بید رنگ از مهرهای جا نستان بر مفارق اعدای باطل آهنگ باریدن گرفت، پیادگان شعله خوی طرفین در انداختن تفنگ عجلتی بکار می بردند که برق از معاینه آن سرعت بخود میپیچد، و از ماشه خوا باندن تا گلوله بآماج رساندن فاصلهٔ ظاهر نمیگردید، و این هنگامهٔ آتشخانهٔ قیامت علامه دوساعت از روز بر آمده والی وقت ظهر در اشتعال و زمین و زمان در معرض آشوب وزلزال بود.

خاك رزمگاه از شعله افروزی آتش خانه کبریت احمر و جوف سپهر از آتش دمی توپ قیامت آشوب مثل کورهٔ آهنگر مشتعل بود.

بعد از جنگ بان و توپ و تفنگ آتش فشان که هنگام مقابلهٔ فوج طرفین، و مبارزان جانبین شد اشقیای فتنه کوش که سه هزار فیل کوه پیکر برگستوان (۲) پوش که بر پشت هریك ده پانزده نفر تفنگچی (۳) آتش دست، نشسته، هم آن عفاریت

۱- آتش دمان: کنایه از آتش افروزی توپخانه باشد آتش دمان توپهای آتشفشان.

۲- برگستوان بفتح و کاف پارسی، مضموم و مکسور بهردو، وضع، وسین مهله ساکن آنچه از قسم لحاف (جامهٔ منقش که رویهٔ از تکه قیمتی و لایه معمولی باشد) بر پشت اسپ اندازند تا زینت و حفاظت شود، بهندی آنرا (پاکهر) گویند د رینجا برگستوان برای فیل (پوشش) استعمال شده معلوم میشود که علاوه بر پشت اسپ پشت فیل هم بدان بیارایند - شاید برای حمایه فیل از زخم و گزند خارجی نیز بدان اقدام کنند.

۳- درجنگها هرگاه می بود آنقدر ها در محاربه با همیت امروزه نبوده و بدرجه دوم و سوم از سوارهٔ نظام شناخته میشد، میدانهای هند شمالی از سلطان محمود تا احمدشاه غالباً به وسیلهٔ سوارهٔ نظام ملت افغان فتح شده و فوج پیاده دران بمقام و مرتبهٔ فوج سواره موثر نبوده است شاعری بشهامت نظام سواره چنین سروده است:

ډ ایلم له غوکی گورم پانی پټ ته لا جگیږی زابلی سپرو غبار

سیاه مست (۱) بکجلك برق لمعان درخروش آورده بعربده جوئی برمی انگیختند، وهم تفنگهای آتشفشان راگلوله بارساخته ژاله های بیدرنگ برسر هژبران کوه شکن میریختند، روبروی افواج آورده صف از جبال آهن کشیدند ومتجنده ضلالت نشان زیاده ازحد حصروبیان باستظهار آن افیال کوه مثال نعره زنان، وهای هو کنان میامدند وبدنبال آن کوهای روان(۲) سپاهی بلاهم عنان در عنان وبها دران تهمتن خصال، بارش آن باران آتش طراوش ابربهاری، وتحرك آن جبال افیال را ازقبیل دیوان آتشبازی شمرده حفظ جناب اقدس الهی را مغفر(۳) واقبال پادشاهی را تعویذ بازوی فتح وظفر کرده بیمحابا در آن بران آتشبار وهنگامهٔ قیامت آثاردرمی آمدندواز اسلحه وایراق (٤) دستی هرچه بکارومناسب آنوقت میدید ند، بهمدیگر میزدند، ببارش باران تیر، قطره پیکان واز هرکمان وشعله ریزی برق ازطعن (۵) سنان شده هرتیریکه از شصت

۱- جامی دریك شعر(لفظ سیاه مست)شاعری را بحیوانی نسبت داده است اصل شعر (تند وپرشور سیاه مست زکوهسار آمد* میکشان مژده که ابر آمدوبسیار آمد) درتوصیف عفاریت فیلان اردوی خصم نگاشته آمده که هیبت ازان پیدامیشود، کنایه ازفیلان سیاه ومست جنگی دشمن، کجلك فیل آله ای است که فیلبانان بغرض راندن فیل وبراه انداختن آن استعمال کنند.

۲- کوه‌های روان نیز کنایه ازفیلهای اردوی دشمن باشد که ازبزرگی جثه آنهارا به کوه‌های متحرك تشبیه کرده وخوانده است.

۳- مغفر بکسرمیم وفتح فاءخودآهنی صیغه اسم آله است ازغفر که بمعنی پوشیدن وپنهان کردن است- ازکشف وبهارعجم (غیاث)

٤- ایراق - بکسراول وبیای مجهول عبارت ازانواع اسلحه جنگی باشد، ازقبیل تفنگ وشمشیر، سیلاوه، کارد، تبرزین، خنجر، پیش قبض، نیزه وامثال آن نیززین ولجام ودیگر سامان سواری را ایراق اسپ گویند.

۵- طعن- بفتح طاء بمعنی ضرب نیزه باشد این لفظ بخصوص بضرب سیل نیزه اختصاص دارد، چنانکه ضرب شمشیروغیره باسم (طعن) یاطعن شمشیرنیامده است. چون استعمال نیزه درجنگهای قدیم خیلی اهمیت داشت لذا عربهابرای ضرب آن باب جداگانه وضع کرده اند.

کمان دارقضا (۱) کشاد میان فتچشم حلقهٔ زره‌را باتن سوار بهم دوخته، صورت بال کشای شاهین برسرشکار پیدا میکرد، ونوك نیزهٔ که‌ازدست‌نشانه زن‌تقدیر(۱) دران عرصهٔ دار وگیرحوالهٔسینه هرکس میگشت، گذرازمهرهٔ‌پشت کرده، سرازقفا برمی آورد، وهرجاکه‌دوکس مصاف به‌نیزه میکردند، تیغ‌قضافرصت‌دست بلند کردن‌نداده قطع منازعه مینموده (۳) ودوحریف که ازروی‌کینه‌خواهی با هم درافتاده حمله بیکدیگرمی بردند، خنجرپهلودربمیان آمده زود آنعقده مشکل را میکشود (٤) هردشمن آغوش رغبت بمعانقهٔ دشمن میکشاد، وتاشمشیر جدائی افگن کوچه نمیداد (٥)وهرکینه‌وری که‌میل بمصادمهٔ دیگر میکرد به‌تبرزین استخوان‌شکن(٦) بنای هستی هردوتن ازپادرمی آورد، وتیغ مغفرشکاف بتارك هرکه میخوردتاکمرگاهش دولخت میکرد .

گرزشش پر(۷) بفرق سرهرکس می نشست استخوانکله را بامهرهای گردن

۱ـ کمان دارقضا. مراد ازگلوله اجل‌باشدکه ازحلقه یازره سپاهی زره پوش نفوذکرده وزره را بابدن سوارمی دوخت .

۲ ـ بمعنی‌همان سیل نیزهٔ اجل‌بوده‌که اگردرسینه‌کسی اصابت میکرد، سرازمهرهٔ پشت همان‌کس بیرون می‌آورد، ومیمرد .

۳ـ بلکه درجنگ نیزه میان دوکس، تیغ قضاء یعنی اجل درمیان‌آمده ومنازعه را فیصله میکرد یعنی یکی‌که اجلش رسیده بود بحساب تیغ قضاکشته می‌شد ونزاع انجام می پذیرفت .

٤ـ دوحریفیکه حمله بریکدیگرمی‌بردند خنجراجل بمیان‌آمده وآن‌گره‌راوا میکرد، کشته‌میشد .

٥ـ دشمن بملاقات دشمن‌آغوش بازمیکرد اماشمشیرجدائی‌افگن بیکی‌میرسید وکوچه بدل‌میکرد، یعنی‌کشته می شد وازمقابله‌بغل‌به‌بغل‌کنارمیکشید، چونکه دیگرحیات نداشت .

٦ـ تبرزین : سلاح موثرقدیم بوده است که ازضربه سنگین‌آن استخوان مقابل‌می شکست .

۷ـ گرزشش پر ـ نوعی ازاسلحه سنگین قدیم باشدکه باسنگین وزنی شش‌پره هم داشته‌وضرب آن بهرجامی‌نشست‌استخوانهای‌مضروب‌راریزریز‌مینمود . مهرهٔ‌گردن یك تعداد حلقه های استخوانی است، که سلسله فقاریه یاتیرکمررا به جمجمه وصل‌کند . مهره یامهره های‌گردن درجائیکه بجمجمه پیوستگی پیدا میکندکمی بعقب میل نشان میدهد .

میشکست .سپر تیرراگنجایش تقریرصغیرنما ند و میا نچی زبان آورکارد بمقا میکه داشت آهسته بگوش جان همدیگررسا ند (۱)

آخر کارازین هم درگذشته بجنگ دست وگریبان کشید، ازضیق عرصه مصاف اقفاس(۲) ابدان برصبوی(۳)ارواح تنگ میگردید بهادران شیرپنجه عدوافگن مشتی که برسرهریك از آنجماعت اهریمن تن میزدند کارگر زرستم ولگدی که برسینه وسر، وپهلوی هر یك از اشقیای بدگهر می نواختند، وجود معصیت آمود او را بخاك هلاك میانداختند . از هیجان قوت غضبی یکی را از خانه زین برداشته، چنان برزمین میزدند، که مشت خاکش غبار راه عدم میگردید، ودیگری را دست بکمر زده نوعی در بغل می گرفتند (٤) که طائر روحش بیقرار شده همانـدم از قفس تن می پرید ونای گلوی(۵) عدورا بزور پنجه بهرامی بحدی فشار میدادند کـه رگهای تمام تنش مثل کمند در بند اعضای اومیپیچید، وپشت پای خارا فرسا، گربجوشن

۱ ـ حکایه ازعمل وعکس العمل اسلحهٔ قدیم است، مثلاً برای شخص ضرورت نماندکه مقابل رد پیکان تیری سپراستعمال نموده اززخم آن نجات حاصل کند، زیرا میا نجی زبا ن آورکارد زمینه کشتن حریف جنگ را آماده می‌ساخت وبضرب کارد مقابل را بخاك می انداخت .

۲ ـ چون عرصهٔ جنگ بحدی تنگ شدکه سخن بدست وگریبان کشید، درچنین فرصت لا بدبـر قفس‌های تنها تحمل ارواح گران آمده وازآنها فرارمیکرد، یعنی جانها ازابدان بزودی درچنان فرصت ضیق فرا رمی نمودند وقالبهارا تهی میکردند .

حتی سخن بجائی کشید که سپاهی تهمتن توان افغان مقابل رانوعی دربغل گرفته فشارمیداد که مرغ جان ازقفس تن اوفرارمیکرد ونفس میداد .

۳ ـ صبو کوزهٔ سفالین آب ومانند آن درنامه فرخنده صبورا باروح تشبیه کرده که باستعاره از کالبد، یا جسم انسان بسرعت فرار میکرد، زیرادراثرشدت جنگ ظروف ابدان ازتحمل روح تنگ شده بود .

٤ ـ سخن بحدی کشید که سپاهی جوان، دشمن رابزور سر پنجهٔ بهرامی خفه کرده چنان فشار میداد که رگهای تمام بدنش مانند کمند براعضای اومی‌پیچید ومی‌مرد .

۵ ـ واگر پشت پائی برجوشن مرد مخالف میزدند بداخل بدن مضروب دل وجگرش ازصدمهٔ آن ضربه پاره پاره می‌شدو جان بجان آفرین میداد .

میزدند جگر و دلش از صدمهٔ آن پاره پاره میگردید .

الحاصل این هنگامهٔ قیامت علامه روز چهار شنبه هفتم ماه جمادی الثانی دوساعت نجومی ازروز گذشته الی نمازعصر که آفتاب زندگانی کفار نافرجام رازمان غروب واختربخت اسلام راهنگامهٔ عروج بود ، التهاب داشت ، آخر کار که عرصهٔ جنگ برمبارزان طرفین تنگ شده بسواس(۱) پرخناس وباهو که ازفیل فرود آمده براسپ سوارشده ، تحریص وتحریک سپاهیان به جنگ آوری میکردند ، وتاکید بلیغ درمیدان نبرد بکار میزدند ، زخم شمشیرخورده مانند گل مشمع موم ازدم تیغ منقطع الحیات شده برخاك افتادو ازنوکران دمسازان مطرود سیصد(۲) نفر هنود کـه آن چشم وچراغ دوده کفروججو درابجای بت پرستش میکردند ، وسررشته حیات خودرا وابسته بدم زندگانی او می شمردند ، پروانه وار گرد آن شمع سحر ، جمع گشته بال وپرمیزدند ، واورا بالای فیل انداخته میخواستند که آن مذبوح تیغ اجل را از مقتل بدر برده شرط رفاقت ووفاداری بجا آرند .

غازیان کافر کش آنها را فرصت نداده همه را ازتیغ بیدریغ ازهم گذرانیدند ، وفیل محمول جسد اوبا پانزده نفر دیگرمثل ابـراهیم خان وباهو پندت وکیل وغیره سرداران نامی که زنده اسیرشده بودند بحضور آوردند .

بسواس که بعد ازمجروح شدن رمقی از حیات داشت . در اثنای راه قالب تهی کـرده جان بموکلان دوزخ سپرده بود ، جسد ناپاك او را بزمین انـداختـه طعمهٔ

۱ـ دراثنای کارزار بسواس وباهو سرداران بزرگ مریته ازفیلان خود فرود آمده باسپها سوار شدند ، ودراثنای آنکه سپاهیان خودرا بجنگ تشویق میدادند ، زخم شمشیری به بسواس رسیده ومانندگل مشمع موم ازضرب تیغ تیز غازیان منقطع الحیات گردید وبخاك هلاك غلطیده کشته شد .

۲ـ ازنوکران بسواس سه صد نفر که آن چشم وچراغ دودهٔ کفررا مانندبت پرستش میکردند ، بدور نعش او بال وپرمی زدند ، درعین حال اورا بالای فیل انداخته میخواستندجسداورا ازمعرکه بدربرند ، اما غازیان رسیده آنهمه را نابود گردانیدند . وفیل جسداورا باپانزده نفرسواران مریته که یکی از ایشان ابراهیم کاردی بود ، بحضور آوردند .

خنازیر و کلاب ساختند، و باقی امراء را که بزنجیر خانه عتاب شدند، بعد از انصرام کار بسواس، باهو (۱) که درامور سری وسرلشکری شاخص ترازاو بود، باجمعی از سرداران نامور وسپاهیان شجاع ودلاور بمیدان مصاف استاده جنگ میکردند. از سنوح این سانحه سراسیمه ومضطرشده ودست حسرت وافسوس برمغزسرزده غرق لجهٔ غم واندوه گشت. وبعدازلمحهٔ سربرآورده باتمامی فوج که درآن وقت همراه داشت، خودرادرسپاه نصرت پناه زده چون فیل مست عربده کنان وخاك ادبار برفرق خود افگنان قدم پیش مینهاد، گویا پروانه جانسوخته بود که خود را بی اختیار برنوك نیزه ها شمع آسامی زد.

بادیوانه سرشاری که ازجوش خون فاسد، آتش از آب فرق نکرده خویشتن رابدم سیوف آبدار میزد، آخر تلاش آن مدبر مستکبر فائده نکرده بفحوای این بیت:

بکوشش نه بسته است فتح وظفر　　　که هست این عطیه زجای دیگر

از غازیان سرکش یکدستهٔ عالیجاه اشرف الوزراء باهوی فتنه خورا گرفته ومعقود بطناب عقاب کرده بحضور آوردند که بسزای اعمال رسیده وتمامی سرداران نامی کفار مثل جنگو داتاجی صوبدار گجرات وشمشیر بهادر، ونانسیا، واسمانکسیر وغیره که سی وپنج نفر می شدند، بزخم شمشیر وخنجر وکارد از دست بهادران بهرام شعار، درعین کارزار کشته شدند. وزیاده ازیکصد هزار سپاهیان دلاور ومتجندهٔ جنگاور، از انگروه فته پرور بضرب تیغ وطعن سنان بصدمات کوه پای تگاوران برابر بخاك گشتند. ازسرداران آنها سوای ملهار نابکار که دوزخم کاری ازشمشیر برداشته نیم جانی ازمعرکه بدر برد احدی ازسرداران مدبرجان بسلامت نبرد.

۱ـ بعدازبسواس باهو که درامورعسکری شاخص ترازو بودهنوزجنگ میکردوبمیدان مصاف استاده بود اخیراً باتمام سپاهیکه درآنوقت همراه داشت خودرادرعسکر احمدشاه زد، ومانند فیل مست عربده کنان پای پیش می نهاد. وخود رابی اختیار برنوك نیزه هامیزد اماجدوجهد او فایده نکرد تا اینکه عالیجاه اشرف الوزراء ویکدسته ازغازیان سرکش اوباهو را گرفتارنموده معقوداً بحضورآوردند وبسزای اعمال رسید بامرگ این شخص جنگ میدان پانی پت هم بفتح افغانان انجام یافت .

فلک باهزار دیده تماشای آن مصاف مینمود، وبهرام انگشت رمح خود را بشمار کشتگان میفرسود، نه‌وی را طاقت کردن، ونه این را قدرت برشمردن مانده بود، جزاین نقود نا محصور که ازگنج باد آور افزون در حساب وصندوقخانه نقد زرینه وپشمینه واقسام الوان اقمشه نفیسه باتمامی توپخانه که مشتمل بود برهزار، هزاربان برق نشان، وسه هزارعراده‌توپ، ودوازده هزار بزنگ، وغیره ادوات آتش فشان، مع پنجهزار افیال کوه تمثال بضبط امنای سرکار در آمد، وباقی اسباب واثاثه وخیمه ودواب ومال واثقال بسیار بغارت لشکریان کافرشکار رفت.

نظم: هرانکس که‌مقهور قهرخداست　　سرومال وجانش سراسرهباست

نیارد بخود برد چیزی ازان　　مگر غصه وحسرت جاودان

بعد از اطفای نیران قتال وخالی ماندن عرصهٔ جدال از وجود ارباب ضلال، غازیان جلادت تخمیر بتعاقب گریختگان عرصهٔ دادوگیر، تعیین شدند، ومامورین تا پنجاه‌فرسخ راه‌تعقب آن فرقهٔ گمراه رفته جمعی کثیری را بضرب تیغ آبدار بخاک راه‌انداخته، وجمعی غفیری ازانگروه حرامی‌را بجهنم واصل ساختند، وآدم متعمد ازدریای‌حل که‌محل آمدوشدلطمه خواران موج بحر تقدیربود. آمده عرض نمود که‌تخمیناً‌ده دوازده‌هزارنفرمازخمی ومجروح ازآن مذکور، گذشته‌اند وباقی سپاه کفروظلام ازضرب بهادران اسلام، واز دست زمین داران وراجگان سرراه جاده پیمای وادی عدم گشتند.

این نیاز منددرگاه‌نصرت بخش حقیقی شکرانه‌این مواهبت عظمی وعطیهٔ کبری ...
ازپالی حرکت‌نموده بعدازطی منازل وقطع مراحل به‌شاهجهان آبادرسید، ودرساعت سعدوزمان اسعدداخل قلعه گردیده‌وپای برتخت فیروزبخت سلطنت گذاشته وقواعدو ضوابط آندولت، حسب‌ورودم مضبوط ومستحکم ساخته بقرة العین ستوده‌شیم، نورحدیقهٔ سلاطین والاهمم «شاه عالم» ولدمرحمت‌وغفران‌پناه‌حضرت‌عالمگیرشاه، جواری وغلمان، خدم‌تاج بخشی کرده‌وسلطنت منتظم وآرایش داده مملکت هندوستان را

به آن سروسرافراز بوستان اقبال واگذاشته وامراء واعیان دولت بهیهٔ کورگانیه را بدستور سابق بحال و برقرار داشته، وهریك را بخدمات شایان سرفراز ساخته شاکراً وحامداً. لله واجب النعم، ومصلیاً ومسلماً علی رسوله الذی اصطفاه، وارسله الهدی ورحمةً علی الامم، عطف عنان عزیمت بصوب دار السلطنه کابل، ودار القرار قندهار نمود، حق سبحانه تعالی جل شانه وعظم برهانه، این فیوضات نمایان که بفضل کامل و لطف شامل نصیب این نیازمند درگاه خویش ساخته وقوت ومکنتی که اسلام ودین حضرت خیر الانام، علیه وعلی آله السلام، کرامت فرموده به آن برادر کامگار، والاقدر وفلك اقتدار، واین آرزومند اعلای اعلام دین مبین سید الابرار، مبارك وهمایون گرداند. ودر دنیا وعقبی ابواب فتوحات عظمی وعطیات کبری، ازبرکت نیت بخیر مقرون وبروی دولت جانبین مفتوح گرداند، بحرمة النبی وآله الاحفاد، واصحابه الامجاد الی یوم التناد.

ثانیاً مرفوع رای ملاطفت اقتضاء میدارد که: چون خاك ایران از قدیم فتنه انگیز وپرشور وطینت مردم آنجا مخمر به شراب غروراست، هربی سروبرگی که چون خارازان دیارسر میکشد، رایت خودسری افراخته تن به خدمت واطاعت پادشاه آنمملکت نمیدهد، ومثل شاخ ارغوان طپش سروعالیشان دعوی قصد خودنمائی میکنند، درهرسر هوای می پیچد وازهرسو وهردرصدای برمیخیزد.

وسابق برین سرعسکرذی سطوت از آن دودمان عظمت برای تنبیه سرکشان آن سرزمین تعیین می شد، بنابرین رسم دوریه (۱) رضیه آن خاندان عالیشان، ونظر باینکه پادشاهان وارث پادشاهان میباشند، وسعی دراسعاف مرادات همدیگر بظهور

۱ـ رسم دوریه: بدانکه منجمین سابق راعقیده براین بودکه هرستاره سیاره ازخوددورگردش داردمدت دوریه هرکدام نیزهفت هزارسال باشد، اکنون دورقمراست و آدم عایه السلام نیزدر ابتدای دورقمرپیدا شده، ازبرهان وسراج اللغات از آئین اکبری معلوم می شودکه دورقمرنیزبه سال ۱۲۴۲ یکهزاردوصد وچهل ودوهجری انجام وبعدازسال مذکوردورزحل آغازشده که تا حال ازدور قمربحساب آنان هم تقریباً یکنیم صدسال سپری شده است. (والله اعلم)

میرسانند، مظنون خاطر محبت مشحون چنان بود که درعرض آنمدت که این نیازمند درگاه احدیت مشغول به تنبیه کفار بود، البته سردار نامداری بجهة تادیب آنجماعت تعیین شده وگوشمال بواجب بان جماعت رسیده باشد :

درینوقت که مراجعت بمقر سلطنت اتفاق افتاده است، معلوم شد که حکمی از جانب آن برادرسپهراقتدار والا ودمان درباب(۱) تأدیب سرکشان اوباش قزلباش ایران بظهور نپیوسته وحرکتی ازملازمان بارگاه قیصری، سر آن سرکشان رانشکسته است. انشا ءالله المستعان درساعت سعد ظفراقتران متوجه سمت ایران بعزم تنبیه آن مفسدان حرکت وعنقریب خاطر دریامقاطر برادروالااقتدار راکه درعالم دوستی واتحاددلی یقین است که خواهان انجاح (۲) این مقصود، سراسر بهبودخواهدبود. وبه امید فتح وظفرخوشنودومسرت آمودنموده میشود .

چون دنیاجای بیوفای وسرائی کم بقائی است ـ دولت وجاه آن حکم حباب وموج سراب (۳) دارد که آن بچشم زدنی به فرومی نشیند، واین جنبش بادی ازجائی بجائی نقل میکند. بنای باقی آن است که درین دارفانی براه خدا گذاشته شود، تابر صفحهٔ روزگارقایم وپایداروباعث اجراومثوبهٔ درحضرت پروردگار باشد . دل صفامنزل اقتضای آن گردد که برادرنامدار، درتأسیس این بنای خیرشریك باشند . ترصد (٤) اینکه درعالم برادری، بمتولی ومباشرین سرکارآستان ملائك آشیان

۱ـ دودمان ـ بالضم خاندان ـ قبیله تبار. دوده بمعنی خاندان وخویش وتبار.

۲ـ انجاح بالکسر وجیم وحای مهمله واکردن حاجت ومطلب ازکنزومنتخب غیاث .

۳ـ سیراب بالفتح آنچه درایام گرما مسافرتشنه را، تابش آفتاب ریگ صحرا، ازدورچون آب نمایند، وگاهی درشب مهتاب نیزهمچنین نماید وبضم خواندن خطاست ازمنتخب وبهارعجم وصراح ، سیراب ـ ازدورچنان بنظرمی آیدکه ازجائی بجائی نقل میکند .

٤ـ ترصد ـ چشم داشتن ، ازمنتخب وکنز ، رصاد: ترقب باشد درارصاد فلکی ، رصد، و رصدخانه محل ترقب وبچشم دیدن اجرام فلکی ذریعهٔ عدسه آئینه مخصوص کار آمد مرئیات که مکبر اجرام فلکی وصفت کلان ترنشان دادن اجرام رادارامیباشد از قبیل دور بین ها ی قوی وبزرگ رصدخانه، درزائچه، درینباره معلومات کافی موجودومسطور است.

مدینهٔ طیبهٔ مقدسهٔ عرش درجه فرمان مهر لمعان شرف صدور یابد که مکانی خوب درجوار مرقد منور، ومضجع (۱) مطهرحضرت خیرالبشر، معین کرده بتصرف گماشتگان این نیازمند درگاه الهی بدهند، تا مسجد دلنشین از برای عبادت رب العالمین درآنجا ساخته وثواب آن بروزگار فرخنده آثار آن برادر فلك اقتدار (۲) واین امیدوار لطف ومراحم آمرزگار عائد گردد، بیت:

غرض نقشی ست کز ما یاد ماند　　　که هستی را نمی بینم بقائی

چون روابط دوستی ووفاق وقواعد یك جهتی واتفاق به تفضلات الهی در نهایت مرتبهٔ تحقق واستحکام است، ومشرب (۳) عذب محبت واخلاص از شوائب (۴) منقضت پاك ومصفاست. متوقع آنست که امنای دولتین عالیتین دوست همدیگر را دوست ودشمن همدیگررا دشمن دانسته طریقهٔ انیقه یکجهتی فیما بین مسلوك دارند، ولوازم یکرنگی و یگانگی به ترسیل صحایف مودت آمود، همیشه بظهور میرسیده باشد.

احوال زمانه معلوم است که چون بادصبا بقابی وماننده رنگ گل ثباتی ندارند، هر بنائی که هست درمحل فناه وزوال است، مگر اساس محبت که موصوف به صفت لم یزلی ولایزال است، بیت:

خلل پذیر بود هربنا که می بینی　　　مگر بنائی محبت که خالی از خلل است

نیر جهان افروز جهان داوری ازاوج عظمت ونام آوری، همیشه تا بان آفتاب دولت ابد مدت قیصری ازسمای سلطنت وسرور درخشان باد. (ختم نامه)

۱- مضجع - بالفتح وجیم مفتوح خوابگاه. ازکشف ومنتخب، مضاجع جمع مضجع بمعنی خوابگاه ها دراینجا ذکری ازخوابگاه مطهر حضرت رسول کریم باشد که درنامهٔ فرخنده وارد است.

۲- فلك اقتدار: صفت اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث عثمانی است.

۳- مشرب - بفتح میم وفتح رای مهمله بنا برمجاز، عبارت از مذهب، آئین و دین میباشد.

٤- شوائب: بکسر همزه که حرف چهارم است وبای موحده، آمیزشها وآمیختگی ها وآلودگیها، شور بخت بمعنی بدبخت. ودراینجا بمعنی این باشد که محبت خالصانه ازهرگونه آلودگی پاك وصفاست.

تعلیقات

(۱) سلاطین صفویه

نسب شاهان خانوادهٔ صفوی ایران (به شیخ صفی الدین اردبیلی) میرسد، که یکی از مشایخ زمان خود بود. نسب این شخص را مورخین به امام موسی کاظم (علی بن موسی الرضا ع) میرسانند و عربند.

شیخ صفی در سال ۶۵۰ هجری متولد گردید، پدرش امین الدین جبرئیل و مادرش دولتی نام داشت از شیخ زاهد گیلانی خلافت یافت و بعد از شیخ زاهد، شیخ صفی رئیس آن سلسله گردید- مریدان و فدائیان زیاد دور او جمع شدند.

پس از شیخ صفی صدرالدین پسرش جای پدر بگرفت و در سال ۷۳۵ تا ۷۶۴ هجری بزهد و تقوی بسر برد، قاسم انوار یکی از مریدان او بود، بعد از وی پسرش خواجه علی جانشین صدرالدین شد که در ۸۳۰ بفلسطین مرد- بعد از خواجه علی، شیخ ابراهیم پسرش و بعد از وی شیخ جنید پسرش بدیار بکر رفت، و مورد توجه اوزون حسن حکمران آنجا گردید، اوزون حسن خواهر خود را بشیخ جنید تزویج کرد، و باین وسیله ده هزار نفر از مریدان سلحشور شیخ جنید، به اوزون حسن پیوستند.

چون شیخ جنید در جنگ با شیروانشاه کشته شد، پسر او شیخ حیدر، در نزد اوزون حسن تقرب یافت و دختر خود را به شیخ حیدر داد، شیخ حیدر اتباع خود را بترک پوشیدن کلاه ترکی امر کرد، بجای آن کلاه سرخ دوازده ترک که رمز دوازده امام است مروج گردانید- ازین جهة این طائفه را قزلباش (سرخ سر) نام کردند.

حیدر نیز در سال ۸۹۳ هجری بجنگ شروانشاه و امیر یعقوب کشته شد، و از وی پسر یکساله بنام اسمعیل باقیماند، از جمله پسران شیخ حیدر، اسمعیل پسر او در سال ۹۰۵ هجری بسن ۱۳ یا ۱۴ سالگی باقدامات سیاسی آغاز کرد، در نتیجه نه قبیله ترکمان از قبیل استاجلو، تکلو، روملو، ارساق، ذوالقدر، افشار، و قاجار، و صوفیان قره باغ باوی بیعت کردند، اسمعیل با صوفیان قره باغ به اردبیل آمد، اجداد خود را زیارت کرده از راه آذربایجان بشروان رفت، چون قیام اسمعیل در اطراف منتشر گردید، مریدان خانوادهٔ او از سوریه و دیار بکر و سیواس، بروی گرد آمده با هفت هزار نفر از فدائیان خود با «فرخ یسار» شیروانشاه جنگید، و بقصاص پدر خود شیروانشاه را بکشت و سلسلهٔ آن خانواده را منقرض گردانید و در

سنه ۹۰۷ هدر تبریز تاج سلطنت بسر گذاشت. شاه اسمعیل بفائدهٔ سیاسی خود مذهب تشیع رامذهب رسمی ایران اعلان کرد؛ چون اتباع قزلباش بروی سخت معتقد بودند، وبرای کامیابی او بهرگونه سربازی حاضر می شدند. شاه اسمعیل درسال ۹۱٤ ه بغداد وعتبات رانیز فتح کرد، ولرهارا هم باطاعت خود مجبور گردانیدند. سپس بپارس آمدوازان به شیراز گذشت، متعاقباً دربندرانیز فتح نمود، حالا شاه اسمعیل بعدازفتوحات داخلی سه حریف مقتدر درمقابل خود داشت:

اول- تیموریان هرات که هرات وبخشی ازخراسان وآسیای وسطی را در دست خود داشتند.

دوم-اوزبکان شیبانی ماوراءالنهر.

سوم-ترکان عثمانی.

که **شاه اسمعیل** با این هرسه قوه مدتها پیکار داشت وچون درسنه ۹۱٦ ه شیبانی خان اوزبك رادر طاهرآباد مرو بکشت، وتیموریان هرات هم ضعیف گردیده بودند، بنابرین درخراسان موفق بود، ولی ازسلطان سلیم عثمانی درجنگ چالداران ۹۲۰ ه شکست خورد بعد ازبیست وچهار سال پادشاهی بعمر ۳۸ درگذشت.

شاه طهماسب: این شخص پسر شاه اسمعیل وبعدازوفات پدر براریکه پادشاهی نشست - طهماسپ چهل ودو سال به حکمرانی پرداخت ودرسنه ۹۸٤ ه بمرد.

اسمعیل دوم: پس از طهماسب پسرش محمد خدابنده ازتاج وتخت استعفاء داد وبرادر کهترش (حیدر) برتخت ایران جلوس کرد، ولی وی بعد ازکمی از میان رفت، واسمعیل دوم به پادشاهی رسید، ودرسال ۹۸۵ ه بمرد تاکه میدان برای عباس میرزا خالی ماند، ونامبرده درسال ۹۹۵ ه بنام عباس اول بپادشاهی رسید.

شاه عباس اول: عباس ازپادشاهان بزرگ سلسلهٔ صفوی ایران است که در طول سلطنت چهل وسه ساله خویش ایرانرا به اوج ترقی رسانید- مورخین ایران اورا شاه عباس بزرگ ایران میدانند که بعد ازچهل و دو سال سلطنت بسال ۱۰۳۸ ه درمازندران بمرد.

شاه صفی: سام میرزا بعمرهفده سالگی بعنوان شاه صفی پادشاه شدودر ۱۰۵۲ ه بمرد.

شاه عباس ثانی: بعد ازشاه صفی پسرش، بنام شاه عباس ثانی پادشاه شد که سلطنت اوده سال بود، کاربدست امراء میرفت، بسال ۱۰۷۸ ه بسرای دیگر شتافت.

شاه سلیمان: پسر شاه عباس ثانی، صفی میرزا بعد ازمرگ پدر بنام شاه سلیمان بپادشاهی رسید و بعد از ۲۹ سال در ۱۱۰٦ ه بمرد. وبعد از و شاه حسین صفوی برتخت اصفهان نشست ودر عهداوسلطنت صفوی درایران سقوط کرد، وشاه محمود هوتك افغان درسنه ۱۱۳۵ ه تخت اصفهانرا گرفت.

(۲) ایران

ایران مملکت بزرگ و قدیم آسیائی است و تاریخ درخشانی دارد، آریائی باختر را به دو شعبه هند و شاخهٔ ایرانی یعنی آریهای افغانستان و ایران حالیه بخش کرده اند؛ استاد بارتولد کلمهٔ ایران را که در اول «اران» بکسر همزه بود، از پیداوار مابعد میداند، و مضاف الیه صیغهٔ آریانم (Aryunam) است که کشور آریائیها معنی میدهد این کلیمه را برای نخستین بار در کتاب ارا تسفن، بقرن سوم ق-م بشکل یونانی آن (Ariane) مییابیم.

(۳) نـــادر شاه افشار

اسم نادر شاه افشار و حادثهٔ او در نامهٔ فرخنده اعلیحضرت احمدشاه ذکر شده، که نام او ندر قلی (نادر قلی) پسر امام قلی از ایل افشار است، وی بسال ۱۱۰۰ هجری بخانه پوستین دوزی باببورد خراسان بدنیا آمد، از حیات ابتدائی او معلوماتی در دست نیست، شاید در صباوت با پدرش بکسب پوستین دوزی هم پرداخته باشد، نادر در آغاز جوانی مصائب بسیاری دیده ولی در هر موقع از تهور طبیعی خویش کار میگرفته، او در سن هفده سالگی با مادرش به اسارت اوزبکان افتاد، و مادرش در همان اسارت بمرد، نادر خود را از اسارت نجات داده بخراسان آمد، و جمعی را بدور خود جمع کرده دلیریها نشان میداد تا اینکه در سلك نظامیان ملك محمود سیستانی حکمران خراسان در آمد، او در جنگ اوزبکان چنان رشادت از خود نشان داد که بمرتبه سرداری رسید، مگر دیری نگذشت که میان او و ملك محمود برهم خورد، ملازمت اورا ترك داده رایت خود سری افراشت - در آنعهد مملکت ایران به پریشانیها دچار، و طهماسب میرزای صفوی باکمال بیچارگی در مازندران خزیده بود، این پریشانی اوضاع باعث شد که سه هزار نفر بدور نادر گرد آمده او را سردار خود خواندند، نادر در آغاز خلاف عم خود که حاکم کلات بود، تاخته او را هلاك کرد، زیرا عم او در باطن بدخواه نادر بود، بعد از مرگ عمش ابیورد و نسا را در زیر حکم خود درآورد، در آن آوان گرچه ملك محمود، در خراسان اقتداری داشت، اما اکثر از نقاط آن ولایت در تصرف هوتکان بود، نادر تصمیم گرفت، ملك محمود و هوتکان را از ایران اخراج نماید، نخست نیشاپور را بنام طهماسب میرزای صفوی بگرفت و از طرف آن شهزادهٔ ناکام به طهماسب قلیخان (غلام طهماسب) ملقب گردید. بعد از آن مشهد را پس از یك محاصره از ملك محمود بگرفت، با این کامیابی کار نادر بجائی رسید که طهماسب میرزا حکمرانی مازندران، خراسان،

کرمان وسیستان را بنادر افشار محول نمود، یکی از دختران سلطان حسین صفوی را به رضا قلی پسر نادر افشار ازدواج نمود. پیشرفت نادر در خراسان شاه اشرف افغان را بسوی او متوجه گردانید.

شاه اشرف بعد از جلوس بسریر پادشاهی ایران، سیدال خان ناصری را به سپه سالاری برداشته در اثر رشادت سیدال خان که مرد صاحب تجربه و با اصطلاح نادر، گرگ باران دیده بود، در ایران بفتوحات شانداری نائل آمد، و بقراریکه در تاریخ سلطانی نگاشته آمده، او علاوه بر فتوحات شاه محمود ابن عم خود بتوسط سید ال خان به تسخیر یزد، کرمان، قزوین، تا سرحد پل کربی نیز نائل آمد، در سال دوم جلوس خود تهران، ساوه، قم، را نیز ضمیمه فتوحات خود گردانید.

در سال سوم پادشاهی اشرف، احمد پاشا والی بغداد، عبدالرحمن پاشا والی همدان و قرا مصطفی پاشا والی موصل با قوتهای گران پیش آمده ظاهراً بطرفداری سلطان حسین صفوی بشاه اشرف التی ماتوم دادند که چرا بر سلطنت شاه صفوی تصرف کرده اید؟

شاه اشرف بجنگ قشون عثمانی برآمده آنرا شکست سختی داد، و اسلحه سپاه [illegible] نیز بغنیمت گرفته فاتحانه باصفهان مراجعت کرد.

سال دیگر باز احمد پاشا با اردوی گرانی بمقابله اشرف پیش آمد، ولی چون ترکها سال گذشته [illegible] را دیده بودند این دفعه با شاه اشرف صلح کردند.

سال دیگر که سال پنجم جلوس شاه اشرف بود، راشد پاشا از طرف سلطان احمد خان ثالث عثمانی برسم سفارت برای تهنیت جلوس و تاکید دوستی و صلح بحضور اشرف به اصفهان آمد و شاه اشرف محمد علیخان بلوچ را که مرد زبان آور بود، بسفارت افغان بمعیت سفیر عثمانی تعیین کرده عازم دربار سلطان گردید.

متعاقباً شورشهای چندی که بنام شهزاده های صفوی علیه افاغنه در ایران بوقوع پیوست، شاه اشرف آنهمه را انطفا داد، و باخرز و بندر [illegible] را نیز بقبضه حکمرانی خود در آورد. در سال ششم جلوس شاه اشرف جهة تسخیر قطعی خراسان عزیمت کرد، [illegible] قلعه [illegible] فتح کرد [illegible] همت گماشت، و درین وقت [illegible] که شاه اشرف [illegible] و نادر بتاریخ هفدهم ماه صفر [illegible] صفوی [illegible] شاه [illegible] روز دوشنبه ۲ جمادی الاول در مقام مهماندوست [illegible] بجنگ نادر افشار تصمیم گرفتند، اشرف

فوج خود را به سه دسته قرار داده از سه طرف بر اردوی نادر ریختند، و اکثر از اردوی نادری را برهم زدند و تا عصر محاربه جریان داشت، ولی در نتیجه بخت با اشرف یاری نکرد و عقب نشست.

دراینوقت اسلام خان توخی حاکم عراق تهران را تخلیه نموده در موضع ورامین بشاه اشراف پیوست و داوطلب حرب شد، بنابران او توپخانهٔ مستعمل را با پنجهزار افغان رشید با خود گرفته در موضع سر دره خوار، که در مابین دو کوه وقوع وقوع داشت، فوج خود را تعبیه داده منتظر جنگ نادر نشست، اردوی نادر رسید و جنگ خونینی درگرفت، درنتیجه بعد از کشش و کوشش لازمه اسلام خان توخی شکست خورده نزد اشرف به (ورامین) آمد، شاه اشرف چون دید قشون او از توالی حرکات و محاربات خسته شده و از طرف دیگر، نادر افشار را سر عسکر فوق العاده دلیر و سخت سر یافت، لذا بهتر چنین دید که جانب اصفهان برگردد. سیدال خان که والی قزوین بود و جاده اندیار را مسدود دید لاپس بشاه اشرف پیوست. پسر سید آل خان که بقزوین بود، در قلعه آنجا تحصن گزید، حسن قلیخان که به آنجا از طرف نادر افشار تعیین شده بود، محاصرهٔ قزوین را مصلحت ندید.

نادر افشار که ضعف اردوی افغان را فهمید بسرعت خود را به اصفهان رسانید تا بمقابل شاه اشرف نیز بجنگ آخری تهیه گرفته در موضع (مورچه خورت) بجنگ نادر افشار حاضر گردید، و ناگفته نماند که دراینوقت عدهٔ از صاحب منصبان عثمانی نیز از همدان بکمک افاغنه رسیدند و بجنگ شامل شدند.

نادر افشار در (بارخ میران) که دو فرسخی قشون افغان بود، اردو را بگرفت روز [illegible] ربیع الثانی محاربه درگرفت. شاه اشرف تنها [illegible] خود را بکفوج سپاه [illegible] در عقب توپخانه [illegible] منهوران از پشت اردوی نادر افشار حمله آورد، مگر نادر [illegible] بخروج داده توپخانه افغان را متصرف گردید [illegible]

دراینوقت سید ال خان با دستهٔ خود [illegible] ساقه [illegible] حملهٔ منهورانه [illegible] آورده شدید ترین نائره قتال را افروخت، اما اردوی نادر بقیادت شخص او [illegible] کلی بر [illegible] شکست [illegible] نکر دیده و [illegible] کذا شته [illegible] اصفهان [illegible] جانب شیراز [illegible]

رفت ودر آنجا جمعی از اعراب ودلیران فارس راجمع کرده باز آماده پیکار نادر شاه افشار گردید، نادرافشار که ازرفتن اشرف‌شاه شنید، او هم با صفهان آمد، ودر آنجا با صطلاح تاریخ سلطانی‌از اسرای افغان اغماض مردمی کرده همه‌را بقتل رسانید، وتا چهل روز، در اصفهان بسربرد مگر چون ازتعبیهٔ شاه اشرف در شیراز شنید که‌جمعی از اعراب وعشایر فارس‌را دور خود گرد کرده باز بنای ستیزرا دارد، بنابران دفع چنان دشمن‌را اهم دانسته از اصفهان بسرعت جانب شیراز راند، ودرموضع‌زرغان شش فرسخی شیراز موقع گرفت.

شاه اشرف درعین شدت زمستان تجدید جمعیت نموده بااستعداد یکه در حوصله اوبود بمقابله قشون نادر افشار حاضر شد - جنگ با شدت تمامتر آغاز شد، و سلام خان توخی برقول لشکر افشار حمله آورد و بسی از دلاوران دشمن‌را بخاك وخون نشاند.

بعد از اسلام خان، سیدال خان بر میمنهٔ نادر چنان تاختن آورد که میمنه نادر را مانند ملخ از هم پراگنده ساخت حالا دیگر شکست قشون ایرانی نزدیك شد.

بالمقابل چون نادر افشار موقع را چنان نازك دید. قوای پیادهٔ خودراجمع کرده برقشون افاغنه چنان حمله کرد که میدان در نتیجه بفتح نادر افشار تغییر وضعیت کرد، وشاه اشرف که وضع تحول بازی را مشاهده نموده‌لابد با بقیهٔ قوای خودجانب شیراز رفته درصدد تهیهٔ جنگ دیگر شد.

اما چون دید بانیروی‌خسته واندك در کشور بیگانه مقابل دشمن نیرومندی چون نادرافشار مقاومت مزید بی‌فائده است، لذا روز دیگر میاصدیق وملا زعفران وسیدال‌خان را نزد نادر افشار فرستاد، در حقیقت باین وسیله چندروزی فرصت میجست - سفیران رفتند وازنزد سردار افشار چنین جواب آوردند که اسرای احفاد صفویه که‌در اسارت‌شماست آنهارا رها ساخته و خود دسته نزدما آئید، اطمینان داده میشود والا فلا.

بنابران شاه اشرف دونفر ازمستورات صفویه‌را بدست سیدال خان وملا زعفران باعدهٔ از خواجه سرایان‌ارسال کرد، دراینصورت‌چون‌سیدال‌خان رهائی اهل وعیال وپسر خودرا از ارگ قزوین اطمینان یافت، بشاه‌اشرف‌مصلحت داد که باید جانب قندهار عزیمت نمود.

بنا بر از شاه اشرف هم با عدهٔ با قیمانده از اعیان افغان جانب قندهار رهسپار گردید، با آن وضع احوال آن بخت بر گشته قابل بسا دلسوزی بود، زیرا قندهار نیز بسبب وجود شاه حسین برادر محمود برای او ما مون نبود در وقت حرکت اشرف، لشکر نادری از عقب رسیده، ومیاجی مرشد اشرف که در میان افغانان ذلت روحانی داشت، در سر پل موضع بضرب گلوله بشهادت رسید اما اشرف از پل عبور کرده بود، وما بقی با سارت قشون نادر افتادند، درآنجمله ملا زعفران به منزلت اسارت تن در نداده خودرا بدریا پرت کرد و غرق شد، ودیگران را با صفهان بردند و بگزلك بیداد نادری کشته شدند.

شاه اشرف چون بشورابك رسید، از جانب ابراهیم خان بگلولهٔ تفنگك در شورابك سفلی بقتل رسید. درعین زمان نادر با صفهان آمد و در یك ضیافتی که ترتیب داد، وهن کارهای طهماسب صفوی را یك یك بمحضر امراء وسرداران ایرانی برشمرد، وطهماسب را جانب خراسان تبعید کرد، وپسر چند ماهه اورا بنام «شاه عباس» سوم بر تخت نشاندند - با یـن ترتیب نادر افشار در سال ۱۱۴۵ هجری اداره ملك ونظام رادردست خود گرفت.
و به تـقریب نوروز در صحرای (مغان) طرح جشنی ریخته و بتعداد یکصد هزار، ازافراد عسکری وکشوری را بآن جشن دعوت کرد، وبه تمام آن جمعیت پیشنهاد نمود، که حالا زمان آن فرارسیده که شما احل سیف وقلم ایران بهر شخصی که اعتماد داشته باشید ازما بین خود بپادشاهی ایران انتخاب نمائید
جرگه بجاءزه خدماتش خود نادر راباتـفاق سزاوار این امرخطیر دیده بپادشاهی نادر افشار رای دادند. واودر سال (۱۱۴۹) هجری بسلطنت انتخاب وبه (نادر شاه) موسوم شد، وبعد از جلوس براریکه پادشاهی با صـفهـان آمد وپس از تدارکات جدید نظامی بگوشمال ایل بختیاری رفت، چون از آن امر هم فارغ شد با اردوی جرار بعزم تسخیر قندهار حرکت افغانستان نمـود.
راجـع بـتـعداد قوای نادر شاه نوشته اند کـه با هشتاد هزار سپاه ورزیده از اصفهان جانب قندهار عزیمت کرد.

نادرشاه افشار بتاریخ هفده رجب ۱۱۴۹ هجری ازجاده دلخك ودلارام بقلعه گرشك واصل آمد و با لمقابل اوقلعهٔ گرشك، وقلعهٔ زمین داور، و بست قبلا از طرف شاه حسین هوتکی بمردان دلیر استحکام یافته بود.

چون خبر ورود نادر بشاه حسین رسید، در فکر قلعه بندی برآمده و بسرداران پشتون اطمینان داد که تا نفس اخیر درمقابل حمله آور بیگانه مقاومت ومقابله خواهد نمود.

سپس فرمان داد انواع خورا که وآذوقه حیوانی وانسانی آنچه طرف ضرورت است، باندرون شهر قندهار نقل وذخیره شود، ومابقی را ازحدود بست گرفته تاخاکریز اتلاف نمود، ودر محله جات هیچ باقی نگذاشت.(۱)

شاه حسین محمدخان پسر خودرا باتعداد ازدلیران بقلعه داری قلات نامزد نموده فرستاد، وشهر صفا رانیز با مردان شجاع پشتون آگنیده و بهادر خان افغان را باپسرش بحفاظت قلعه زمین داور، وسیدال خان ناصری را بقلعه داری بست فرستاد، والحاصل آنچه ازقسم پیش بینی لازم بود درمعرض عمل آورد.

نادرشاه، قلعه گرشك را باتوپ وخمپاره باخاك یکسان گردانید، محافظین قلعه که بحرب وضرب ادامه میدادند لابد باستیمان تسلیم شدند، نادر دوسردار نامور را بامفرزه های نیرومند بگرفتن بست وزمین داور فرستادوخود بتاریخ ۲۱ شوال ازهیرمند عبور نموده بکشکنخود (۲۰) گروهی قندهار معسکر گرفت، چون ازفقدان آذوقه اطلاع یافت مجبوراً ازکشکنخود بخاکریز گذشت ودر ۱۲ روز ازدها (؟) بود، وتیر بن آذوقه بدست آورده به ۱۳ ماه شعبان مقابل مزار باباولی بساحل ارغنداب فرود آمد، وهمدران شب شاه حسین بادلاوران پشتون ازقندهار برآمده برسپاه نادرشبخون زد، ودر حملهٔ خود بحدی کامیاب بود که اردوی نادر بانهایت سراسیمه گی باشکست فاحشی روبرو گردیدو نادرشاه آخرین چاره این راتصور نموده دربوزهٔ عاشوقه، راه گریز اردوی خود را مسدود کرد، ومغرورین را فراتر گریختن نگذاشت، امابا تأسف، شاه حسین ازفتح خود بی خبر وشکست خصم را دنبال نکرد وبقندهار برگشت.

فردا صبح نادر خواست شکست شب گذشته تمام قوای خود را پوشانیده، درمقابل کوکران اردوی خودرا باهم گرد کرده امر عبور ازرود خانه داد، وازدامنهٔ چهل پیر باپامال بطرف شمال شهر نزدیك شده ازبرج چهل زینه افغانها توپ کوه کوب را بلشکر نادر بستند، وعدهٔ زیادی را ازهمان انبوه خصم بخاك هلاك افگندند ولشکر نادر اراضی شرق قندهار را مضرب خیام اقامت خویش قرار داده نشستند.(۱)

---

۱ ــ تاریخ سلطانی ص ۹۳ــ۹۴ــ۹۵ــ وغیره.

چون نادرشاه، سرسختی و مردانگی پښتونها را دردفاع مرکزخود مشاهده کرد، برای رعب نشان دادن درموضع شیرسرخ به آبادی شهری اقدام نمود خلاصه مدت یکسال کابل شاه حسین ازقندهار مردانـه دفاع نموده دراثنای زمان هزارها جوان ایرانی را بخاك هلاك انداخت ودشمن بارها ازفتح قندهار مایوس گردید ـ رضاقلی پسر نادرشاه که جانب ولایات شمالی رفته بلخ را فتح وبغرض فتح بخارا ازجیحون عبور کرد. چون قندهار هنوز قابل تسخیر دیده نمیشد وسخت مقاومت میکـرد، نادر پسرخودرا ازپیشرفت مزید در شمـال منع کرده به قندهار خواست. (۱)

ازطرف دیگر، همدرین زمان مراسلات بعضی امرای خائن دهلی بنادرشاه پیهم میرسید واورا به تسخیر دهلی تحریص میکرد.

با چنین وضع بنادر دیگر حوصله باقی نماند، لذا برای یك هجوم بزرگ وتباه کن عمومی باردوی خود او امر صادر نمود، حمله آغاز شد وبدون دم گرفتن دوروز (۴۸ساعت) دوام نمود، اما اردوی نادر، درهمان یکروز اول بعقب نشین شروع نموده ودرروز دوم باوجود فداکاری های فوق العاده سردار ایشان (نادر) بسبب برداشتن تلفات مهم با شکست شرم آوری مواجه گردیدند. (۲)

آورده اند که فتح وشکست بقوت وجدت یك اردو آنقدرها تعلق نداشته بعلت دیگر مربوط است، کوشش وکشش نادرشاه بنا امیدی مبدل گردیدو پلهٔ پښتونها وزینتر بود، امادران اثنا ناگاه ازفوج نادر یکدسته مخصوص بختیاری درحالیکه تمام اردو بعقب نشستنداین دسته بکوه چهل زینه بالاشدند، ودرچند موضع هموار مشرف برشهر قندهار، موضع گرفتنـد، وبالای برجهای غربی بآتش سردادن مصروف شدند، باین وضع بر برجهای مذکورحاکم شدند، سپس توپهای خودرا اززیر برجها بریسمان ها بالاکردند، وبذریعهٔ آتش همان توپها براکثر برجهای متصل کوه قبضه نمودند.

محافظین شهر گرچه اکثر جوانهای بختیاری را بخاك انداختند، ولی مابقی آنان هم شهررا درقابوی خود درآوردند قلعهٔ سرکوه هنوز دردستهای پښتونها بود، آنها شرطهای خودرا بنادرپیش کردند، اوبلااستثناء همه راقبول

---

۱ تـاریخ افغانستان تالیف مستشرق انگلیس بوئل ص ۲۴۴ـ۲۴۷

۲ ـ تاریخ افغانستان تالیف بوئل، ترجمه منشی احمد ص ۲۴۶ـ۲۴۷

کرد، وشاه حسین را باین شرط بحیث والی خویش برقندهار قبول کرد که از فوج بها در خود یك فرقه را به نادرشاه درسفرهند همراه گردانند ـ خلاصه با تأسف قندهار عزیز بشروط معینه بنادر تسلیم گردید. (۱)

حالا این نکته درخور تأمل است که نادر چرا بخرابی شاه حسین اقدام کرد؟ نویسندهٔ تاریخ سلطانی حاجی سلطان محمد بارکزائی سبب اهمیت برحال ماندن شاه حسین را در نزد نادر چنین تعلیل کرده است:

نادر خیر خودرا درتسلط برافغانستان درنفاق پښتونها میدید، حال اینکه شاه حسین مردی بود که زهر مرام اجنبی را درنفاق انداختن بین قبائل پښتون درك کرده بود وپیوسته درصدد اتحاد پښتونهای ابدالی وغلجائی کوشش میکرد تا باتفاق دشمن را ازهرات، قندهار، وفراه برانند، وریاست هردو طائفه برای شاه حسین فرق نداشت. این مرام قومی شاه حسین را نادرشاه عملا مشاهده کرد، چنانکه دروقت محاصرهٔ هرات شاه حسین سه هزار نفر از دلاوران غلجائی بقیادت سیدال خان ناصری بامداد ابدالی های هرات فرستاد وآنها باشخص نادر جنگهای ابدالی خونین راه انداختند ـ کرت دوم که ظهیرالدوله ابراهیم خان برادر نادرشاه مامور تسخیر فراه گردید، ومحصورین ابدالی ازامداد هرات بسبب مصروف بودن ابدالی ها بجنگهای نادر، مایوس بودند ـ شاه حسین باز دوهزار جوان ورزیده را بقیادت همان سیدال خان بامداد محصورین ابدالی فراه فرستاد ـ وباز زمانیکه اللهیار خان بسرداری ابدالی های هرات پذیرفته شد وذوالفقارخان واحمد خان پسران زمانخان ابدالی از هرات برآمده جانب فراه آمدند، سیدال خان ناصری رفته تمام ابدالیان اسفزار را بمرافقت ذوالفقارخان واحمدخان کوچانیده بفراه آورد، ودر آنجا باظهیرالدوله افشار جنگهای مردانه راه انداخت، کرت اخیر چون هرات بدست نادر افتاد، واللهیارخان نیز بفراه آمد، قشون ملی ابدالی وغلجائی هنگام شام قلعه فراه را تخلیه نمود بامرسیدال خان باتفاق جانب قندهار آمدند ـ علاوةً چون در شاه حسین شجاعت میرویس باداشتن نظریهٔ اتحاد هردو قبیلهٔ ابدالی وغلجائی جمع شده بود ونادرشاه آنرا میدانست، بنابران نادرشاه از شاه حسین بیم داشت، تامبادا درا ثر تحکیم وحدت هردو قبیله ذریعه شاه حسین نادرشاه را از افغانستان طرد نماید، بنابر همین علت نادرخلاف شروط معاهده با پښتونها به تباهی شاه حسین اقدام کرد چنانکه شاه حسین را در قندهار هم نگذاشته بمازندران فرستاد ودرحبس نادر جان سپرد.

---

۱ ـ تاریخ سلطانی تالیف حاجی سلطان محمد ص ۸۷ ـ ۸۸

درحقیقت فتح قندهار دراثر شجاعت نادر نبود بلکه آتش نفاق دو برادر غلجائی وابدالی را، نادر دامن زد، وازآن درفتح قندهار استفاده برد- واگر هردو قبیله یکدل و یکدست ازوطن خود هرات وقندهار دفاع میکردند، نادر شاه آن نیرو راما لك نبود که برهردو قبیله غالب شده بتواند.

بهرتقدیر نادر بقول نویسنده تاریخ افغانستان (۱) دوازده هزار نفرقبیله ابدالی وچهارهزارجوان ازایل غلجائی بقیادت نور محمدخان غلزایی در اردوی خویش گرفته جانب هندوستان براه افتاد، و نادرشاه نسبت به تمام اردوی خویش برهمان شانزده هزار نفر فرقهٔ پښتون بیشتراعتماد داشت وهمین فرقه بود که حملات پښتونهای کوهستانی بین غزنی وپاسند راکه براردوی نادر پیوسته درعرض راه بعمل میآمد، جواب میدادند، چه پښتونها هرقدر شجاع ودلیرند، بهمان اندازه تابع امرنیز میباشند، وهمین فرقهٔ پښتون بودکه اردوی نادررا ازدره خیبر عبورداد وجانب هند فرود آورد، هینوی نوشته است که برای نادرشاه این قضیه خیلی مفید افتاد که حکومت کورگانی ازمدتها بمحافظین پښتون درهٔ خیبر معاش نداده بود واگر بآنها معاش میرسید، نادرهرقدراردوی بزرگ وبزرگتر باخود میداشت ازدره های خیبر جانب وادی سیندفرود آمده نمیتوانست. باوصف آن عندالوصول نادرشاه بحدود خیبر پښتونهای قبائل باهم جمع شدند ودرختهارا بریده درراه عبوراو انداختند، وبرحملات مدهش آغاز نمودند، خسارات مهمی بقشون نادر رسانیدند، نادر درعین حال بوخامت اوضاع ملتفت شد وبا پښتونها بعداز یکماه توقف درعرض راه صلح کرد، شروط آنهارا قبول کرد وبا جازه پښتونها ازدره های کوهستانی بمیدان پشاور فرودآمد. (۲)

نادرشاه همان خلاهای که دراثر حملات قبائلیها در اردوی اوحادث شده بود، ذریعه اخذ مفرزه جدیدی از قبیله یوسف زائی پر کرد، بعداز میدان پشاور قشون مغولی را بروی بر داشته تا شهر دهلی جلو نادر را گرفته نتوانستند، وهنگامیکه ازستلج عبورکرد، درمیدان (کرنال) ۱۳ فروری ۱۷۴۹م اردوی مغل را با تحمیل خسارات مهم شکست داد وبا نائب محمدشاه درکمپ خود ملاقات نموده جانب دهلی پیش رفت وآن مرکز رافتح نمود.

نادرشاه درباز گشت خودخزاین سلطنت کورگانی راباخود حمل نمود بحدود

۱- تاریخ افغانستان ص ۲۴۶ - ۲۵۲ تالیف بائل ترجمه مرحوم منشی
۲- تاریخ سلطانی ص ۹۱-۹۲ تالیف حاجی سلطان محمد بارکزائی- وتاریخ ایران تالیف عبدالله رازی همدانی طبع چاپخانه اقبال تهران.

قبائلی رسید، درساحل اباسیند قبائل جلو نادر را گرفتند نادر شاه فهمید که درصورت جنگ بیم آنست که تمام خزاین او تلف شود لذا بقول بائل مبلغ ده لك روپیه بخوانین پښتون تادیه کرد بعد باجازهٔ اقوام پښتون از دره خیبر سلامت عبور کرد، بلکه در یکموقع قوای پښتون نادر را ازمرگ حتمی نجات داد.(۱) نادرشاه ازراه کابل، قندهار بخراسان رفت، ودرجنگ لکزیان ناکام ماند. بررضاقلی پسرخود بدگمان شد اوراکور کرد ودرسال ۱۷٤۷ میلادی نادر درفتح آباد خبوشان ازطرف اقربای خودش با نهایت بیرحمی کشته شد، و باخاموش شدن شمع حیات نادر شاه، اقبال پښتو نها ستارهٔ بخت پښتون دوباره درتحت رایت اعلیحضرت احمد شاه طلوع کرد، و به تشکیل شاهنشاهیت بزرگی پرداختند.(۲)

(٤) افغان

افغان همان قومی است که بزبانهای پښتو ودری سخن میرانند، پښتون یا افغان ازنژاد آرین و به خانوادهٔ «اندویورپین» تعلق دارد، پښتون (افغان) ازروی تحقیق وتتبعات تاریخ باستان ازباشندگان اصلی «افغانستان» یا «آریانای کهن» بوده است. که در کتاب ویدا بنام پکهته مذکوراند.

مؤرخ قدیم یونان هیرودوت که به سال ٤٨٤ قبل المیلاد تعلق دارد، نام این قوم را درتاریخ خودیاد کرده وچنین تذکر داده است: (دلاوران پکتی = پکتویس، پکتس) در مملکت (پکتی = پکتیخا - پکتیا - یا کتیا) زیست میکنند، این نام درادبیات قرن ٦ هجری به پښتنخوا، پښتنخا، تبدیل شده و ښکارندوی معاصر سلطان غیاث الدین غوری شاعر بزرگ چنین گفته است:

پښتنخوا ښکلی زلمی چیرغلی هندته   نو اغلیه پیغلی کاندی اتنونه

بطلیموس جغرافیا نویس یونان، مملکت پښتونها (افغانها) را «پکتین» خوانده است که وطن اصلی پکتیان میباشد - دانشمندان بزرگ اروپا مانند (لاسین - ترومپ و کریرسن) ودیگران پکت ویدا و پکتویس لهجهٔ یونانی را با پښتونها (افغانها) امروز تطبیق داده و این سخن را پذیرفته اند که قوم (پکت = پښت = پکتویس) که سه و نیم هزار سال پیش درخارج وجغرافیای قدیم یاد شده، عبارت از پښتونهای امروزی میباشند، تنها یونانیها بر طبق لهجهٔ خویش نام این قوم را (پکتی = پکتیس = پکتویس) نوشته اند، و به سبب تغیر و تحول الفاظ علمای فیلالوژی این سخن را قبول کرده اند که نامهای «پکت - پښت - بخت -

---

۱- تاریخ سلطانی ص ۹۷ - (۲) تاریخ افغانستان تالیف بائل ترجمه منشی احمد.

پخت ـ بخد ی ـ پاخدی » که در سرود های وید ایاد شده اند، تماماً یك ریشه دارند پس چنین آشکار میگردد که تلفظ اصلی (پکت = پښت) بوده ودر آغاز هم لفظ «پښت» نام طایفه بود، که در قرن ششم میلادی در متون هندی بنام اوه گان ذکر شده اند.

(۵) گورامل

این شخص را اعلیحضرت در فوق بنام (صوبدار ملتان) ذکر کرده است چون از سرد اران اردوی میر منو بود، لازم آمد راجع بهویت او چند سطری در ذیل نگاشته آید تا شناخته شود:

در سفر سوم اعلیحضرت احمدشاه بهند، همکار جدی میر منو بود، این شخص در کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گهط، بنام تاجر لاهوری ذکر شده، چون مخالف صلح بود بجنگ پرداخت ولی در اثنای جنگ بقتل رسید.

از آثاریکه در دست است، معلوم نشد که این مرد سلحشور که بود؟ و قبلاً چه عهده داشته است، صرف در کتاب رئیسان پنجاب، تالیف سر لپل اچ کریفن در اثنای حوادث ملتان راجع باو چنین نگاشته آمده است:

«بعد از حملهٔ نادرشاه که اقتدار حکومت مغلیه بخصوص در صوبهای بعیده کم شده بود، لذا زاهد خان سدوزائی که مرد دانشمند، نجیب زاده و از رؤسای ملی ملتان بود بدهلی احضار شد، چون با نواب قمرالدینخان وزیرالممالك آشنائی داشت، بذریعهٔ وزیر مذکور، درسال ۱۷۳۷ میلادی از دربار دهلی بحیث نواب ملتان مقرر شد، ولی زاهد خان لدی الورود بملتان، بمشکلات برخورد، در ما بعد که اعلیحضرت احمد شاه درسال ۱۷٤۷ م برلاهور حمله کرد، و شهنوازخان صوبدار مغولی پنجاب بدون جنگ از مقابل احمدشاه فرار نمود؛ احمدشاه درهمان سفر از لاهور بملتان آمد و زاهد خان سدوزائی را نواخته بر منصب نوابی ملتان منظور و مستحکم نمود ـ بالمقابل از دربار دهلی شهنواز خان سالف الذکر بصوبداری ملتان مقرر و بملتان آمد، زاهد خان سدوزائی درآنوقت نه تنها به شهنواز خان مذکور اطاعت نکرد و بلکه پښتونهای ملتان دور خود جمع نموده با شهنواز خان جنگ کرد، و نامبرده را شکست داد.

درآنوقت چون حکومت لاهور بمیرمنو تعلق داشت، شهنوازخان از میرمنو معاونت خواست، چون مناسبات هردو خوب نبود، میرمنو بسرداری گورامل یکفوج را برای برهم زدن شهنوازخان سوق داد. میرمنو، گورامل را بحیث نائب خود، وراجای ملتان نامزد کرده بود.

وقتی شهنواز خا ن ازآمدن گورامل باچنان نقشه ، اطلاع یافت ، لا بد بفاصلهٔ چهل میل بجنگ گورامل پیش رفت و با هم جنگ کردند ، در نتیجه شهنواز خان شکست خورده کشته شد ، وگورا مل بملتان آمد و بحیث ناظم ملتان بکار شروع کرد . (از آنست که احمد شاه اورا صوبدار ملتان خوانده است)

قرار معلومات سر لپل ایچ کریفن ، گورا مل ، قبل ازین نیز در ملتان باموو دیوانی آنجا کار کرد ودرملتان بلدیتی داشته است ، با لمقابل زاهد خان سدوزائی که ازپیشرفت گورامل ناراض بود واطاعت اورا برای خود وقوم خود توهین دانست أزملتان به سیتپور ، رفت .

چون عدم اطاعت زاهدخان بر گورامل، گران آمد، خواست اورا ذریعهٔ قوه یامفا همه باخود متفق سازد ، درینوقت از حسن اتفاق احمدشاه بسفرچهارم خویش وارد آ ند یار گردید ، از استماع اینخبر گورا مل ، به لاهور گریخت ، و ملتان بتصرف شاکرخان پسر زاهد خان در آمد .

چون اردوی همایون احمد شاهی ازملتان جانب لاهور نهضت نمود، ودر ماه اپریل سال ۱۷۵۲ اردوی میر منو راشکست داده گورامل دراثنای جنگ کشته شد - ومیر منو بعد از شکست با احمدشاه صلح نموده ازجانب فاتح بر صوبداری لاهور بر حال ماند ، مگر ازز بردستان میرمنو یکنفر علی محمد نام افغان بحیث ناظم ملتان مقرر واعزام شد چون زاهد خان مرده بود ، شاکرخان پسراو باعلی محمدخان کنار آمده بحکومت اوراضی واطاعت کرد . (۱) درین وقت است که بگفته سرلپل ایچ کریفن احمد شاه در سال ۱۷٤۷ بنا بر مصلحت ملی ، شهرت خود را از ابدالی (بدرانی) تغییرداد - قبلا که احمد شاه با نام خود ، شهرت (ابدالی) راپذیرفته بود «ابدال» بر طبق عنعنه پښتو نها ، نام یکی از پنج پسر (شر خبون) بوده است،وابدال درفارسی بمعنی پیر ومرشد باشد.

بهر حال بیش ازین درپارهٔ (گورا مل) معلومات بدست نیامد ، ولی مرد بی باك ، جاه طلب وازسرداران میرمنو بود .

۱- تاریخ ریکسان پنجاب تالیف گریفن بهادر ص ۹۰٤ و کتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گهط

(٦) شاهرخ نوهٔ پسری نادرشاه وبعضی افراد دیگر آن خاندان

بعد از کشته شدن نادرشاه افشار، بهر گوشهٔ (ایران) مدعی سلطنت پیدا شد، چنانکه حسن خان «قاجار» دراستر آباد مازندران رایت خودسری افراشت، وآزادخان افغان، آذربایجان را درتصرف خود درآورد، هدایت الله خان درگیلان، کاربکام خویش کرد، و هر اکلیوس در گرجستان لوای استقلال بلند کرد، و طولی نکشید که قسمت مهم از ایالات ایران بدست (زندیه) افتاد – درخراسان امرائیکه باعث قتل نادر گشتتند، برادرزادهٔ او علی قلیخان را بسلطنت برداشتند – واو هم بنام عادل شاه یا علی شاه، بر تخت نشسته برای جلب قلوب دست به تبذیر کشاد، خزائن نادر را در کلات متصرف گشته تا آنجا که توانست آنرا بر باد داد، برای اینکه درآنجا ودر قیبی نداشته باشد، فرزندان وفرزندزادگان نادر را بقتل رسانید، وفقط شاهرخ میرزا، پسر رضا قلی میرزا که درآن وقت چهار سال داشت، باقی گذاشت با همهٔ این احوال سلطنت علیشاه چندان طول نکشید وبرادرش ابراهیم خان براو بشورید، ووی را دستگیر کرد از دیده نابینایش ساخت – ابراهیم شاه هم بدست لشکرش کشته شد. وشاهرخ که از طرف مادر نسبش بسلطان حسین صفوی میرسید، پادشاه شد.

میرزا سیدمحمد نام باو بمخالفت برخاست وشاهرخ را نابینا کرده درصدد آن برآمد که بنام سلیمانشاه برتخت وتاج قبضه کند، ولی شاهرخ بمساعدت یکی ازسرداران یوسف‌علی نام مجدداً برتخت جلوس کرد، وسلیمانشاه کشته شد دو سردار دیگر جعفرخان ومیرعلم خان متحد شدند ویوسف علی را مغلوب ومقتول نموده شاهرخ رابزندان انداختند – درآن هرج ومرج اعلیحضرت احمدشاه افغان، پادشاه افغانستان لشکر بخراسان کشیده، میر علم را بکشت، ولی طوریکه در تاریخ ایران نگاشته آمده صلاح چنان دانست که خراسان دردست احفاد نادرشاه باشد. بنابران شاهرخ را پادشاه آنحدود ساخته وتحت حمایت گرفت، بعداز شاهرخ پسر او نادرمیرزا به امارت خراسان برداشته شد، واوضاع بهمین منوال بود تا اینکه فتح علیشاه قاجار نادرمیرزا را درسال ١٢١٨ هجری ازمیان برد، وبحکمرانی سلسلهٔ افشاریه درخراسان خاتمه داد. گویا چنان شد که اعلیحضرت احمدشاه درنامهٔ خود بعنوان اعلیحضرت سلطان عثمانی نوشته است که:

«دودمان نادری منقطع النسل وشجرة النسب آن فاقد الفرع والاصل گردید»

بعد از سنوح این سانحه اهالی ایران باهم اتفاق نموده شاهرخ میرزا را ازازدگ مشهد بیرون آورده و بغرض کـا مروائی خود برتخت سلطنت نشانده روزی چند سالك مسلك اطاعت و فرمان بری بودند، آخر بمقتضای خبث طینت وفساد نیت باولی نعمت خود ، درمقام شورش وطغیان برآمد مرتکب گناه نمك بحرا می شده آن نور دیدهٔ دو لت را مکحول و از شغل جلیل سلطنت معز و ل وموقوف ساختند .

(۷) دار النصرت هرات وشاهان ابدالی

این عنوان درنامهٔ فرخندهٔ احمدشاه بهمین شکل ذکر شده وآنرا درین صفحه (مملکت موروث) خوانده ، پایتخت والد ماجدیاد کرده ، چون اجـداد احمد شاه بابا درهرات حکمرانی داشته اند ، بنا برین آنرا مملـکت مو ر و ث خوانده شد .

(۸) شرح مختصر حیات شهزادگی تیمور شاه درانی

اعلیحضرت احمد شاه ، در باز گشت ازسفراول شاهجهان آباد خود، بتقریب تقرر فرزند ارجمند خویش «شهزاده تیمور» بولایت پنجاب هند، در نامهٔ خویش عنوانی اعلیحضرت مصطفی ثالث سلطان عثمانی چنین تمهید وطرح ریزی کرده اند:

«و سلطنت مملکت پنجا ب را که متغلبان بزور تصرف نموده چیزی بسر کا ر فرمانروای هندوستان نمیدادند، و فرمانروای علیحده داشت، واین نیازمند درگاه خداوندی ، ممالك مزبوره را بضرب شمشیر از آنها گرفته بود، ازسرهندولاهور الی ملتان بفرزند اعز ارجمند ، پادشاه ذی جاه خورشید کلاه، تیمورشاه، بخشیده عطف گلگون صبا رفتار، بدارالقرار قندهار نمود، عازم انتظام مهام عراق، وخراسان وفارس وآذر بایجان و بقیة الملك ترکستان بود که خبر ورود جمعی گمر اه از متجندهٔ دکن وشهیدشدن مرحمت وغفران پناه عالمگیرشاه و متصرف شدن ومسلط گشتن آنجماعت برتمامی محالات وصوبجات هند، واطالت دست تطاول و نهب وتاراج وچپاول بجانب سرهند (سهرند) ولاهور وغیره محالات متعلقهٔ سرکار فرزند، ارجمند بعرض رسید... الخ »

بدین مناسبت چون تیمور شاه درمسافرتها وفتوحات احمدشاه سهمی دارند، لازم چنین افتاد که حوادث حیات آن شهزادهٔ بلند اقبال را تا جائیکه با یام شهزادگی او بالخاصه بحوادث عهد احمدشاهی ربطی دارد مختصراً درذیل بنویسم:

شهزاده تیمور، بزرگترین فرزندار شد احمد شاه درانی اند، مورخینی که از

قبیل فریر، انگلیس، شهزاده سلیمان را بزرگترین فرزند احمدشاه گمان کرده و نوشته است، بدلائلیکه نزد ما مسلم است، باشتباه رفته اند، شهزاده تیمور، بعد از وفات احمدشاه پدر نامورش درسال ۱۱۸۶ هجری درقندهار سریرآرای افغانستان گردیدند، ودرسال ۱۲۰۷ هجری درکابل جهان فانی را وداع گفته اند.

شهزاده تیمور بمناسبت اینکه اسم وشغل او در نامهٔ احمدشاه که عنوانی سلطان عثمانی است ذکر شده، وفعالیت او درسفر پنجم و ششم اعلیحضرت احمدشاه بهند، نگاشته آمده است، آوان شهزادگی ایشان نیز در پیش ما اهمیت خاصی دارد که باید بشرح مختصر آن بپردازیم.

قرار توضیحات مولف کتاب «تاریخ تیمورشاه درانی» روزگار جوانی او، به تحصیل علم ودانش، واحیاناً بحیث تکلیف وظیفهٔ ملی وبدست آوردن نبوغ ونامداری، وتامین امنیت هند وایران وخراسان بسرداری قشون فاتح پښتون وحکمرانی ولایت هرات سفری شده است.

اواز همان عهد، امواج خروشان، جمنا، چناب، جهلم اباسند وهلمند را چندین مرتبه بسواری گلگون صبارفتار، ازهم دریده وبداخل وخارج مرور وعبور نموده است، تالیاقت آنرا پیدا کند که روزی به «تیمور شاهی» نائل آید، چون اکثر کارگذاریهای او باکار نامه های پدر نامورش مخلوط وممتزج است، لذا زحمات او تحت شعاع واقع شده ومورخین زمان او از فعالیت وی کمتر ذکر می کنند.

بهر حال ... طوریکه درتاریخ تیمور شاه درانی سجل شده، میلاد شهزاده تیمور را الفنستون، مورخ انگلیس اشتباهاً درسال ۱۷۴۶ میلادی نشان داده واین باتولد تیمور شاه که در یکی ازسفرهای پدر نامورش در مازندران بسال «یکهزارو صدو پنجاو پنج هجری» بوقوع پیوسته است: تفاوت دارد، تیمور، در هفت سالگی ازسفر خراسان بپای تخت همان عهد (قندهار) آمدند. (۱)

شهزاده تیمور درسن پانزده سالگی برای نخستین بار درسال ۱۱۷۰ هجری بمعیت پدر نامورش «احمدشاه» ازقندهار بسفرهند برآمده ودرجنگهائیکه درارض داه ازاباسند تالاهورودهلی بوقوع پیوست برکاب شهریار احمدشاه حضور داشتند.

او در سفر ششم اعلیحضرت احمدشاه، بمعیت سردار جهانخان، پوپلزائی مقدمة الجیش اردوی همایون بود درسفر اول گرچه سن شهزاده خیلی جوان ومرحلهٔ تعلیم او بوده

۱- «تاریخ تیمور شاه درانی» ص ۱۷ وحواشی آن، تالیف پښاغلی عزیز الدین وکیلی پوپلزائی.

است، اما غرض پدر نامورش از بردن شهزاده باخود، محض این بود، که با زحمات سفر آشنائی پیدا کند، وطریق معرکه آرائی واصول فداکاری را در میدانهای مردی ومردانگی عملاً بیاموزد، وآزمونها حاصل نماید.

چون رایات اردوی همایون بساحل اباسیند مواصلت نمود، با علیحضرت احمدشاه معلوم شد که ولایت پنجاب ومرکز آن لاهور، در تصرف ادینه بیك نامی است که بقول تاریخ تیمور شاه درانی شهاب الدین عماد الملك خواهرزاده قمرالدین خان وزیرالممالك مقتول، بیوه میرمنوی متوفی را ازصوبداری لاهور عزل کرده وحکومت آنجارا به آدینه بیگک نامی داده است.

چون آدینه بیگ مقابل پیشرفت احمدشاه، بمقابله برخوست، وحیله ها انگیخت اما باوصف آن جلو احمدشاه را گرفته نتوانست، واحمدشاه جانب لاهور پیش راند وبه لاهور نزدیك شد درآنحال چون آدینه بیگک درخود توان توقف اردوی کیهان پوی پښتون را ندید ازلاهور گریخت وداخل صحرای هانسی حصار گردید واحمدشاه بدون مانع لاهور را تصرف نموده با نتظامات آنجا عطف توجه فرمودند.

ازآنجا که احمدشاه ازاوضاع دسته بندی امرای دهلی وضعف حکومت کورگانی اطلاع داشت لذا لازم دید که ازلاهور بفتح دارالخلافهٔ دهلی حرکت نماید، شاه افغان ازارض راه اکثر ازامرای دهلی ذریعهٔ نامه های شاهانه مستعمل براستیمان بخود جلب کرد، ازجمله امرای بزرگ دهلی نواب نجیب الدوله، که اصلاً پښتون یوسفزائی بوده، درحدود «کرنال» ازدرپذیرائی پیش آمد شرف باریافتن حاصل کرد. کذا وقتی بموضع بسونیست، رسیدند (بیست کروهی دهلی) عماد الملك غازی الدینخان خواهرزاده قمرالدینخان وزیر ازراه التماس عفو تقصیر، بحضور در معسکر شاهی حاضرآمده بحضور احمدشاه باریافت وعذرش پذیرفته آمد، بعدازآن رخصت مراجعت خواست، آن هم قبول افتاد وجانب دهلی رفت. مگر عماد الملك مزبور در قصبه (نریله) واقع ده کروهی دهلی، باز باعزیزالدین محمد برادر عالمگیر شاه ثانی بن جهاندار شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر اورنگزیب دوباره بسلام شاه افغانستان فایز آمد، واحمدشاه ابدالی روز جمعه هفتم ربیع الاول سال ۱۱۷۰ هجری بمعیت عالمگیرشاه، باشکوه تمام بدارالخلافهٔ دهلی داخل شد. ومتصل ورود با عالمگیرشاه کورگانی ملاقات کرد.

احمدشاه درانی با پسرش تیمورشاه درین دفعه مدت یکماه در دهلی توقف کردند، و در اثنای زمان صبیهٔ عزیزالدین محمد بن جهاندارشاه نوهٔ اورنگزیب (نواب گوهر نسا بیگم) را بر رسم ازدواج شاهانه برای شهزاده تیمور خواستگاری نموده بحباله نکاح او در آوردند.

بعد از طی مراسم بساط سرور و شادمانی واجرای مراسم عروسی ملوکانه اعلیحضرت احمد شاه بسابقهٔ دوستی و بلند همتی وعالیجنابی وحفظ احترام خاندان قدیم تیموریه، تاج و تخت مملکت دهلی را بعزیزالدین محمد بن اعلیحضرت عالمگیر ثانی تحفه وار بخشش نمود، و نظام الدوله پسر قمرالدینخان وزیرالممالک را بوزارت و نجیب الدوله را بمنصب امارت قشون دهلی مقرر و سرفراز گردانیدند (۱)

این اجرای مراسم تاج بخشی وعقد مواصلت و دوستی در بین دوخاندان بزرگ سلطنتی درسال ۱۱۷۰ هجری بشکوه تمام انصرام یافت درباز گشت از دهلی وقتی احمدشاه به لاهور مواصلت کردند، شهزاده تیمور، پسر ارشد خود را که جوان رشید و حلیم بود بحیث حکمران مستقل لاهور (پنجاب، تته، ملتان و کشمیر) عز تقرر ارزانی داشتند، وسردار جانخان پوپلزائی را (که یکتن از جمله بزرگترین رجال صحنه حرب و تدبیر عصر بود) بحیث مستشار و پیش کار با شهزاده تیمور گذاشته رایات اردوی همایون بعداز آن از لاهور بعزم افغانستان درحرکت آمده واز طریق کابل بدارالقرار قندهار نهضت فرمودند، مولف تاریخ خورشید جهان شیرمحمد گندپور از حسن اداره، رفتار نیکوی تیمور شاه وطبع حلیم شهزاده تیمور، هنگام حکمرانی او در پنجاب، بعبارات مستحسن ستایش کرده تذکرداده است که لاهور درعهد حکومت شهزادهٔ افغانی به رونق خوبی نائل آمد (۲)

شورش عظیم درهند

نویسندهٔ سراج التواریخ و تاریخ سلطانی و دیگر مورخین افغان و هندی نوشته اند که بعداز عزیمت احمدشاه درانی جانب قندهار، درسال ۱۱۷۱ هجری سردار جانخان آدینه بیگ را که بقول نویسندهٔ تاریخ سلطانی از سرداران مشهور پنجاب بود، واز خوف احمدشاه در جنگل لکی خزیده خودرا مخفی کرده بود، چون از دخل وعوائد پنجاب معلومات دیوانی داشت، بنامه و پیامی استمالت نموده بحکومت (دوابه) پنجاب نامزدش نمود.

۱- سراج التواریخ مجلد اول ص ۱۸-۱۹

۲- تاریخ خورشید جهان تالیف شیرمحمد گنده پور ص ۳۷

آدینه بیگ که منتظر چنین وضعی بود، بحکومت دوآبه حاضر وتحت ادارهٔ تیمورشاه شروع بکار نمود، وتا یکحدی به نظم دوآبه نیز برداخت، اتفاقاً بفرمان تیمورشاه، به لاهور دعوت شد، آدینه بیگ راجع باین دعوت اعمال سابق خود را بخاطر آورده از ترس بجای اینکه بحضور شهزاده تیمور مشرف گردد بکوهستان پنجاب گریخت(۱).

بعد از فرار آدینه بیگ شهزاده تیمور بمصلحت سردار جانخان، مراد خان قلندر زائی پوپلزائی را بحکومت دوآبه، بجای آدینه بیگ مقرر کرد.(۲)

بنابران آدینه بیگ بحس انتقام در کوهستان پنجاب مصدر شورش گردید، وبهمراهی فوجی ازمردم سکه علیه مرادخان بردوآبه، ایلغار نمود، جنگ شدید بین طرفین درگرفت درنتیجه بلندخان نامی معاون مرادخان بقتل رسیدومرادخان به لاهور نزد شهزاده تیمور گریخت.(۳)

بعد ازفرار حاکم دوآبه لشکر سکه باشارهٔ آدینه بیگ تمام دوآبه بخصوص (جالندر) راغارت کردند(٤) ازآنجا که ازورود قوای شهزاده بدوآبه آدینه بیگ مخوف بود، لذا ازسرداران مریته که از دکن خروج کرد ازاطراف دهلی روبسند داشتند، دعوت به پنجاب بعمل آورد تاباقوای خود به لاهور بیایند این دعوتنامهٔ آدینه بیگ درنزدیکی شاهجهان آباد بهسرداران مریته توصل نمود، بنابران آن هنگامه طلبان ازسند برگشته باحشر عظیم بسرهند آمدند.

وعبدالصمدخان حاکم افغان سرهند را با دونفر سردار دیگر بعد ازیك جنگ شدید اسیر گرفتند.(٥)

ازجانب دیگر سردار جانخان که انبوه خصم را ازدوطرف مشاهده کرد

۱- تاریخ تیمورشاه درانی ص۲۲-۲۳-وسراج التواریخ جلداول ص۲۰-سلطان محمدراجع به آدینه بیگ نوشته است که از سرداران مهم پنجاب بود ص۱۳۲ تاریخ سلطانی.

۲- بعقیدهٔ مخلص این وضع اساساً سهو سیاسی بود که سردار جانخان آنرا ارتکاب نمود.

۳- سراج التواریخ جلد اول ص۲۱ بحواله خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی.

٤- سراج التواریخ جلد اول ص۲۰- تاریخ تیمورشاه درانی ص۲۲-۲۳ وغیره مورخین.

چون قوای محدودی باخود داشت چنین لازم دید که شهزاده را باخود گرفته با قوای قلیل خویش از لاهور برآمده در موضع (چهار محل وزیرآباد) موقع گرفت و بدور خود سنگر افراشت، اما در نتیجه نظر بمحاکمهٔ حوادث، سردار جانخان درآنجا هم توقف نکرده ازخوف اذیت رسیدن بشهزاده، شبانگاه بمعیت شهزاده تیمور بنام شبخون زدن برخصم سوار شده تا عبور ازسند عنان باز نکشیدند وجلوریز بپشاور آمدند.

ازآنجا بعقیدهٔ مورخ سراج التواریخ وخزانهٔ عامره و تاریخ سلطانی اوضاع شورش پنجاب و تجاوز مریته را به لاهور بحضور اعلیحضرت احمد شاه بقندهار معروض داشتند. (۱)

ولی بتصریح «تاریخ تیمور شاه درانی» بغرض اخذ انتقام راه مراجعت راپیش گرفته درشعبان سال ۱۱۷۱ هجری از پشاور بعجله وارد کابل و از آنجا بقندهار مواصلت نمودند وحوادث را بحضور همایونی بعرض رسانیدند. (۲)

بعقیدهٔ نگارنده روایت اخیر اصح است، زیرا قرار نوشته خود مورخ سراج التواریخ درسفر ششم احمدشاه که بسال ۱۱۷۳ هجری جانب هند صورت گرفت، شهزاده تیمور، ازقندهار باموکب همایون همراه بلکه مقدمة الجیش اردوی شاهی بودند.

ازطرف دیگر ازسال (۱۱۷۱ تا ۱۱۷۳) دوسال توقف شهزاده در انتظار ورود موکب پدر، به پشاور، بعید بنظر میرسد.

عزیمت شهزاده تیمور ازقندهار جانب هند: درسنه ۷۳ هجری شهزاده تیمور باسردار جانخان بعمر ۱۸ سالگی برکاب پدر حضور داشت، واین سفر دوم شهزاده است که بهند مینمایند - درین سفر مقدمة الجیش اردوی همایونی بود. واعلیحضرت احمدشاه تصمیم گرفته بود که نظر بعرایض منورین هندی و بسرداران پښتون، این دفعه فتنه آدینه بیگ وسرداران ماجراجوی مریته را باید بشمشیر حل وفصل نمایند. چنانکه مدت دوسال درهند مصروف حل وفصل عزایم بزرگ بودند، ودرنتیجه فصل امور وفتح دوباره دهلی، وفتح علیه مریته درپانی پت حاصل نمودند، ودرهمین سفر اعلیحضرت بود که بهاو، سردار کل مریته، ورتا وسابا ودیگر سرداران متجاوز دکنی وابراهیم کاردی بکلی ازصحنه برآمدند

۱- سیر المتأخرین ص۹۰۸ جلد ۳

۲- تاریخ تیمورشاه درانی، تالیف وکیلی.

درین سفر سردار شاه ولیخان اشرف الوزرا، وسردار جانخان، شخص شهزاده تیمور وسرداران پښتون هندی خدمات شاندار ی انجام دادند، که آنهمه فداکاریها را تاریخ نظامی افغان تا ابد فراموش کرده نمی تواند .

دراثنای این مسافرت، شخصیت ممتاز دیگری مانند نواب شجاع الدوله نیز شرف خدمت موکب شاهنشاهی را حاصل نمود، درجملهٔ قوای شجاع پښتون شمولیت وافتخار یافت .

والحاصل درهنگامیکه اعلیحضرت احمدشاه تا اوائل سال ۱۱۷٤ هجری به تنبیه اشرار و برکندن ریشهٔ امپراطوری مربته درهند مصروفیت داشتند شهزاده تیمور که درآنوقت جوان (۱۹) ساله بودند، بخدمت پدر حاضر وبعد ازانجام آن حوادث معاً باشاه بقندهار مراجعت کردند . (۱)

تقرر شهزاده تیمور بولایت هرات : بناغلی وکیلی در تاریخ تیمور شاه درانی نوشته است :

درسال ۱۱۷٤ هجری بعد ازبازگشت ازهند، اعلیحضرت احمدشاه بتعمیر شهر احمدشاهی قندهار شروع کردند، درعین زمان شهزاده تیمور را که سن (۱۹) پوره کرده بودند بسمت ولایت هرات عز تقرر وافتخار بخشیدند (۲)

شهزاده حسب الارشاد ازقندهار بهرات عزیمت کرده، وازسال (۱۱۷٤ تاسال ۱۱۸۳ هجری) مطابق سال ۱۷۵۹ تا ۱۷٦۸ میلادی والی هرات بودند درعین زمان بسال ۱۱٦۸ هجری که نصرالله میرزای ایرانی درمشهد بغاوت ورزید، ودرصدد برآمد که حکومت خراسان را ازحمایهٔ تاج شاهنشاهی افغان بیرون بیاورد ، واعلان استقلال نماید، تیمورشاه، بمعیت اعلیحضرت احمدشاه که باردوی شاهی ازقندهار، بهرات آمدند ازهرات عازم خراسان گردید، درین سفر بری شهزاده تیمور سردار جانخان ، ونصیرخان بلوچ، با دیگر سرداران افغان به تنبیه شهزادهٔ ایرانی بصوب مشهد رفتند ، ودر حدود مشهد بین فئتین جنگ عظیمی درگرفت درنتیجه قشون باغی ازمیدان گریخته درشهر مشهد تحصن گزیدند، محاصره به شش ماه طول کشید، اخیراً نصرالله میرزا، ازدرصلح ومعذرت پیش آمد ، وشاهرخ میرزا نوهٔ نادرشاه افشار، گوهر شاد بیگم، دختر خودرا بعقد نکاح تیمورشاه درآورد، علاوتاً بدادن یکفرقه ازقشون درارودی همایون احمدشاهی

---

۱ — سیر المتاخرین ص ۹۰۸ جلد ۳

۲— تاریخ تیمورشاه درانی ، تالیف بناغلی وکیلی .

نیز حاضر گردید، ودرین دفعه است که نصرالله میرزا اسپ مشهور خود را موسوم به (غریب) که در آنوقت مبلغ یازده هزار روپیه بها داشت بحضور اعلیحضرت احمد شاه تحفه کرد، وپذیرفته شد، مورخ مذکور می نویسد: باوصف اینکه سانحه به صلح انجام گردید اما اختیارات وآزادی حکومت شارخ میرزا محدود کرده شد، وخراسان بصورت مستحکمی تحت حمایه افغانستان قرار داده شد.(۱)

وقتی قشون شاهی ازخراسان بهرات معاودت کرد، شاهزاده تیمور کمافی السابق والی هرات واعلیحضرت احمد شاه بقندهار نهضت بردند. ازان تاریخ به بعد شهزاده تیمور تا سال وفات اعلیحضرت احمد شاه (۱۱۸۶ هجری یعنی) از ۱۱۷۴ تا ۱۱۸۳ هجری ودوباره ازسال ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۶ ه مدت سیزده سال والی هرات بودند.

بناغلی وکیلی راجع بحیات تیمور شاه معلومات بیشتری میدهند، اما مجبوراً تذکر باید داد، اوصفحات (۱۰-۱۳-۱۴-۱۵) سراج التواریخ را مآخذ معلومات خود نشان داده است، به صفحات مذکور رجوع شد درصفحات مذکور اسم شهزاده تیمور برده نشده تنها درصفحهٔ ۱۹ سراج التواریخ همینقدر بمطالعه رسید که شهزاده (تیمور) ازحضور پدر والا گهرش بحکومت لاهور، پنجاب، ملتان، عز تقرر حاصل کرد، دیگر چیزی بنظر نرسید، چون بکتاب دیگری نیز بقید صفحه حواله نداده اند، فهمیده نشد که معلومات بناغلی وکیلی ازکدام مآخذ اقتباس شده است؟ والحاصل زمانیکه شهزاده تیمور درهرات ازوفات پدر مطلع گردید، ودریافت که باترسعی اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزایی شهزاده سلیمان برتخت پادشاهی جلوس نموده است، سخت باهم برآمد، حادثه را برملا دریك جلسه بزرگی که ازعلماء، روحانیون، وسران ملکی و نظامی هرات ترکیب وتشکیل داده بود اعلان کرد، ودر تامین حقوق ولیعهدی خویش ازعموم یاری طلب کرد- شاملین جلسه بیك آواز ازوفاداری ویاری خویش بعرض رسانیدند، سپس در مزار حضرت خوجهٔ انصاری، جمع بزرگی گردآمده شیخ میرهروی مرد روحانی آندیار، شمشیر پادشاهی را درکمر تیمور شاه تعلیق نمود حاضرین بپادشاهی باوی بیعت نمودند (۲)

۱- تاریخ تیمور شاه درانی ص ۳۴ - ۲۱۷ تتمة البیان تالیف سیدجمال الدین افغان ص۶۹- ومجمل التواریخ زندیه ص۱۱۵- وتاریخ سلطانی ص۱۴۱ وغیره ....

فردایی آن با قوای عسکری را عیان و سران عمرات، راه قندهار پیش گرفت در حین زمان شهزاده سلیمان بمصلحت وزیر شاه ولیخان ، درصدد جلب قوا وطرفداران اقدام کرد، اما چون اعیان و امرای قندهار بموجب وصیت احمدشاه درانی طرفدار پادشاهی شهزاده تیمور بودند از نزد شهزاده سلیمان پراگنده شدند و کوشش سلیمان نیز در جلب اهالی قلات و کلات بلوچستان بجائی نرسید، بخصوص زمانیکه خبر قتل وزیر شاه ولیخان خسرش از طرف شهزاده تیمور، در دشت بکوا بسلیمان رسید از شکوه سلیمانی فرود آمده و استقلال فکری خود را از دست داد.
اخیراً درصدد برآمد که شخصاً بپذیرائی برادر برآمده عذرجسارت خود را از تیمور طلب کند و اطاعت خود را بعرض رساند.

بنابران سلیمان کلام مجید را در گردن حمائل نمود با ستقبال برادر شتافته، در دو فرسخی قندهار شهزاده تیمور را دریافت و بروی قرآن پاك عفو جسارت خود را خواستارشد.

تیمور بمتانت پیش آمده بقرآن بوسه زد، و برادر را در کنار گرفت و باو تسلی ها داد سپس تیمور از پیش و سلیمان از عقب او بقندهار معاً وارد گردیدند (۱)
شهزاده تیمور در سال ۱۱۸٦ هجری مطابق ۱۷۷۳ میلادی بر حسب وصیت احمدشاه درانی و بیعت امراء، اعیان و خوانین قندهار و هرات و عساکرهر دو ولایت بپادشاهی افغانستان برداشته شد، و باسم (تیمور شاه درانی) براریکه سلطنت افغانستان جلوس نمود.

تیمور شاه بعداز اعلیحضرت احمد شاه درانی دومین شهنشاه افغان و افغانستان هستند که در پایتخت همان زمان (شهراحمد شاهی قندهار) بسریر پادشاهی مملکت نشستند. شکل مهر تیمور شاه مانند شکل مهر احمد شاه صراحی نما تهیه گردید در بالای مهر (الملك لله) و در متن آن بیت ذیل نقر شده است:

علم شد از عنایات الهی   بعالم دولت تیمور شاهی

روی مسکوکات طلا و نقره این بیت را منقور کردند:

چرخ میارد طلا و نقره از خورشید و ماه   تازند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

باقی حوادث دورهٔ سلطنت این پادشاه از موضوع این شرح حال که بزمان شهزادگی-های ایشان محدود است، خارج میباشد.

۱- مجمل تاریخ زندیه ص ۱۱٦

(۹) راجع بچگونگی قبایل بزرگ هندی که
در نامهٔ احمد شاهی ذکر رفته است

قبائل هندی و مرزهای بود و باش آنان در کشور پهناور هند در اساس مشخص و معلوم است برای تشریح مطالب، این عنوان وگرد آوردن مضمون مختصری از کتب کیمبرج هستری آف اندیا - مکتوبات شاه ولی الله دهلوی و تحقیقات اساتید یونیورستی علیگد، وخطابهای تاریخی آنان - تاریخ هند جلد اول دورهٔ افغانیه - تاریخ فرشته، و تاریخ هند تالیف ت، ف دولافوز - افغانستان تالیف ملیسون و دیگر آثاریکه در حال بدسترس است

از قبیل کتاب ریکسان پنجاب تالیف سرالچ کریفن - افغانستان تالیف بابل، تاریخ سلطانی، حیات افغانی - خورشید جهان وغیره انتخاب و اقتباس وگرد آورده ذیلا طور تعلیقی بر اثر تحریر خویش می نگارد:

اول قبیله راجپوت:

محل سکنای قبیلهٔ راجپوت بنا بر غالب سرزمین راجپوتانه در هند شمال مغربی واقع آمده است، این نام از دو جزء ترکیب شده راج بمعنی بادشاه وپوت، بمعنی پسر یا اولاد بادشاه، لذا بادعای آنان راجپوت بمعنی اولاد بادشاه میباشد.

مرز سکونت قبیله راجپوت ازحدود (تته) سند تا بنگاله و بهار بطول چهل منزل وازنزدیك دهلی واکبرآباد تا گجرات واچین بیست منزل عرض دارد، این سرزمین وسیع از عهد سلاطین افغانی هند تقریباً مدت (۶۰۰ سال) در اکثر اوقات بتصرف راجه ها یا شهزادگان هندو بوده نهایت الامر بسلاطین وامپراطوران مسلمان هندی مبلغی بنام (باج) میدادند وبس!

دوم جات: سواد اعظم قبیله جاتها در سرزمین واقع در بین دهلی واکبرآباد، بودوباش دارند.

این دو شهر، بعقیدهٔ مورخین هندی بمنزلهٔ دو حویلی سکونت امپراطوران تیموریه هند بوده است، زیرا امپراطور گاهی در اکبرآباد می زیست تا شکوه او برقوم راجپوت افتاده دراداره آنها موثر باشد، وگاهی در شهر دهلی می بود تا بر سرهند واطراف آن ومواضع سکونت جاتها مستولی و دیدبان باشد.

زارعین اراضی واقع در بین دهلی واکبر آباد، ازقوم جات بوده وسلاطین مقتدر کورگانی بالای دهاقین این طائفه بعضی قیودی گذاشته بودند از قبیل اینکه اسلحه باخود نگردانند ـ قلعه ها آباد نکنند، حتی با مر شاه جهان بر اسپها نیز سوار نشوند ـ اماز مانیکه عالمگیر اورنگزیب بفتح بیجا پور، و حیدر آباد مصروف بود، جاتها از فرصت استفاده نموده خودرا مسلح گردانیدند، وبنام حفاظت خود قلعه ها نیز آباد نمودند.

چون مسلح شدند وحصارها نیز ساختند، براه زنی وشرارتها آغاز نمودند. اورنگزیب بسرکوبی آنها فوج فرستاد، اماراجه گان راجپوت ها مانع شده با سردار اردوی امپراطوری پرخاش کردند، بالاخر چون خوداورنگزیب بحوادث دکن سخت مصروف بود، سخن مصالحه بمیان آمد، درنتیجه باندك تنزل جاتها، قوای امپراطوری ازسرکوبی جاتها منصرف گردیدند.

در عهد محمد فرخ سیر، جاتها علیه حکومت کورگانی اسلحه گرفتند، بنابران قطب الملك که وزیر بود، برای تنبیه جاتهای متمرد یکدسته فوج قوی اعزام نمود، ولی بعد از یك سلسله زدو خوردها، وخونریزیها، چورامن رئیس قبیله جاتها بمصالحه مجبور شده خودرا بحکومت تسلیم کرد، او را نزد امپراطور آوردند، از حضور شاه بتصریح شاه ولی الله دهلوی در مکتوب دوم سیاسی خود، بدون ملاحظه مصلحت عامه عفوه گردید.

بعد از چورامن، وقتی سورجمل جات ابن عم اول الذکر بریاست جاتها تعیین شد، نامبرده نظر بسلف خود یکقدم جلوتر گذاشته وطریق فساد پیش گرفت، وشهر (بیانه) راکه مرکز ووطن هفتصد سالۀ مسلمانان بود قهراً تصرف کرد ومسلمانان را ازان شهر بخواری وجبر اخراج کردند ـ بالمقابل شاهان کورگانی بسبب نفاق امرای دربار شاهی به تنبیه سورجمل جات بموقع لازم اقدام نکردند، بلکه اوضاع چنین بود، اگر شاه یاکدام سردار نظامی قوای مغل، قصد سرکوبی سورجمل جات را می نمود، یا بدفع فتنۀ رئیس جاتها می پرداخت، امرای دیگر بنا برغرض از باغی طرفداری میکردند، تا اینکه صفدر جنگ یکی از امرای مقتدر حکومت تیموریه هند با سورجمل جات اتحاد بسته با قوای خودشان بردهلی حمله نموده رعایای شهر کهن دهلی را غارت کردند ـ شهزادۀ کورگانی دروازه های شهر جدید دهلی را بروی خود و پدر خود بسته، علیه حمله آوران جنگ توپخانه را سر دادند ـ این زدو خورد مدت دوماه دوام کرد، بالاخر صفدر جنگ وسورجمل جات بصلح حاضر شدند، چون فوج امپراطوری

شهزادهٔ از جنگ خسته شده بودند، با یاغی صلح کردند، اما بعدازهمان مصالحه اقتدار سورجمل جات وقوم او بیشتر شده، بتوضیح مولف کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علیگد، ازدوکروهی دهلی گرفته تاانتهای اکبر آباد طولا، وازسرحد میوات تا فیروزآباد وشکوه آباد عرضاً بتصرف سورجمل وجاتها در آمد.

او با مسلمانان اینحدود رویهٔ شدیدی را شعار خود ساخته ازطرف دربار دهلی تعرض علیه او بعمل نیامد.

مردم هند مثل میزنند: «حکومت شاعالم از دهلی تا پالم» موضع اخیرالذکر بفاصله دوکروهی دهلی واقع آمده است.

درعین زمان سعادت علیخان صوبدار (اوده) وبعد ازو دامادش صفدر جنگ مذکور ایالت (اوده) راتصرف مالکانه نموده بحکومت مرکزی دهلی ازمالیات آنصوبه چیزی نمیدادند.

ازطرف دیگر سورجمل جات اززارعین هندو ومسلمان بنام چوتهه (چهاریك) محصولات اراضی را مالیه میگرفتند - این مطلب راشاه ولی الله در نامهٔ دوم خود برای اعلیحضرت احمد شاه درانی وضاحت داده است،

سوم قبیله سکهه: این قبیله نیز از طوائف هندی میباشند سکها در پنجاب و شعب کوهستان سوالك (از شعب همالیا) متوطن هستند - جمعیت قبیله سکها قرار احصائیه زمان قبل از تقسیم هندو پاکستان در جغرافیای سیاسی هند، از شش تاهفت ملیون نفر بالغ میشود، وبطوریکه تعداد نفوس سکه نظر بدیگر قبیله های هندی ازقبیل راجپوت وجاتها کمتراست اما ادعای سکها ازهیچ قبیلهٔ بزرگ هنود، کمی ندارد.

سکها هر فرصتیکه قبائل راجپوت، جات یا مرهته درهندوستان بنای سرکشی میگذاردند - اینها برعلاقه جات دوآبه، جالندر، و پنجاب بدست اندازی شروع نموده زارعین را غارت میکردند.

قبیلهٔ سکه با وصف اینکه درتعداد نفوس از قبیلهٔ راجپوت بدرجات کمتر است اما در دلاوری و شمشیر ازقوم راجپوت، کمتر پا نمی گذارند.

در قرن (۱۷ - ۱۸ و ۱۹) میلادی سکها یك سلسله نهضتها نمودند، ودر پنجاب بسرداری رنجیت سنگه وجانشینان او حکومتی تشکیل دادند، چنانکه پنجاب، ملتان وبعضی حصص دیگر هندرا تحت سیطرهٔ خود، درآورده چندی برای همسایگان خود، دردسری ایجاد نمودند، تاگورنمنت انگلیسی هند، با قتدار سکه خاتمه داد.

چهارم قبیلهٔ مریته : قوم مریته در هند جنوبی بعلاقه (مهاراشتر) تاانتهای دکن سکونت گزیده اند.

از سلاطین مسلمان وافغان هندی سلطان علاءالدین بطرف هند جنوبی متوجه گردیده بسوقیات نظامی پرداخت گرچه مریته در عهد سلطان فیروزشاه و سلطان جلال الدین عم علاءالدین فتح گردیده بود، اما سلطان علاءالدین بشکل مستحکمتری برمریته حکومت کرده وخزاین راجه گان مریته را ضبط نمود.

چون از کوه بند هاچل، تاراس کماری آخرین نقطهٔ هند جنوبی یك قوت مقتدر هند وآباد است بنا بران تسخیر وتنبیه سرکشان این سرزمین وسیع برای شاهان دهلی کار آسانی نبوده است.

سلطان علاءالدین بعد از طرد حمله آوران مغولهای چنگیزی در ربع اول ودوم قرن هفتم هجری بزرگترین جنرال خودرا (ملك کافورنام) با فوج گرانی برای فتح هند جنوبی مقرر و اعزام نمود، گرچه دیوگده ومهاراشتر، درعهد سلطان جلال الدین خلجی فتح شده بود، اما در عهد سلطان علاءالدین، راجه رام دیو، والی دیوگده از تادیهٔ خراج سرباززد، و بجنگ اردوی سلطانی مانند علاءالدین تهیه گرفت، لذا ملك کافور با اردوی سلطانی ازطریق (مالوه) به ایالت دیوگده تعرض نمود، وبه پیشرفت خود ادامه داد - بالمقابل راجه رام دیو بدفاع پرداخت اما در اثر محاربات منظم قشون شاهی رام دیو عقب نشسته، بتادیهٔ پس و پیش خراج کشور خود، وتاوان جنگ با ملك کافور صلح کرد، وخود راجه با پسران خود بمعیت جنرال فاتح بدهلی آمد، و با سلطان علاءالدین بدادن میثاق فرمان برداری در آینده اطمنان داده ازحضور سلطان علاءالدین عفو و بخطاب (رای رایان) سرا فراز گردیده بصوبداری دیوگده، نیز ابقا شد (۱)

سلطان علاءالدین در اثر حسن انتظام وتشکیل سه صد هزار نیروی منظم نظامی درعهد سلطنت خویش اخیراً، مهاراشتر، ودیگر اطراف دکن را فتح نمود، دران سرزمین بعید امنیت تامه را تامین کرد.

بنا بران است که مولف تاریخ هند اسلامی عهد افغانیه جلد اول، سلطان محمود زابلی را فاتح هند شمالی، وسلطان علاءالدین افغان را فاتح هندوستان جنوبی خوانده است. (۲)

۱- کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گـد ص۴۷-۴۸

۲- تاریخ اسلامی هند عهد افغانیه جلد اول- صفحه (۴۰۳- ۴۰۴)

در قرون ما بعد قبیلهٔ مریته بزمان ملوك ما بعد از هر حیث اهمیت پیدا کرد ، ودر عهد سلاطین متاخر کورگانی از اقصای دکن برخاسته با اردوی گرانی بغرض تشکیل امپراطوری مریته برهند شمالی ریختند واکثر ایالات آن مملکت را احاطه واشغال نمودند، باین منظور مولف کتاب « K-Histry of India » خروج مریته را بنام امپراطوری مریته خوانده است "Rise of the morata empire" » شاه ناتوان مغولی دهلی ازضعف اداره وسیاست صوبهٔ « گجرات » را نیز بمریته داد ، باین حیث نفوذ این قبیله ورایان مقتدر آن در اکثر ایالات هندوستان بخش شد، مریته اززارعین مسلمان وهندو بنام چوتهه (چهاریك) محصول زمین مالیه میگرفتند ، علاوتاً طوریکه قبلا نوشتیم ازقتل، چور و تاراج رعایای بیدفاع هندی نیز خودداری نمیکردند (۱)

رایان مریته درظاهر دهلی واطراف قریب آنرا بنام مروت با شاهان کورگانی هند، وبخشی ازدکن راازقبیل برهان پور، اورنگ آباد و بیجاپور را بسبب مرافقت انگلیس ها، باولاد نظام الملك گذاشته براطراف و نواحی این مواضع نیز سلطهٔ مطلقه خودرا قایم کردند .

بنا بر همین علل بود که شیخ الاسلام هند شاه ولی الله دهلوی ودیگر منورین مسلمان هند وبعضی ازراجه های هند ونیز برای نجات هندوستان از سیطرهٔ مریته بحضور اعلیحضرت احمد شاه درانی عرایض دعوت ارسال کردند، واعلیحضرت موصوف نیز بملاحظه اشتراك مقدرات جمعیت هشت میلیونی پښتونهای اطراف سیند یا هندیها وجهاد با کفار متجاوز و متجاسر دعوت منورین هندی را اجابت نمود بااردوی نسبتاً گرانی بهندوستان مسافرت نمودند ، و فتنه مریته را که شاه ولی الله آنرا درنامهٔ خود اعظم فتنه ها خوانده برای همیشه استیصال نمود گویا نگذاشت مجری تاریخ هند ذریعهٔ فساد قوم خود خواهی مانند مریته بسمت نا معلومی تغییر وتحول نماید.

دراینجا لازم آمد ازابتدای تاسیس امپراطوری مغولیهٔ هند، ماجراجوئی قوم مریته رامرور نموده، وازبرخی حوادث آن یادآوری نمائیم تاموضوع قدری روشن تر عرض اندام کند.

مریته: مریته از اقوامی اند که ازآغاز تشکیل امپراطوری کورگانی هند، دردکن میزیستند، واز بدو تبارز خویش دسته های ماجراجو و بیباکی بشمار

۱- کیمبرج هستری آف اندیا ص٤٠٦-٩٤٤ (١٧٠٧-١٧٦١)

میرفتند، چیزیکه تاریخ هند را از نقطهٔ نگاه قبیله مریته بموضوع علاقمند میگرداند، کشمکش‌ها وزد وخورد ها و یکسلسله گیرو دارهائی است که درطول تاریخ کورگانی هند، از جانب رایان مریته ایجاد گردیده بود، واخیراً پس ازوفات اورنـگـزیـب، نهضت مریته شکل تاسیس یك امپراطوری را بنام مریته درمقابل شاهان کورگانی بوجود آوردند، تا اینکه دامن این فتنه از جانب اعلیحضرت احمدشاه ابدالی، ازصحنه پهن آورهند قهراً برچیده شد.

درعهد امپراطوری جهانگیر شخصی بنام ملك عنبر(امبر)(۱) دردکن برخلاف امپراطور قیام کرد.

ملك عنبر بغرض حصول موفقیت علیه امپراطور هند قوم مریته را که یك نیروی غیر منظم داشته وماجرا جو و بی باکی بودند، درعسکر خود استخدام نمود، و بمحاربات غیرمنظم و گوریلائی برخلاف قوای امپراطوری ادامه داد ـ قبیله مریته طوریکه مورخین انگلیس عقیده دارند(۲) درمواضعیکه استخدام شده سکنا گزیده بتدریج نیرو گرفتند.

درسال ۱۶۱۱ میلادی مریته بنفع ملك عنبر بقشون مان‌سنگه سردار قشون مغل صدماتی وارد آوردند.

درسال ۱۶۲۹ میلادی شاه جهان خود بدکن رفت، وبسال ما بعد آن خواست احمدنگر، گجرات وکولکنده را نیز به امپراطوری دهلی ضمیمه سازد ودرعین زمان مریته هارا بکلی ازمیان بردارد.

درآن هنگام، سردار وراهنمای قوم مریته جادورای نام داشت که درابتدا به شاهنشاه مغل اطاعت داشت ولی متعاقباً سرازاطاعت شاهجهان باز زده به پادشاه احمدنگر متحد گردید، و مومی الیه بالاخر اورا بکشت. (۳)

بعد شاجی بهونسل (Shahjibhansle) داماد، جادورای با طائفهٔ خویش درخدمت شاهجهان داخل شد. ولی دیری نگذشت که ازخدمت شاهجهان برگشته باحکومت بیجاپور، متحدشد، وعلیه امپراطوری مغولیه بطرفداری عمال «دولت آباد» نیزاقداماتی نمود، سپس شاهجی بهونسل مذکور با حکومت بیجاپور مخالفت ورزیده بدان باعث دوباره بخدمت امپراطور پیوست، و همدران عهد،

---

(۱) ملك عنبر از اولاد همان عربها بود که در زمان قدیم برای تجارت بهند آمده دردکن توطن گزیدند واصلاً عرب هندی دکن بود. (۲) کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ۱۵۹ ـ (۳) ـ کیمبرج هستری آف اندیا جلد ٤ ص ۱۸٤

زمان شاهجهان مریقه بردونه و کونکال نیزدست یافتند، و پس از چندی شاهجهان مجبور شد، برای جلوگیری از نیرو، و پیشرفت مریقه ها بقوه متشبث گردد.

در اثنای سال ۱۶۳۶ میلادی که وضعیت قبائل مریقه جدی تر گردید امپراطور یك قوه را بسردار خان زمان برای اشغال مرزهای جنوب و جنوب شرقی احمد نگر، که بقبضهٔ شاجی بود اعزام نمود.

دستهٔ دیگری را تحت قوماندهٔ شایسته خان جانب علاقهٔ های شمال وغرب احمد نگر سوق داد ازین دونفر شایسته خان درحرکات خود موفق گردید، ولی خان زمان خان باشاجی طرف واقع شده اخیر الذکر را بطرف پرنده (Parenda) کشید تا با قوای بیجا پور ملحق شود.

خان زمان شاجی را تعقیب کرد اما همین که شاجی بهیما (Bhima) عبور نموده بحدود بیجا پور رسید بخا نزمان امر داده شد که از تعقیب خصم منصرف شود باین صورت سردار قوای مغولی متوقف گردید.

ولی در ثانی نظر به دستوری که حاصل کرد کولها پور Kalhapur را اشغال نمود، مقامات میراج «"Miraj"» و ریباك "Raybaq" را غارت کرد.

درما بعد قوای مغولیه توانست باهمدستی قوای بیجاپور، شاجی را مجبور به تسلیم نماید، و ناميرده حاضر شد، بخدمت بیجاپور آید، اما ناميرده بعد از چندی قدرت یافته واقطاعی در کارماتیك Carmatic، حاصل کند ودر آنجا حکومت کوچکی تاسیس کرد.

در اثنای زمان شیواجی پسر شاجی که پسانتر در قبائل خود اقتدار، زیادی حاصل کرد، وقدرتی باهم رسانده وروز بروز درقبائل مریقه به نفوذ خود افزود.

درینوقت حکمران بخا پور عادل شاه شاجی را بجرم پسرش گرفتار نمود، اما بعد از چندی اورا دوباره رها کرد تا اینکه در جنوری ۱۶۶٤ میلادی فوت کرد. (۱)

پس از شمولیت شاجی درخدمت بیجاپور ، تا چند سال دیگر خطرات مریقه در مورد امپراطوری مغول موقتاً متوقف گردید- اما همینکه اورنگزیب گولکنده وبیجاپوررا اشغال کرد ،شیواجی Shivaji پسر شاجی در راس قبائل مریقه مقابل امپراطوری اورنگزیب قدعلم کرد، وصدمات مهمی بقوای امپراطوری رسانید. شیواجی بدواً خدمت خودرا به اورنگزیب وانمود کرد، اما جواب درستی نیافت. وهنگامیکه اورنگزیب مصروف فتوحات خود بود ، دفعةً شیواجی بصورت

---

(۱) کیمبرج هسٹری آف اندیا جلد ٤ ص ۲۷۳

ناگهانی، برجونر (Junner) و درغرب احمد نگر برخاك امپراطوری مغول به تجاوز آغاز کرد.

اورنگزیب که ازنتیجهٔ تماس باپدرش شاجی از پیش باین خطر ملتفت بود درهردفعه مقابل شیواجی، تدابیر لازمی گرفت ـ شاهجی پایگاه کوچك خودرا در (پونه) به پسرش شیواجی گذاشت، ولی شیواجی درسن بیست سالگی (تولد ۱۶۲۷ میلادی) راساً ادارهٔ قبائل مریته را بردوش گرفت، وروز بروز براقتدار خود افزود اولین تصادم شیواجی با نیروی امپراطوری مغول، طوریکه قبلاً ذکر رفت درسال ۱۶۵۷ میلادی صورت گرفت ـ پسانتر شیواجی کالیان وبیواندی را اشغال نموده حوزهٔ اقتدار خودرا تاماهد Mahad' وسعت داد.

در ۱۶۵۹ میلادی کونگان Kunkan' جنوبی را بدست آورد، اورنگزیب

درسال ۱۶۶۵ م، جی سنگ را به تنبیه شیواجی بدکن فرستاد، درنتیجه شیواجی مجبور شد بعض ازقلاع متصرفهٔ خودرا به امپراطور گذاشته بصورت موقت مطیع شود باین وسیله شیواجی بدربار مغول چندی سر برد، ولی درسال ۱۶۶۶ میلادی ازآگره گریخته دوباره به پایگاه خود آمد، برای سه سال دیگر حرکتی نکرد، امادرسال ۱۶۷۰ میلادی باز علم مخالفت افراشته قلاع از دست رفتهٔ خود را ازعمال امپراطوری دوباره اشغال ودردکن، مقامات مربوط امپراطوری مغول راغارت کرد، وبرباگلان Baglan' خاندیش Khandesh وبرار Berar حمله نمود، در بعض جاها افسران مغولی رامغلوب نموده چنانکه دلیر خان ومحبت خان بهمین سلسله دربرابر اومغلوب شدند ـ وبهادر خان نیز موفق نشد باوی طرف واقع شده پنجه نرم کند.

(۷۵ ـ ۱۶۷۳ م) این تاریخ نقطهٔ ارتفاع اقتدار شیواجی راتشکیل میدهد.

باین حیث محاربا تیکه ازطرف افسران امپراطوری ازسال ۱۶۷۲ تا ۱۶۷۸ میلادی باشیواجی بعمل آمد نتیجهٔ درستی نداد بلکه در طول همین مدت شیواجی درمدراس ومیسور برخلاف امپراتور فتوحاتی نمود، وبه تعقیب آن دکن رانیز غارت کرد، ولی درمیان جالنا Jalna' واورنگ آباد در مقام ران Ran مست خان جنرال امپراطوری اورا احاطه نموده تلفات مهمی بر شیواجی تحمیل نمود.

شیواجی ازان معرکه بصورت پنهانی فرار نمود وباثرخستگی های زیادیکه ناشی از همین سختی ها بود مریض شد و درسال ۱۶۸۰ میلادی وفات کرد.

پس از شیواجی پسرش شمبوجی در دکن سر اقتدار آمد و به تحت ادارهٔ او قبائل مرہټه همه ساله بغارت وقزاقی نواحی مختلف امپراطوری مغول می پرداختند، اما این فتنه قبائل مرہټه درسال ۱۶۸٤ میلادی باقتل شمبو جی و گرفتاری سر ان مرہټه برای چندی خاموش گردید واورنگزیب بصورت قطع بردکن قبضه کرد.

پسر خورد سال شمبو جی موسوم به شاهو(Shahu) در دربار امپراطور بسر می برد، ولی در میان قبائل مرہټه برادر شمبو جی را جارام(Raga ram) اقتدار را بدست گرفت و در سال ۱۶۷۹ میلادی در گنگی (Gengee) مرکزیت یافت ودرچنین وقتی سرداران مرہټه روی کار آمده دردسری برای امپراطوری مغول فراهم می آوردند. گنگی دودفعه ازطرف قوای امپراطوری درمحاصره کشیده شد تا بالاخره درسال ۱۶۹۸ میلادی راجارام از آنجا بر آمد وقلعه گنگی بدست لشکریان امپراطوری افتاد، ولی همین موضوع همینقدر نتیجه بخشید که جنگ مرہټه بیك جای دیگری انتقال نمود. درطول مدت اینواقعات سرداران دیگر مرہټه بنام ساتتا (Santa) و داهان (Dahan) درهند مغربی بدهشت افگنی مصروف بودند، و برخی ازسرداران مغول را شکست داده اموال زیادی بدست آوردند امابسا نترخانه جنگی های چندی باعث ضعف دولت آنها شده دانا(Dhana) باراجارام متحد شده چندبار باساتتا جنگید تااینکه ساتتا درسال ۱۶۹۷ کشته شد،وراجارام نیزدر ۱۷۰۰ میلادی بمرد، دوپسرش شمبوجی دوم، شیوا جی سوم نامزد سرداری شدند و بالاخر تارابهائی(Tara Bai)ما در شیوا جی سوم توانست پسر خود را جانشین پدر بسازد، درپایان سلطنت اورنگزیب، سال ۱۷۰۵ میلادی مرہټه ها بردکن و بخشی از هندمرکزی بکلی دست یافته وبرای ادارهٔ این خاکها تشکیلات منظمی رویکار آوردند ودرچنین وقتی لشکریان مغول تنها بمدافعه می پرداختند. تکتیك جنگ مرہټه درین عصر مانند سابق بقسم چپاول وغارتگری نبوده بلکه بااعتماد کامل بهرسو تاخت وتاز میکردند وتقریباً مانند لشکر امپراطوری دارای دسته های تفنگدار وفیل های جنگی و توپخانه بوده اند.(۱)

پس از مرگ اورنگزیب در سال ۱۷۰۷ میلادی پسرشمبوجی موسوم بشاهو که بدربار امپراطور بسر می برد، بوطن خود برگشته و بعیث راجای مرہټه درسال ۱۷۰۸ تاجپوشی کرد ودرطول امپراطوری بهادرشاه، گماشتگان

(۱) کیمرج هستری آف اندیا ص۳۰۱ جلد ٤

شاهو باز هم در قلمرو امپراطوری فتنه های برپا میکردند، در سال ۱۷۲۶ مریته ها از طرف قشون مغول در گجرات مغلوب شده آنجا را تخلیه کردند، ولی در سال ۱۷۳۱ میلادی دوباره تحت اداره باجی راو (Bagi Rao) سردار مریته بر گجرات حمله نموده دران داخل شدند، و در سال ۱۷۳۷ قبائلی از مریته بداخل (مالوه) (Malva) راه یافته آنرا غارت کردند، و محمد شاه گورگانی مجبور شد، باجی راو را حکمران مالوه بشناسد، باجی راو که مقام پیشوا را (یك چوکی اداری مریته ومعاون نزدیك راجای مریته) احراز داشته و در سال ۱۷٤۰ مرد.

پس از وی ادارهٔ قبائل مریته ضعیف شده و مغولها کمی قوت پیدا کردند. شاهو، راجای مریته هم مرد آرامی بود ولی درینوقت یك عده سرداران مریته بهر طرف سر اقتدار آمدند، و از آنجمله ملهار راو هولکر (Malhar Raoholker) ادارهٔ حکومت را از ماهشوار (Maheshwar) برخاک‌های که تا مدت زیادی اولاد آن بران حکومت میکردند، بدست گرفت، و حکومت گاند (Gand) بدست راگوجی بهوسل (Raghagi Bhosle) افتاد، و نامبرده در سال ۱۷٤۲ ذریعه یکدسته قوای اعزامی بنگال را نیز از متصرفات امپراطوری مغول بدست آورد.

شاهو (Shahu) در سال ۱۷٤۹ مرد، و پس از مرگ او اقتدار راجه گان مریته کمتر شده رفت، وهمهٔ آنها بازیچهٔ دست پیشوا، که تمام امور را آزادانه خود اجرا میکرد، قرار گرفتند - پس از شاهو، رام راجا که او را به پسر بودن شاهو منسوب میکردند، به راجه گی رسید، در سال ۱۷۷۷ بمرد.

پس از وی پسر خوانده اش موسوم به شاهوی کوچك، راجهٔ مریته شد و تا سال ۱۸۱۰ بالای قبائل خود حکمرانی میکرد.

در طول این زد و خورد سرداران مریته، نادر شاه افشار، درسال ۱۷٤۷ وبعقیده مدون کتاب کیمبرج هستری آف اندیا، احمد شاه درانی بالیسی اشغال و تخریب قوای مخالف آئین اسلام را در هند پیش گرفت، واودر سال ۱۷٤۸ و ۱۷٤۹ مسافرتهای به پنجاب نمود.

در سال ۱۷۵۱ صفدر جنگ نواب اوده (Oudh) ملهار راو هولکر را از مالوه، و جی سندهیا (Jay-Sindia) را از نارنول (Narnal) و سورجمل جات را (SaraJ mal) به کومك خود خواست تا در مقابل

افغانهای بنگش که اوده را اشغال واله آباد ولکهنو را تاراج نموده بودند، تقویه نماید.

اردوی مریته افغانها را، از روهیلکند (Rohil khand) در سال ۱۷۵۱، اخراج نمودند، ودر پاداش این خدمت نصف قلمرو بنگش را حاصل کردند، وآنرا تافتح پانی پت، در ۱۷۶۱ محافظه نمودند. این نخستین تجاوز مریته بود که بخاکهای ماورای جمنا، نمودند.

در سال ۱۷۵۲، احمد شاه درانی برای مرتبهٔ سوم به پنجاب مسافرت نمود، به تعقیب آن خانه جنگیهائی درداخل دهلی، مرکز امپراطوری مغول بعمل آمد که ملهار راو هولکر دران سهم داشت و در نتیجه آن عالمگیر ثانی روی کار آمد، ولی سهم مریته باز هم دروا قعات دهلی موجود بود، در نتیجه جی سینه هیا کشته شد، در اکتوبر، سال ۱۷۵۶، احمد شاه باز به پنجاب آمد و در ماه جنوری سال آینده آن بدهلی داخل شد، وآنرا فتح نمود.

دو ماه بعد شهر مترا (Mattra) را فتح کرد، احمد شاه نجیب خان را در دهلی، وتیمور شاه پسر خودرا در لاهور گذاشته بوطن مراجعت کرد. ولی بمجرد عزیمت اعلیحضرت احمد شاه، غازی الدین باز از مریته ها استمداد جست و در سال ۱۷۵۸ لشکری از مریته بسرداری، راگونات راو (Raghunath Rao) پنجاب راجسورانه اشغال نموده، وتیمور شاه را ازلاهور کشیدند. قدرت مریته درین هنگام درعروج بود وسرحدات اشغال آنها درشمال تاسند، وکوهای همالیه، وسعت یافته بود ودرجنوب تقریباً تااقصای هندمیرسید.

سرزمین های که درهند تحت سیطرهٔ مریته در آمده بود. اهالی آن مجبور بودند برای مریته خراج یاچوتهٔ بدهند ودر ینوقت تمام اقتدار مریته در دست پیشوا، در آمده راجای آن محض بازیچهٔ دستاو قرارداشت(۱) مسلمانان وسکها از مریته نفرت دارند، لذا اردوی ابدالی احمد شاه، اسباب اضمحلال مریته را فراهم آورد(این بعقیدهٔ مورخ انگلیس است).

درسال ۱۷۵۸ اردوی مریته ازلاهور مراجعت کرد، صرف درتحت ادارهٔ سبوجی سندهیا (Sabaji Sindia) ساخلوئی ازخود درلاهور گذاشتند.

احمدشاه ابدالی که ازتجاوزات واقدمات اخیر مریته نهایت غضبناك بود بیك سوق الجیشی بزرگ اقدام کرد ودر سال ۱۷۵۹ ازسند عبور نمود، سبوجی

۱- کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ٤١٦ بحواله الفنستون.

سندهیا، را ازلاهور پیش انداخته تا به دهلی تعقیب نمود، و کشته شدن غازی الدین (۱) سبب شد که حرکات خود را بسرعت دوام بدهد.

احمد شاه درانی درماه جنوری سال ۱۷۶۰ در موضع ده میلی شمال دهلی نیروی بزرگ مریته را مغلوب ودتاجی سندهیا را بقتل رسانید.

جنکوجی سندهیا (Jankoji Sindia) ابن عم بالاجی با بقیه قوا به را جپوتانه گریخت تا درآنجا باملهار راوهولکر متحد شود، ولی بتاریخ چهارم مارچ سال ۱۷۶۰ یکی از جنرال های اردوی احمدشاه، سردار جانخان پس از یک حرکت سریع درجوار سکندره، باهولکر روبرو شده ودریك محاربه کوتاه ضربهٔ سختی برقدرت مریته وارد آورد. (۲)

(۱۰) درموضوع سفرششم احمدشاه بهند وحوادث آندیار

درنامه فرخندهٔ خویش اعلیحضرت احمد شاه چنین نوشته اند:

خبر رسید که کفار یعنی (مریته) باافواج بیکران بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد که پایتخت هندوستان است آمده اند ومسلمانان رااز گاوکشی وبانگ نماز باز داشته وانواع اذیت واضرار میرسانند .. الخ دراینجالازم می آید، راجع بهمان علل واسبابیکه به جهة آن احمد شاه به تهیهٔ سفر بری نسبتهٔ مهم قشونی برای دفعه ششم جانب هند، اقدام کرده اند، یك تبصرهٔ مختصری تحت عنوان بالانگاشته آید تا بواعث سفر بری بزرگتر از پیشتر اعلیحضرت آشکار گردد- وهم بدفع بعضی ازهمان اعتراضات برخی از مورخین بیگانه ومغرض ضمناً جواب گفته آید که ازبی خبری یااسباب دیگر، حرکات اعلیحضرت احمدشاه را نوعی ازتعبیرات خلاف واقع کرده اند ویامی نمایند -اینك درین موضوع بتوضیح مطلب پرداخته آمده است:

مؤرخین بیگانه را روبهمرفته عقیده برین است که احمدشاه ابدالی قبل ازجلوس براریکهٔ پادشاهی افغانستان چندین دفعه بکشور هند مسافرت کرده واز اوضاع هند مخصوصاً بعد ازحملهٔ «نادرشاه افشار» اطلاعات کافی داشته ومیدانست که دراثر بی اعتنائی حکومت مرکزی دهلی ورقابت امراء دولت

۱- غازی الدین مورخ انگلیس شاید مراد از (عزیز الدین) شاه کورگانی باشد، نه غازی الدین پسروزیردهلی، زیرا شاه کورگانی کشته شد، نه غازی الدین مذکور (۲)- کیمبرج هستری آف اندیا جلد ٤ ص ٤١٩

کورگانی که بنا بر غالب خلاف منافع عامه بساز شهادت میزنند، چه نتائجی بحال توده وادارهٔ مرکزی بار آورده ومیآرد؟ وتجزیه طلبی راجه گان طوائف مریته، جات، راجپوت وسکهه ازچه قبیل؟ و راجع بسلب اقتدار حکومت کورگانی هند، ذریعهٔ راه انداختن چنین اوضاع چه رولی در آنمورد بازی میکنند؟؟؟

بهرحال وقتی اعلیحضرت احمد شاه درانی، بسریر سلطنت افغانستان متمکن شدند، بتکرار به سمع شاها نه رسانیدند که درجوار افغانستان بمملکت پهن آور هند مغولیه امرای جاه طلب از داخل رژیم پادشاهی هندوستان، وروسای طوائف الملوکی از ضعف اداره شاه وامرای حکومت کورگانی استفادهٔ سوء نموده علاوه بر وسعت تشکیلات ایالتی وغصب اراضی ومربوطات یکدیگر، بهر گونه غارتگری حتی خونریزی دست میزنند-اوضاع داخلی آنمملکت همسایه وهمدین وهم نژاد افغانستان روز بروز از بد بدتر شده میرود- وبقسمیکه مورخین اروپائی نیز آن اوضاع را تائید نموده حتی در کتاب کیمبرج هستری آف اندیا، آن حوادث را بنام امپراطوری مریته: Rise of the Maratho Empire ضبط کرده اند(۱) که در اثر آن قبائل بزرگ ومهم پښتون از قبیل روهیله-خټك، درانی، غلجائی، یوسف زائی، مهمند، غورغشتی، گنده پور، لودی، بنوڅی وغیره (تقریباً ده ملیون نفوس) نیز با خطر استعمار اجنبی مواجه وآتش فتنه بمرزهای پښتون نشین نزدیك ونزدیکتر شده میرود.....دراینجا چند سطری از فجائع مریته علیه مردمان بیدفاع هندی، بیمورد نبوده ذیلاً تذکرداده آمد:

مریته، بعد از اشغال صوبه «مالوه» (قرار تحریر منورین هندی) که از حیث آبادی وکثرت محصولات زراعتی درتمام هند مقام بلندی دارد، بحرص وغرور خود افزوده با نواع ظلم وتجاوزات خود اقدام میکنند، وخود مورخین گویند: (مریته نیتی دارند که بهرجا دست یابند، وجوه معاش تمام خلق خدا را جانب خود می کشند، زمینداری مقصد می، وعمل پتوارگری را هم باقدمین نگذاشته اساس کاروارثان اصلی را از بیخ وبن-بر کندند، وبنیاد دخل وملکیت خود را قایم مینمایندوعلاوه بر مولف

1- The Cambrige History of India-IV-P: ۳۹۶ (۱۷۰۷-۱۷۶۱)

۲-سیرالمتاخرین طباطبائی ص ۱۶۵-لکچر شعبهٔ تاریخ یونیورستی علی گد ۱۶۷

3- Fall of the Mughol Empire-Vol I, P: 87

سیر المتاخرین که همیشه از ظلم مریته مینا لد گنگا رام شاعر مشهور بنگال می نویسد:

«مریته از قصبات بردهات ومردم آن می تازند، برخی را چشم می کشند، وعدهٔ را گوش وبینی ودستها می برند بخانه ها آتش میزنند، بعضی از رعایا را قتل میکنند، وزنان خوشگل را باخود بسته کرده بزور می برند، وبا آنها.. می نمایند، ازین رویهٔ ناروای آنان زنان شریف (از بربادی عصمت اوشان) فریاد می کشند، چور وغارت (مریته) که بهر طرف جاری است. (۱)

از مورخین پرتگالی نیز اعمال چشم کشیدن گوش و بینی بریدن مردم مریته رادر هند تائید کرده اند. (۲)

یکنفر بنهٔت مشهور بنگالی (دنی شوروریا پتی) درسال ۱۷۴۴ میلادی راجع بمظالم وهنگامه های مریته بیانات داده وبلهجهٔ تند، از رویه های آنان صحبت می کند، توضیحات اوسخت درد انگیز ست. (۳)

از همه مهمتر، درخلال چنین احوال، فیصله مقدرات آیندهٔ قبائل بزرگ پښتون که عدهٔ بداخل هند (روهیلکند) وقسمتی در سواحل سند، از باشند گان قدیم آن کشورند، وهیرودوت مورخ یونانی قبل از حملهٔ اسکندرمقدونی در اطراف رود بار سند، آنان رادیده واز اسلحه ولباس وشئون حیاتی ایشان صحبت کرده است ومستشرقین آنمردم را که هیرودوت از آنها سخن میراند با پښتونهای امروز تطبیق داده اند. این همه افکار احمد شاه راهمیشه بخود جلب میکرد، وبچشم میدید، (وبعقیدهٔ مورخین از اوضاع هند، معلومات داشت) که حکومت مغولیه دهلی از تسلط براوضاع قاصر است وآیندهٔ همین قبائل ده میلیونی پښتونها با پیش آمد ادعای امپراطوری مریته مجهول وتاریك بوده است ـ وبایدنا گفته نماند که فتنه وانرشی مریته درهمان عهد بحرانی ازهمان نوع فتنه ها بود که اگر بدفع همان مظالم وحوادث جد؟ پرداخته نمی شد، امکان داشت جنگ خونین وبزرگتری در آسیاراه اندازد که عالمی درآن آتش دربگیرد ـ بملاحظه همان حوادث احمدشاه باخود فیصله کرد که مسئلهٔ هندوومسلمان هند بنظر سطحی نگریسته نشود چنانکه تاهمین مسافرت دفعهٔ شش اعلیحضرت موصوف از سال (۱۱۶۱ تا ۱۱۷۳ هجری) تقریباً شش دفعه ازقندهار جانب هند نهضت فرمودند ودر هر

---

(1) Fall of the Mughal Empire, Vol-I :'P: 87

2-Zissu Rlercur, partaguses, Maratas, P: 490

۳ ـ لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گڈه تالیف پروفیسر خلیق احمد نظامی ایم ـ ال ـ بی. ص ۱۲۸

دفعه باصلاح اوضاع اجتماعی پښتونها و چاره جوئیها برای تعلیم و تربیه و تشکیلات ملی و قومی آنان، بخصوص تنبیه یکمشت تجزیه طلبان مغرض و جاه طلب و برخی صوبداران نمك بحرام دولت کورگانی هند (که نسبت بشاهان و اولیای نعمت خویش جسارتها ورزیده و می‌ورزیدند) اقداماتی مقدماتی هم نمودند، برای دفع الوقت بعد از سرانجام امور و قیام امن و تنبیه مغرضین هندی واپس از هند به افغانستان مراجعت می نمودند.

اما بدلیل وقوع حوادث بزرگتر از آنچه ذکر شد از قبیل تجاوز مرېټه بجان و مال و سرزمین حکمرانی شهزاده تیمور، حکمرانی قانونی پنجاب، ملتان، کشمیر و سند و ضبط مال، اسلحه قوای کوچك پښتونها در آن دیار و تاخت و تاز سرزمین پنجاب و جالندر تا حدود دیرهٔ غازیخان و محاصرهٔ نواب نجیب الدوله سپاه سالار پښتون دهلی در (سکرتال) و مطلق العنانی و راه انداختن قتل و غارت را یانجاه طلب مرېټه و تشکیلات امپراطوری ایشان درهند و جمع آوری اردوها و توپخانه بزرگ و تجاوزات آنها از دکن بهندوستان شمال مغربی وغیره وغیره از حوادثی نبود که احمدشاه آنهارا نادیده تلقی کرده و بدفع یا اصلاح آن فتنه عظیم اقدامات کافی نمیکردند. رویهم رفته این مسافرت احمدشاه بهند که مورخین هندی آنرا سفر ششم او ضبط و تلقی کرده اند از دیگر مسافرتهای اعلیحضرت بکلی مغایرت دارد و باید توضیح کرد که با صرف نظر از بعض علل وقتی و سیاسی دیگر این نهضت احمدشاه اساساً بنا بر دو سبب مهم موقوع پیوست بدینقرار:

اول: رسیدن عرایض و دعوتنامه های منورین هندی و امراء افغان از قبیل نامه‌های شاه ولی الله دهلوی محدث مشهور که در آن مملکت حیثیت شیخ الاسلامی داشته و دارای هزاران نفر شاگرد مرید و اخلاصمند بودند علاوتاً نجیب الدوله و دیگر اعیان افاغنه و قرار توضیح کتاب تاریخ لکچر مسلم یونیورستی علیگڈه، بحوالهٔ (فرحت الناظرین) عالمگیر ثانی نیز ذریعه نجیب الدوله خواهش کرده بود که بیاری رعایای هندی و دفع طغیان مرېټه قبول زحمت فرموده بهند تشریف بیاورند. (۱)

ثانیاً: بدفع همان وهن و جسارت نیروهای مرېټه که علیه شهزاده تیمور هنگام

---

(۱) این دعوتنامه ها جنساً موجود و به کتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علیگڈ عبارت ضبط شده قبلاً ازان جسته جسته اقتباسهار فته است.

نائب الحکومگی او در پنجاب کشمیر و ملتان هجوم آورده و موجب خسارهٔ عظیم مالی شده بودند.(۱)

از آنجمله اشارهٔ بمادهٔ اول منور ین هندی در عرایض خویش پوست کنده چنین نوشته اند :

«حکومت مغولیه از تسلط براوضاع عاجزاست ورعایای مسلم و هندو برعلاوه برشیوع فقر و فاقه که ازغارتگریهای مرېټه عائد شده، بانواع فشار و مظالم روسای مغرور مرېټه دچار و درحال دمار و تباهی گیر آمده اند اوضاع روز بروز از بد بدتر شده جانب تباهی میرود، چون آینده وطن خود را دگرگون می بینم لذا برای نجات آبرو، ثقافهٔ هزار ساله وابقای موجودیت ملی خویش از آنحضرت دادرسی وداوری میخواهیم.

این کیفیت را برهان خان شاعر ملی پښتون پشاور دریك قصیدهٔ شیوای خویش طور واقع رسم کرده است، از نوشتن نشیدهٔ پښتوی برهانخان که در مجلهٔ کابل ۳۰ سال پیش ضبط شده بسبب ضیق مقام معذرت میخواهم.

شاه ولی الله در نامهٔ دوم خود باین جملات بحضور اعلیحضرت احمدشاه ابدالی بعرض میرسانند :

«بران حضرت فرض است قصد هندوستان کردن ما بندگان الهی، رسول خدارا شفیع میآریم و بنام خدای عزوجل سوال میکنیم: که همت والا نهمت را بغرض جهاد کفار این نواحی معطوف نمایند، زیرا درین زمان پادشاهی که قادر بدفع لشکر ظالم باشد غیراز ملازمان آنحضرت موجود نیست و سلطنت دهلی لعب صبیان گشته است» هکذا نواب شجاع الدوله برسول بهاو ظلم لشکر مرېټه ودعوت احمدشاه را بنام مردم هندواضح ابرازداشته گوید :

خلق خدا شاه ابدالی را بمنت از ولایتش طلب کرد و صدمات اورا از مضرات مرېټه سهل انگاشته اند.(۲)

در چنین صورت هرگاه احمد شاه درمقابل عرض وداد وجواب نامه های روسای تودهٔ هندی اغماض میکرد نه آیا احوال (۸ تا ۱۰ ملیون) پښتون مقیم روهیلکند وسواحل اباسند، درکیف جریان مظالم مرېټه بکجا میکشید ؟

والحاصل احمد شاه از مطالعهٔ عرائض منور ین هندی که بد بختی تقریباً یکصد ملیون مسلمان آندیار را تمثیل میداد سخت متاثر گردیدند، و بعد

۱- ماهیت تعرض داتاجی سندهیا، و آدینه بیگ را از روی یادداشتهای مورخین قبلاً نوشته ایم. (۲) لوی احمد شاه - تاریخ سلطانی- سیر المتاخرین ج ۳ ص ۹۰۹- خزانه عامره ص ۱۰۱-۱۰۲ و کتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علیگد تالیف پروفیسر خلیق احمد نظامی ایم - ای ال، ال، بی.

از فکر ومداقة، به تدارکات سفر بری وجمع آوری قوای ملی و عسکری پښتون فرمان دادند، احضارات مهم اردوی همایون بزودی تکمیل شد و با وائل سال ۱۱۷۲ هجری از قندهار جانب هند نهضت فرمودند- درین سفر نخست به تنبیه ناصر خان بلوچ همکار و صاحب منصب رشید خود که دم از استقلال میزد پرداختند و درنتیجهٔ دو جنگ خونین در مستونګ و قلات بلوچ، آن سردار نامی بهر بی خود تسلیم و عفو شد.

نهضت اعلیحضرت ابدالی هم بعقیدهٔ استاد حبیبی در کتاب لوی احمد شاه بابا (۱) ازراه درهٔ بولان بسمند، وازانجا به پنجاب گذشتند، اما نویسندگان تاریخ سلطانی - سیرالمتاخرین وخزانه عامره هرسه نوشته اند که موکب اعلیحضرت احمد شاه از طریق کابل و پشاور حرکت فرموده ازرود باراباسندعبور نموده به پنجاب مواصلت نمودند (۲) حوادث مربوط باین سفر بری لوی احمد شاه در تعلیقات این اثر قدر مفصلتر مطالعه شود در پنجاب با وضاع و شورش هند بعد از عزیمت شهزاده تیمور از پنجاب جانب قندهار، اشاره میرود:

شورش هند

وقتی شهزاده تیمورو سردارجانخان ازلاهور بقندهاررفتند، آدینه بیگ سردار متمرد پنجابی واردوی بزرگ مریته به معسکر شهزاده ریخته بقیه قوای افغان را بیرحمانه قتل وغارت نمودند وعدهٔ از افراد عسکری افغان را یان مریته از آنجا به امرت سر بردند، در آنجا با فضیحت همان حوضی را که احمد شاه بالای متمردین پرکرده بود دوباره ذریعهٔ این اسیران بد بخت پاك کردند، سپس تا پتیل نامی را باچند هزار سوار مامور حفظ سواحل سیند ساخته بدون در نظر گرفتن نتیجهٔ عملی خویش از دیرهٔ غازیخان تا ملتان وآب جمنارا آدینه بیگ و راپان مریته در قبضهٔ غاصبانهٔ خود در آوردند. راپان مریته لاهوررا بآدینه بیگ دادند وسالانه هفتاد وپنج لك روپیه را بروی قلنگ گذاشتند که همه ساله پیشکش کند، سران مریته مثلیکه ازعاقبت عمل خود شان متحسس بودند، لذا خود را از پنجاب بشاهجهان آباد کشیدند و جنگوراورا که برای تسخیراجمیر مقرر

---

(۱) تاریخ لوی احمد شاه تالیف استاد حبیبی (مقدمه) (۲) تاریخ سلطانی ص ۱۴۵ - سیرالمتاخرین ج ۳ ص ۹۰۹ - خزانه عامره ص ۱۰۱ -۱۰۲

کرده بودند، از آنجا واپس کرده با قامهٔ دهلی گماشتند و دیگران با کرو فر جانب دکن رفتند - با این حرکات خویش آدینه بیگ وسرداران مریته شورش عظیمی در تمام مملکت شمال مغربی هندراه اندا ختند، وآدینه بیگ که یکتن از سران پنجاب بود، بوطن خود مرتکب خیانت گردید، زیرا دکن در کجا ولاهور وپنجاب بکجا ست - مریته دکن بجزیك دورهٔ مختصر اورنگزیب که بیکنوعی با هند سروکاری پیدا کردند، دیگراز مملکت شمال مغربی جدا پنج سلطنت علیحده در دکن حکمرانی میکردند، وقتی قلم در دست اغیار با شد لابد می نویسند: (Rise of the maratha Empire) (۱) این بعقیدهٔ مولف کیمبرج هستری آفاند یاست، که شورش وغارتگری یکمشت مردم غوغا را بنام امپرا طوری یاد میکنند، آیا چشم و گوش ودست و بینی برید ن رعایا ازسامان امپراطور یست؟ وامپرا طور بر اصل که دردهلی نشسته بود، چرا باین زودی ازحقوق خویش مسکوت عنه گذاشته است؟

بهر حال اگر برایان شورش طلب مریته اسم امپراطوری داده میشود، اعلیحضرت احمد شاه درانی که وارث بیست ونه نفر سلاطین با لاستقلال افغان درهندشناخته میشود، حق داشت بدفع غارتگری ونجات مسلمانان هندی وپشتونهای مادون ومآوراي سیند اقدام جدی بنماید ودعوت منورین تودهٔ هندی را بی جواب نگذارند.

بهر حال بعداز مراجعت شهزاده تیمور وسردار جانخان از پنجاب بقندهار در هند شورش عظیمی راه انداخته شد(۲) وداتاجی سندهیا باتفاق غازی الدینخان که قبلاً ازسر دارجانخان گریخته بود با قصد سوئی که بشاه «محمد عالمگیر» ووزیرش نظام الدوله نمودند، نجیب الدوله رادر (سکرتال) محاصره کردند وآدینه بیگ به نمایندگی مریته در پنجاب مصروف فساد بود وبعداز مرگ آدینه بیگ جنگور اولاهور ودوآبه وسرهند رامیان سرداران مریته وبیوهٔ آدینه بیگ قسمت کرد - وساباتام سردار مریته که والی لاهور بود خود درلاهور حکمرانی میکرد وبر سواحل سند فوج قوی گماشت تا ازعبور اردوی احمدشاه جداً ممانعت کنند، درحالیکه در تمام هند هنگامهٔ فساد برپا و قتل وغارت جریان داشت (۳)

(۱) تاریخ هندمدونه یونیورستی کیمبرج.

(۲) سراج التواریخ جلداول ص۱۹ - ۲۰ (۳) تاریخ سلطانی وتاریخ یونیورستی علیگد، موسوم به لکچر شعبهٔ تاریخ.

عبور اعلیحضرت احمدشاه از سند و، بدو، بدو مریته وسرعت حرکات ابدالی

معرکهٔ بانی پت را ازسه نقطه نگاه باید سنجید :

اول- مورخین انگلیس می نویسند(۱) چون احمد شاه ابدالی از تجاوزات اخیرمریته نهایت غضبناك بود، لذا بغرض تنبیه خصم بی باك بیك سوق الجیشی بزرگتری اقدام نموده درسال ۱۷۵۹ میلادی ازسند عبور نمود وشیواجی سندهیا (ساباجی) را از لاهور پیش انداخته بشدت تعقیب نمود .

شاه ابدالی تیمورشاه وسردارجانخان را مقدمة الجیش ساخته وخود ازعقب باسپاه داخل لاهور گردید، درلاهور سرداران افغان امثال حافظ رحمت خان، عنایت خان وپسرش، ودوندی خان روهیله، وديگراعیان شرفیاب حضور گردیده بخدمت شهزاده تیمور راهنمونی شدند- اینها با لشکر روهیلکند، بسنگرهای مریته که درنزدیك (گنچپوره) واقع بود خودرارسانیده درکنار جمنا جنگ سختی را راه انداختند ،چون قوای این سرداران عبارت ازقوای پیاده روهیله بودند، ازصدمات سواره نظام مریته بزودی بتنگ آمدند، اما ازغیرت اظهار نمیکردند احمدشاه ازاحوال آگاه شد، فوراً یکمفرزهٔ سوار را بامداد آنان سوق داد وخود نیز بسرعت ازعقب رسیده اوضاع خصم را بخود مدلل ساخته ازیکطرف بجنگ شهنگ فرمان داد، وازطرف دیگر چهار هزار نفر از دستهٔ غلامان را امر کرد که ازجمنا عبور کرده ازعقب سنگر خصم بآتشباری پرداختند .

بقول نویسندهٔ تاریخ سلطانی درا ثنای اشتداد محاربه تا پتیل کشته شد وجنگو را زخم برداشته با بقیة السیف قوای مریته ازمیدان فرار کردند(۲) عماد الملك غازی الدینخان که ازشیوهٔ نمك بحرامی عالمگیر ثانی وانتظام- الملك وزیراو را کشته بود، از دهلی فرار نموده نزد سورجمل جات در(کمپور) پناه برد- طباطبائی مولف سیرالمتاخرین نوشته است:

وقتی خبرحرکت احمدشاه ازلاهور، دردهلی رسید، دتا بافوج خودکه درآنوقت هشت هزارسوار باا و بود مقابل احمدشاه حرکت کرد، احمدشاه بعد ازحرکت ازلاهور فهمیدکه بسبب تردد افواج مریته آذوقه درراه کمتر است لذا ازجمنا گذشته در(انتربید) داخل شد(۳) «این سرزمین عبارت ازحوزهٔ بین جمنا وگنگا میباشد»

۱- کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ٤١٦ و دیگر صفحات

۲- تاریخ سلطانی ص ۱۳٦

۳- سیرالمتاخرین تالیف منشی غلام حسین طباطبائی جلد ۳ ص ۱۱۰

سعدالله خان و نجیب الدوله، واحمدخان بنگش، وحافظ رحمت خان ودوندی خان که ملك آنها درمبداء (انتربید) واقع شده بحضوراحمدشاه رسیده، بنوازش شاهانه نائل آمدند، احمدشاه ازراه انتربید وباقی اردوی همایون را امر کرد ازراه متعارف حرکت نموده برای جنگ دتا تعبیه بگیرند دتا چون بحوالی سرهند رسید با مفرزه قراولی ابدالی مقابل آمد، ودرانیان بحرکات سریع قوای مریته را عقب زد، ودتا جنگ کرده بجانب شاهجهان آباد، رجعت قهقرائی نمود، چون بمیدان باولی رسید (جوار شاهجهان آباد) احمدشاه دوباره ازرود جمنا عبور نمود باقشون قراولی خود ملحق و بجنگ دتا فرمان داد، اردوی درانی اطراف قوای خصم را گرفته احاطه نمود، جنگ عظیمی درگرفت. چون دتا درا ثنای جنگ از فتح خود مایوس شد، جنگورا و برادرزادهٔ خود راجانب دکن فرستاد تاخبرحادثه را بقوم برسانند، وخود باسائرقوای مریته از اسپها پیاده شده بجنگ ادامه دادند سپاه افغان باحملات متوالی دمار ازنهاد خصم برآورده تانفر اخیر بقتل رسیدند.

این فتح چون درجمادی الثانی ۱۱۷۳ هجری حاصل آمد آزاد بلگرامی فی تاریخ آنرا چنین یافته است :

کرد سلطان عصر درانی	قتل دتا، به تیغ دشمن گاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد	«نصرت پادشاه عالیجاه» (۱۱۷۳ ه)

احمدشاه بعد از فیصله دتا، بتعقیب جنگو، پرداخت ودرآن روز (۱۵) کروه راه باشنه کوب رفته متصل سرای (علی وردی) دم گرفت بازسوار شده تا (نارنول) عنان باز نکشید. چون هولکر از قتل دتا خبر شد، ازسکندره نزد سورجمل جات رفته معاونت خواست، او جواب داد که من در جنگ میدان با فوج درانی بر نمی آیم، هولکر ناکام برگشت ودرآن ایام قشون افغان خزانه وآذوقه را جمع کرده از انتربید به اسکندره (۲۰) کروهی دهلی رسیدند، هولکر برخزانه وآذوقه آنان حمله کرد و کمی ازآن بدست هولکر افتاد، مابقی را افغانها بماورای گنگا برده حفظ نمودند، احمد شاه ازین جسارت هولکر سخت برافروخته شده، شاه پسند خان وقلندرخان درانی رابا پانزده هزارسوار برسرهولکر فرستاد این فوج ازموضع نارنول، تاشاهجهان آباد، هفتاد کروه فاصله رادریکشبانه روز پیموده، روز دردهلی و نیم شب ازآنجا نهرجمنارا عبور نمود سپیده دم به (اسکندره) رسیده برقوای هولکر ریختند، هولکر باسه صدنفر پشت اسپان برهنه پریده گریخت واردوی او باتمام اموال واثقال ازجانب سپاه ابدالی غارت شد (۱) احمد شاه ازنارنول بشاهجهان آباد حرکت نمود دراسکندره (چهاونی) کرد (ییلاق را

---

(۱) ـ خزانهٔ عامره تالیف بلگرامی ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵

باصطلاح هندی چهاونی گویند)(۱) چون خبر قتل دتا، وشکست های با خسارهٔ فوج هولکر بدکن مریته واصل شد، پیشوا عمزادهٔ بالاجی راو، با سرداران نامی واردوی آزموده وتوپخانهٔ سنگین (فرنگ) بعزم استدراك اوضاع ازدکن عازم هندگردیده باطراف اکبرآباد واصل شدند، سورجمل ذریعهٔ هولکر وجنگو نزد بهاو آمد وغازالدین نیز باردوی بهاو پیوست بهاو برین قرار داد که فعلا بسبب طغیان عبوراز جمنا میسر نیست به تسخیر شاهجهان آباد همت گماشت ومحافظین قلعهٔ یعقوب علیخان بامیزائی بایکمغرزه کوچك افغان ومغل بودند که باسختر ین وجهی از قلعه مدافعه کردند وچندین دفعه هجوم فوج بهاو را ازدرو دیوار و برجها عقب زده خسارهٔ خجالت آوری بردکنیان تحمیل نمودند، اخیراً چون رسیدن امداد شاه بسبب حائل بودن جمنا امکان نداشت، یعقوب علیخان با شروط مناسب، قلعه را به بهاو، سپرده خود با نفر قلیل خویش ذریعهٔ کشتی ها از جمنا گذشته، به اردوی احمد شاه پیوست، و بهاو به ۱۹ ذیحجه سال ۱۱۷۳ هجری برقلعه شاهجهان آباد دست یافته حرم سرای شاهی با تمام سامان سلطنت مغولیه بتصرف بهاو درآمد، او قلعه را بناز و شنکر برهمن سپرده، سامان قلعه وظروف وادوات مزارات مسلمین را بغارت برد.

طبا طبائی نوشته است: چون بهاو از غارت مزارات و قلعه شاهجهان آباد فارغ شد، بقلت خوراکه انسانی و حیوانی دچار آمده بغارت اموال رعایای اطراف اقدام کرد، ودر اثنای چور و تاراج دهات از هیچگونه قساوتها دریغ نکرد، درعین زمان «محی السنه کورگانی» را از پادشاهی معزول نموده میرزا جوان بخت پسر شاه عالم که احمد شاه کورگانی پدرش در بنگاله و عظیم آباد در ستیز و آویز بود، در شاهجهان آباد برتخت نشاند وشجاع الدوله را باین سیاست بوزارت او انتخاب کرد، که شاه ابدالی بروی بدگمان شود، وسنگ تفرقه را در میان ایشان انداخته باشد.(۲)

بهاو اردوی خویش را به ۲۹ صفر ۱۱۷٤ هجری حرکت داده بکنجپوره که در آنجا عبدالصمد خان محمدزایی، وقطب خان روهیله ونجابت خان حکمرانی داشتند وبما ورای جمنا بعسکر احمد شاه درانی آذوقه میرسانیدند

---

(۱) ییلاق وقشلاق دو اصطلاح ترکی است که بمعنی صیفیه وشتائیه باشد وچهاونی که اصطلاح هندی است بمعنی گذشتاندن موسم بارانی یه شگال باشد.

(۲) سیر المتاخرین جلد ۳ ص - ۹۱۲ - ۹۱۳

وارد وگنجپوره را در محاصره گرفت ، چون توپخانه قوی باخود داشت گنجپوره را فتح نموده ، امرای افغان دراثنای دفاع بدرجهٔ شهادت رسیدند .

اعلیحضرت احمد شاه ، از استماع این خبر سخت متاثر گردید وبا وجود اینکه جمنا گذر نمیداد ولی اردوی منصور شاهی براهنمونی شجاع الدوله به ۱۸ ربیع الاول سال ۱۱۷۴ هجری از گذرتاك با اموال واثقال ، عبور نمودند ، بهاو از استماع این خبر بهراس افتاد واز گنجپوره که عازم سر هند بود، باچهل هزارسوار رخت ادبار به (پانی پت) کشید ، ملهار هولکر ، شمشیر را وبهادر ، برادر بالاجی و بسواس پسر بالاجی که رئیس کل بود وابراهیم خان گاردی ، هر سردار با اردوی خویش بمیدان پانی پت محاذ گرفتند ، اما باتمام این ازدحام و لشکر ها وتوپخانهٔ سنگین باز هم مریته خودرا حریف میدان قشون احمدشاهی نمیدید ، لذا در شمال پانی پت ، ازتوپخانه خود سنگری ازخاك وریگ بدور اردوی خویش حصار آهنین وآتشین ساخته ، منتظر ورود احمدشاه نشستند .

اردوی پښتون نیز به ۲۱ ربیع الاول سال ۱۱۷۴ هجری سه روز بعد از مریته بمیدان پانی پت ، مقابل سنگر مریته فرود آمد .

متصل ورود ، اردوی احمد شاه جنگهای قراولی به توپ و تفنگ شمشیر ونیزه ، بان و تیر وکمان دربین دو حریف آغاز گردید وهرروز خلق زیادی از مریته رهسپار وادی عدم میگردیدند . (۱)

اعلیحضرت احمدشاه بقراول سواره نظام همایون فرمان دادند که راه ها واطراف سنگر خصم رامحاصره کنند تاغله وآذوقه از هیچ سمتی بقشون دشمن رسیده نتوانند ، باینحیث رابطهٔ قشون بی شمار مریته باخارج قطع گردید.

اعلیحضرت موصوف بازهم دید که قوای مریته باوصف اینکه آذوقه ازآنها قطع شده ولی ازسنگر نمی برآیند لابد بتاریخ ۲۷ ربیع الاخر ۱۱۷۴ هجری برسنگر آهنین خصم فرمان یورش دادند، تعبیهٔ این حمله چنین بود که سردار جانخان شاه پسندخان ونجیب الدوله پیش و بعقب فوج اول شجاع الدوله، حافظ رحمت خان، احمدخان بنگش و دیگر سرداران روهیله و بعقب هرد وقوه متقدم شخص احمد شاه وشاه ولیخان بحرکت افتادند .

---

(۱) تاریخ سلطانی تالیف حاجی سلطان محمد بارکزائی وخزانه عامره

قبل از آغاز این ترتیب احمد شاه شخصاً از یك بلندی تمام نقاط میدان را معاینه نموده نقشه یورش را خاکه ساخت .

بالمقابل اردوی دشمن بفاصله یك (بان اندا ز) از سنگر خود برآمده صف آرائی کردند . جنگ عظیمی درگرفت و بعداز کشش و کوشش طرفین بقدر یکساعت از روز مانده بود که فوج پیادهٔ روهیله که بتعداد ده هزار جوان با نجیب الدوله آمده بودند ، درسنگر خصم نزدیك شده بالای مکزین ایراق مریته ریختند وچنان تهور ازخود نشان دادند که اگرظلمت شب مانع نمی شدسانحه یکطرفه شده بود ، چون شب آمد وامتیاز دوست ودشمن دشوار گردید ، لذا قشون روهیله از سنگر خصم دراثنای بان اندازی خارج شدندو بمعسکرخویش مراجعت نمودند .
درعین زمان خبر رسید که گوبند پندت عامل ضلع (اتاوه) باده هزار سوار آنطرف جمنا قصد کرده اند که رفته متعلقین سرداران افغان هندی راغارت کنند.

سرداران مذکور سانحه را به احمدشاه عرض کردند اعلیحضرت بعجله حاجی عطائی خان (۱) درانی وپسر عبدالصمد خان را با پنجهزار سوار جرار به سرکوبی گوبند پندت سوق داد ، مفرزه مذکور ، از گذرا گره وباکپت عبور نمود ، بعد ازتباهی فوج نازوشنگر که قوای او درشهدره بودند ، وقتل وغارت قوای مریته درغازالدین نگر شش کروهی «شاهجهان آباد» در جلال آباد بر قشون گوبند پندت مانند بلای آسمانی ریختند و پندت مذکور را با فوج پرغلگر او از دم تیغ گذرانیده بتاریخ ۲۹ جمادی الاول ۱۱۷۴ هجری با سر منحوس گوبند پندت وغنائم بسیار بمعسکر شاهی مراجعت نمودند . (۲)

دراثنای این حوادث بتاریخ ٦ جمادی الثانی ۱۱۷٤ قشون مریته از محاصر بتنگ آمده با ترتیب حرب از سنگر بر آمده بر معسکر شاهی یورش نمودند توپخانهٔ فرنگی بزیر امرابراهیم خان گاردی پیش آمده بآتش شدید گلوله باری پرداخت - بهاو بقوای خود امر پیشرفت داد وقطعات سوارهٔ نظام مریته جلوتر آمده برقوای ابدالی نزدیك شدند ، بالمقابل قشون شاهی نیز با افسران خویش با یك حس فوق العادهٔ فداکاری بعون خداوندی اتکا ورزیده بمقابله بالمثل

---

(۱) سیرالمتاخرین مجلد ۳ ص ۹۱۳ - ۹۱٤ (۲) تاریخ سلطانی ص ۱۳۹ نامهای این صاحب منصبان را که بدفع گوبند پندت مقرر شده اند حاجی عطاء محمد خان وحاجی کریمداد خان با میرزائی نوشته اند که بهمان روز از قندهار رسیده بودند .

پرداختند، نخست قراول مریته راز پرآتش جزائر گرفتند، بعد از کشش و کوشش جدی قوای پیشدار مریته بعقب نشینی مجبور وعدهٔ کثیری از آنها کشته شدند مابقی دوان‌دوان خودرا بازدحام بنه زدند که آنرا با صطلاح هندی (بهیر) خوانند، قوای بهیر را نیز باخود شکست دادند.

سرداران مریته که‌وضع را نازك دیدند بتعداد سی هزار سوارهٔ نظام، شمشیرها آهسته نیزه‌ها برابر گوش اسپها خوابانیده برقلب‌سپاه ابدالی زدند، قشون شاهی بحملهٔ مقابل پرداختند و با دشمن کلاویز گردیده خون یکدیگر را بیرحمانه میریختند، ساعتی هوای معرکه تیره و تار وغبار عرصه‌گاه خونبار بود درنتیجه آشکار شد که بسواس راو پسر بالاجی، شهزاده مریته باخلقی ازسپاه متجاسر خصم، وسداشیوا، سپه‌سالار مریته‌عمزاده بالاجی بقتل رسیده‌اند، جنگو راو باعدهٔ کثیری ازسرداران مریته، نیز جاده‌سپار وادی عدم گردیدند، ابراهیم گاردی اسیر شد، وتاجائیکه چشم کار میکرد میدان (پانی پت) از خون کشته‌گان انبوه لاله گون است.

از آنجمله بیست هزار دکنی نژاد که‌اکثر آنان اولاد سرداران بودند دربین اردوی همایون تقسیم شدند، غنائم بی‌حصر ازقبیل جواهر، طلاو نقره واجناس نفیس، باتوپخانه سنگین وپنجاه هزار اسپ ودو صد هزار گاو وچندین هزار اشتر وپنجهزار فیل بغنیمت‌اردوی شاهی درآمدند. (۱)

میرغلام علی آزاد بلگرامی در تاریخ این فتح عظیم چنین‌سروده است:

شاه بهاو را پس از (دتا) بکشت کرد، در آغاز ود را نجام فتح

صور نای خامه تار یخش نهاد شاه درانی نموده بازفتح

(۱۱۳٤هجری)

از سرداران نامی مریته جز ملهار هولکر ومهاجی سندهیا، که بهزار زحمت‌خود را بمالوه‌رسانیدند، دیگراحدی نجات نیافت وبالاجی راو، نیزاز خجالت این شکست عظیم بعدازپنجماه‌وسیزده‌روز بمرد. (۲)

حاجی‌سلطان محمد این‌فتح رامحض ازقدرت نمائی‌حضرت قادر‌توانا دانسته ودلائل میآرد که از ملاحظه اسباب ابداً ممکن نبود که سپاه پښتون با کمی تعداد وملك بیگانه، درسر زمین نا آشنا، واسلحهٔ دون از سپاه خصم بچنین فتح فوق‌العاده توفیق حاصل کند، جزاینکه ازروی مشاهده‌اسباب‌وعلل باین اعتراف

---

(۱) تاریخ سلطانی ص ۱٤۰-۱٤۲ (۲) تاریخ سلطانی ص ۱٤۱-خزانه عامره تألیف بلگرامی وغیره.

نمائیم که تنها اقتضای حکمت الهی جل شانه چنین بود و بس! او می نویسد چطور ممکن شده میتواند که سواران قلیل قراول پښتون، اردوی سخت مسلح و مجهز و سرداران فداکار را در سنگر محاصره کنند؛ سنگری که در دشت بی در و دروازه و دیوار میدان وسیع با نیبت از زنجیر توپخانه استحکام یافته و شمار اردوی خصم نیز با تمام قطعات از یکملیون نفر بیشتر باشد؟؟؟.

مولف تاریخ سلطانی گوید: چون سپاه بزرگ مرهته را سواران ابدالی در سنگر محاصره کرد، و آذوقه بآنها نمی رسید لذا در داخل معسکر دشمن قحط شدیدی بوقوع پیوست که استخوان حیوانات را سائیده میخوردند، دواب آنان از بی علفی کاهیدند و روی زندگی را ندیدند، تمام قوای دشمن پیش از حرب دل بهلاك نهاده، گفتند ازاینکه در سنگر کشته شویم بهتر است در میدان بمیریم، لذا از سنگر برآمده بر سپاه احمدشاه هجوم بردند، اما چنان مقابله دیدند که آنها را نابود گردانیدند.

نخستین سرداری که بر قوای مرهته حمله کرد عنایت خان پسر دوندی خان روهیله بود، قوای انبوه خصم عنایت خان را شکار روار در بین گرفته خواستند کار اورا بسازند، احمد شاه حاجی عطائی خان قندهاری را باسوارانش با مداد فرستاد او جلوریز پیش رفت و بگلوله اجل کشته شد؛ بعد بسرعت تمام سه فوج دیگر را بغرض نجات عنایت خان بمحاربه سوق داد این ها مرتبه بمرتبه پیش رفته بر دشمن آتش تفنگ کشادند و بسواس راو، با ثر گلوله باری آنها کشته شد.

فیلان جنگی خصم نیز از شلیك سریع و متوالی تفنگ زخمها برداشته بعقب گریختند، چون فیروزی بتائید باری مربوط است نه بکثرت قوه بنا بران سواره نظام درانی در لشکر بی سرو پای مرهته ریختند، و سپاه افغان هندی نیز در جانستانی خصم کوتاهی نکردند، همان روز تا شام هنگامه قتال گرم بود، از سرداران دشمن جز همان دو نفر که فوقاً نام برده شد، دیگر احدی جان بسلامت نبرد کشته گان مرهته را درین محاربه یکصدهزار نفر نوشته اند، دشت پانیپت از اجساد مقتولین آگنده بود، در جمله اسیران ابراهیم خان گاردی بامر احمد شاه کشته شد ابراهیم چندین بار دعوت همدیمی شاه را رد کرده بود

احمدشاه از طریق عنایت به عنایت خان فرمودند: این فتح بزرگ بتو مبارك باشد، آفرین بر همیر دانگیهای که از تو سر زد و علاوه کرد: فتح باین بزرگی بزور پنجهٔ این مشت خاك میسر نشده بلکه از مرحمتهای ایزد توانا بود که اهل اسلام را از ظلم کفار ـ فاك نجات داد، اکنون

شکرخدای متعال برتمام اسلام بلکه برکافهٔ آ نام فرض است، چون هندوستان از اهل طغیان پرداخته شد، باید که بآرامی وآسودگی در آن زیست نمایند وبدعای ازدیاد عمرو دولت خداداد ادو بندگان ما مشغول باشند، که من عزم مراجعت افغانستان دارم.

احمدشاه تاج وتخت دهلی را بشهزاده عالی گهر، عزیزالدین محمد ملقب به (شاه عالم) داد، مگرچون اودر بنگاله بود، میرزاجوان بخت پسر اورا به نیابتش در دهلی نشاندند، ووزارتش رابشجاع الدوله وامارت اردوی اورا به نجیب الدوله سپرد وخود شاه ابدالی درسال ۱۱۷٤ هجری یکهزارو صدو هفتاد و چهار هجری علم مراجعت بسمت قندهار افراشت ودیگر بدهلی نیامد- گرچه دو دفعهٔ دیگرهم داخل هند گردیدند اما از انباله وسرهند نگذشتند. (۱)

تبصرهٔ ثانی بر جنگ پانی پت ازنقطهٔ نگار مورخین انگلیس:

درکتاب خطابه های شعبه تاریخ یونیورستی علی گد، نگاشته آمده است:

احمد شاه ابدالی به اول نوامبر سال (۱۷٦۰) میلادی جهة ملاقات مرہته بمیدان (پانی پت) وارد گردید، ودر آنجا تادو نیم ماه درمیان سپاه ابدالی وقشون مرہته جنگهای متوالی قراولی جریان داشت.

بالاخر بتاریخ ۱٤ جنوری سال ۱۷٦۱ میلادی دراثر جنگ فتثین برقوای مرہته شکست فاحش تحمیل گردید.

سدا شیوارا و بهاو، وپسر پیشوا (بسواس راو) بمیدان جنگ وارد شدند، بقول یك مورخ طاقت مرہته بسان کافور گداخته شد- سرکار نویسندهٔ کتاب (سقوط امپراطوری مغول) نوشته است: درمهاراشتر (وطن مرہته) خانهٔ موجود نبود که اهل آن دران بمرگ عزیزی سوگوار نشده باشد- لیدرها برای یك ازمیان رفتند- هرگاه درسلطنت مغولیهٔ دهلی کم ازکم رمقی هم ازحیات باقی می بود، میتوانست از نتائج این جنگ بنفع خویش طوری استفاده برند که برای چندین صدسال بر هندوستان سلطهٔ حکمرانی خودرا دوام داده با مپراطوری پردازند، ولی حقیقت این است که: درآنوقت سلطنت مغولیه هند بجسم بی روح زیادتر شباهت داشت، وازجنگ پانی پت تنها فاتحین فائده بردند.

---

(۱) استاد حبیبی درمقدمهٔ کتاب تاریخ لوی احمدشاه نوشته است: که اعلیحضرت احمد شاه درسفر هشتم ونهم خویش که به پنجاب وسرهند نمودند، ریشهٔ فساد سکهای متمرد وغارتگر را از بیخ وبن برکندند.

درمحل دیگر تذکر داده است درباره همان اوضاع خیره کننده که در آن شاه صاحب (ولی الله دهلوی) احمد شاه ابدالی را بهند وستان دعوت کرد، ما نمیدانیم که او تا کدام اندازه درمقاصد خود کامیاب شد؛ لیکن درین هیچ شبه موجود نیست واحدی هم انکار کرده نمیتوانند که: (جنگ پانی پت) مجرای تاریخ هند را برای همیشه تغییرداده است (۱)

(۱۱) مسافرتهای احمدشاه بداخل وخارج ازکشور وپایان حیات او

طوریکه ازشرح حیات شخصی اعلیحضرت احمد شاه بر میآید، او بعمر بیست و پنج سالگی درسال ۱۱۶۰ هجری درقریه شیرسرخ قندهار، باهمان مراسمیکه نگاشته آمد، بپادشاهی افغانستان انتخاب و بسریر سلطنت جلوس نمودند.

وی بعد ازربط وضبط اداری وتنظیم قشون ملی درانی، در همان آغاز کار، اولتر درصدد این بر آمدند که جولانهای شاهانهٔ خودرا بطرف غرب و شمال مملکت بموقع دیگر گذاشته، نخست مناسب دیدند که عنان عزایم شاهانه رابجانب غزنی، کابل، ننگرهار، پشاور وسواحل اباسیند، معطوف گردانند، تابوسیلهٔ شمولیت و توحید ایالات شرقی مملکت، وحدت خاك اصلی افغانستان مستقل راکه ازپیش درنظر داشتند، تامین و تکمیل کرده باشند.

چون احمدشاه مرد دوراندیش، شجاع واولولعزمی بودند، اولتر تصمیم گرفت که چون هستهٔ مرکزی وروح جمعیت وملت مردم افغانستان اساساً پښتونها است، حال آنکه پښتونها علاوه برهرات، قندهار، فراه، نیمروز، غزنی، پکتیا، تقریباً نیمی ازجمعیت پښتون در ایالت کابل، ننگرهار، پشاور واطراف اباسیند (اندوس) سکونت دارند، پس باید بغرض تامین وحدت ملی مردم افغانستان، قبل ازهرچیز مردم ولایات فوق بزودی جمع و بامرکزملی وقومی خویش (قندهار) الحاق داده شوند، این مرام درنزد اعلیحضرت احمدشاه مثل الاعلای سیاست اداری مملکت افغانستان احمد شاهی را تشکیل میداده است-وحق نیز بجانب اوست، زیرا بدون آن ممکن نبود ازهرنقطه نظر یك افغانستان نیرومند مستقل ومتحد راتامین کرد- بخصوص که تقاضای وقت وزمان هم درنظر باشد.

احمدشاه آرزوهای خوشحال خان ختك، مرد شجاع ودانشمند پښتون راخوانده وبانظریات ملی اوموافقت داشت. وازاینکه این مطلب در نزد آن اعلیحضرت

۱- کتاب، مشتمل برمکتوبات سیاسی وخطابه های شعبهٔ تاریخ یونیورستی علی گد تالیف پرفیسر خلیق احمد نظامی ایم، ای، ال، بی.

فوق العاده مهم تلقی شده بود، در نامهٔ خویش بدو نقطه مهم وحساس اشاره کرده اند:

«اول ـ رول تاریخ سلاطین سابق واسبق پښتون در ماوراء وما دون اباسیند را ذکر کرده ودر آنباره چنین نگاشته اند: بیست ونه نفر ازان ایل جلیل (پښتون) مثل بهلول واسکندر، وفیروز شاه وابراهیم شاه وشیر شاه وغیره فرمانروایان افغان (در هند) بکمال عظمت واقتدار پادشاهی رانده، ونقش نیکنامی واشتهار بر صفحهٔ روزگار گذاشته اند. پس اول بمملکت موروث باید پرداخت.

علاوةً از جانب مملکت هند نیز اخبار متواتر میرسید که وهن کلی درحال سلاطین آنجا راه یافته وکفار فجار از هر گوشه وکنار سر استکبار برافراخته محیط ومسلط بر تمامی محالات گشته پادشاه وقت راکالمحصور وامراء وارکان دولت را مجبور ومعذور ساخته اند.»(۱)

«دوم: بتعداد خانه واری پښتون ونفوس آنان در آن دیار اشاره نموده ذریعهٔ جملات آتی آنرا تذکر داده اند: وقریب دوهزار، هزار وچهار صد هزار خانه وار سربندی؛ وهمچنان دوهزار، هزار ودو بیست هزار از طائفه دیگر افغان که هزار، هزار آن دراصل قندهار، وما بقی درحدود کابل وغزنین وپشاور وغیره سکنا دارند» (۲)

بتاسی از بن عزم واراده وملاحظه احوال پښتونهای آنولا، اعلیحضرت احمد شاه ابدالی از سال ۱۷۴۸-۱۷۸۳ میلادی نه دفعه جانب پشاور وماوراء سیند مسافرت نمودند که ما ذیلا بشرح سفرهای شاهانه ایشان شروع میکنیم:

سفر اول اعلیحضرت: احمد شاه در سال ۱۱۶۱ هجری مطابق ۱۷۴۸ میلادی از قندهار با سی هزار سوار وپیاده قشون ملی درانی به دفع تمرد ناصرخان جانب کابل وپشاور حرکت کردند، عند الورود بشهر کابل حاکم جانشین ناصرخان از کابل جانب پشاور گریخته بود، وناصرخان در پشاور به تهیه قشون وسامان جنگ احمد شاه مصروف بود، درحین زمان ناصرخان بر صمدخان محمدزائی که بزرگترین روسای اشنغر بود، چپاول برده وصمدخان مذکور ازاشنغر جانب کابل پیشواز حضور اعلیحضرت احمدشاه آمده درموضع لال پوره شرف ملازمت رکاب پادشاهی یافته در جملهٔ امراء عظام پښتون پذیرفته شد.

---

(۱) نقل از اصل نامه احمد شاه، عنوانی سلطان عثمانی که در فوق این تعلیقات بصورت متن این تحقیق نگاشته آمده است (۲) باز هم نقل فقرات نامهٔ احمدشاه عنوانی سلطان عثمانی است.

بروایت دیگر، محمد خان در حدود لالپوره باقشون قراول سردار جانخان که بیشاپیش طور هراول جانب پشاور در حرکت بود، ملاقی شده احمد شاه را نادیده با سردار جانخان جانب پشاور رفت.

بهرحال احمد شاه، سپاه کابل را نیز باخود گرفته جانب پشاور بحرکت افتادند.

چون سردار جانخان بحیث هراول به پشاور نزدیک شد، ناصر خان توان مقابله در خود ندیده، از پشاور جانب چهچهٔ هزاره فرار کرده و احمد شاه متعاقب رسیده بسردار جانخان فرمان فرستاد که از تعقیب ناصر خان باز نگردد ـ و شاه باشکوه عظیم داخل پشاور گردیدند.

روسای پښتون قبائلی اطراف پشاور، بحضور احمد شاه باریاب گردیده بنوازش شاهانه و خلعت های پادشاهی سرافراز شدند. (۱)

از جانب سردار جانخان در پشاور بحضور شاه احوال رسید که ناصرخان از علاقهٔ چهچه نیز فرار کرده است، ارشاد همایونی چیست؟ فرمان رفت اورا دنبال و گرفتار کنید، سردار جانخان بازاورا تعقیب نمود اما موال و اثقال اورا گرفتار کرد مگر خودش از اباسیند گذشته جانب لاهور گریخت، از موضوع دوباره بشاه عرض کرد، جواب رفت که تا رسیدن رایات منصور در آنجا همت بتوقف وفراهم آوری ضروریات سفر گماشته موکب ما نیز بسرعت میرسد.

بنابران احمد شاه روز دیگر صحن حشر قومی سرداران پښتون قبائلی را دیده، فردای آن بمعیت خوانین قبایلی و حشر ملی توام جانب اباسند حرکت کردند، وعندالورود مقابل قلعه اټك جسری از کشتی ها ساخته، افواج درانی را از سند عبور داد.

در آنوقت والی لاهور ازدربار دهلی حیاةالله خان ملقب بشهنواز خان پسر زکریا خان خواهرزاده نواب قمرالدین خان وزیر بود.

از نهضت احمد شاه و عبور او ازسند اطلاع یافته بدربار دهلی راپور داد واستمداد طلب کرد ـ مگر هنوز کومك به امداد او ازشاه جهان آباد نرسیده بود که خود شهنواز خان باقشون زیاد ازلاهور بجنگ احمد شاه برآمده برساحل چناب، معسکر گرفت. (۲)

---

(۱) مقدمهٔ لوی احمد شاه تألیف استاد حبیبی (۲) تاریخ سلطانی ـ سیر المتاخرین ـ سراج التواریخ، حیات افغانی وغیره همه حوادث را نوشته اند.

در عین زمان احمد شاه با ده هزار سوار منتخبه چند فرسخ بالاتر از معسکر خود گذر یافته از چناب، عبور کرد و جلو ریز جانب لاهور رفت، شهنوازخان که از ایلغار احمد شاه شنید، استقلال خودرا باخته واردوی خودرا گذاشته جانب دهلی گریخت. فردا صبح که خبر فرار شهنواز خان باحمد شاه رسید ومعسکر شهنواز خان در فکر کندن بود که ناگاه احمدشاه رسید و بر تمامی اموال واثقال وافیال وتوپخانه و دیگر معدات قشون قبضه نموده، روز دیگر ما بقی فوج خود را از چناب عبور داده با شکوه عظیمی داخل لاهور گردیدند - چون توپخانه، شاهینها، وفیل های معسکر شهنوازخان نیز بدست قشون افغان افتاده بود، لذا شوکت موکب همایون احمد شاهی افزونتر شده راجه گان (جمو وباهو) با سائر رایان پنجاب بحضور اعلیحضرت احمد شاه با پیشکشها آمده بار یافتند، و مورد نوازش احمد شاهی واقع آمدند.

ازآن طرف محمد شاه گورگانی بسرداری شهزاده احمدشاه پسر رشیدخود و بسرپرستی نواب قمرالدینخان وزیر، وابومنصور صفدر جنگ وکسری سنگه راجه جیپور، وجمال خان تالپوری، وراي کله جگروانی، واله سنگ جات زمین دار پتیاله وعبدالله خان و فیض محمد خان پسران علی محمد خان روهیله بمقابل احمد شاه ابدالی سوق داده بود - درعرض راه باشهنوازخان صوبدار لاهور تصادف کرد.

والی لاهور برای آنکه اورا در امر گریز به بزدلی و حماقت متهم نسازند، از جنگ ورشادت قشون افغان بمبالغه تمام بشهزاده شرح داد و صاحب منصبان قشون دهلی را بخوف انداخت، تااینکه نواب قمرالدینخان عیال و احمال و اثقال خود را باپسران علی محمد خان روهیله بسرهند فرستاد وخود بعزم جنگ جانب (موچیواره) پیش آمد.

چون شاه افغان اطلاع یافت، یك مفرزه را بتعاقب احمال و اثقال قمرالدینخان وزیر سوق داد، قمرالدین خان از شنیدن این خبرسراسیمه وار جانب سرهند برگشت - احمد شاه نیز جانب سرهند پیش رفت و در موضع (مانوپوره) تلاقی فئتین بوقوع پیوست، چند روزجنگهای قراولی دوام داشت، بالاخر کسری سنگه راجهٔ جیپور، که از بزرگترین رایان بود، بجنگ پیش آمد، اما تاب پنجهٔ درانیان را آورده نتوانسته با بی نظمی تمام شکست کرد.

از جانب دیگر گلولهٔ توپی در اثنای محاربه بالای خیمه نواب قمرالدین‌خان وزیر که بقول مولف تاج‌التواریخ بادای نماز جمعه مشغول بود افتاده اورا بقتل رسانید و شهزاده کورگانی با وجود این دو واقعه که شکست قوای راجه جیپور و کشته شدن نواب قمرالدین‌خان وزیر باشد بی اراده نشده در میدان برای فیصلهٔ اخری ثابت قدم باقیماند. در نتیجه وضع جنگ بین طرفین بصلح و معاهده انجامید و خط جریان اباسیند در بین افغانستان و حکومت دهلی سرحد و خط فاصلی تعیین ومنظور شد.

بعد از انعقاد معاهدهٔ صلح اعلیحضرت احمدشاه جانب افغانستان وشهزاده احمدشاه کورگانی با قشون خود بعزم دهلی عزیمت نمودند. (۱)

سفر دوم احمدشاه:

احمدشاه درسال ۱۱۶۳ هجری مطابق ۱۷۵۰ میلادی که سال سوم پادشاهی اوبود، جانب خراسان عزیمت کرد درین حرکت چون هرات در دست اجنبی بود نخست شهر هرات را زیر محاصره کشید، والی هرات که از جانب شاهرخ نوهٔ نادرشاه امیرخان عرب بود در مقابل قشون احمدشاهی مقاومت شدیدی از خود نشان داد، اخیراً بعد از چهار ماه محاصره قشون شاهی از پهلوی برج خاکستر داخل شهر هرات شدند و امیرخان در اثنای مقاومت مزید کشته شد، باینوسیله هرات از اشغال اجنبی نجات حاصل کرد روز دیگر اعلیحضرت احمدشاه طوریکه در نامه خود نوشته اند داخل شهرهرات گردیدند وبه انتظامات لازمه فرمان دادند درهمین حال خبر آوردند که شهرخ حشرعام انگیخته وقشون او به تربت‌جام آمده است. از حضور شاه سردارجان خان با پنجهزار سوار انتخابی بعزم ایلغار قشون شاهرخ سوق داده شد مگر شاهرخ که از فتح هرات و کشته شدن امیرخان شنید بعقب برگشت، دربنوقت سردار جانخان بساقه قشون شاهرخ زد، درنتیجه عدهٔ زیادی ازقشون شاهرخ را باسارت گرفته وباغنائم فراوان واپس بهرات مراجعت نمود.

چون احمدشاه از تنظیم امور هرات فارغ شده درویش‌علیخان هزاره را والی هرات مقرر نمود خود باردوی منصور بقصد شاهرخ جانب‌خراسان نهضت کردند، عندالورود بمشهد، شاهرخ تاب جنگ میدان درخود ندیده لابد

(۱) تاریخ سلطانی ص ۱۲۴ تا ۱۲۷

درا ندرون شهر مشهد حصاری شد، چون مدت محاصره بطول انجامید، در شهر قحط وسختی روی داد ـ شاهرخ جز تسلیم چاره ندیده از احمد شاه استرحام وصلح طلب کرد .

چون اعلیحضرت، بعادتیکه داشتند، هیچ دست آشتی جوئی را عقب نمی زد استدعای شاهرخ را پذیرفته بااو صلح کردو شاهرخ مال فراوانی بنام نعل بها بخزینه سفری احمد شاه تقدیم وتحویل داد .

سپس شهزاده تیمور پسر خودرا که ازعهد نادرشاه درمشهد میزیسته باخود گرفته ازمشهد به تسخیر نیشاپور عزیمت کردند .

چون آن بلده دردست عباس قلیخان بیات بود، برسیدن اردوی همایون مدافعین نیشاپور راکه بغرض جنگ برآمده بودند، از میدان بعقب رانده بشهر درآمده ومتحصن گردیدند، چون زمستان رسید احمدشاه چنین مناسب دید که فتح نیشاپور را بوقت دیگر معطل کنند واز آنجا جانب هرات آمدند البته درعرض راه از شدت سرما چشم زخمی نیز به بعضی افرادقشون رسیده تقریباً ۸ صد نفر از سرما تلف گردید.
در هرات چون از ناصیهٔ حال درویش علیخان هزاره والی هرات آثارفتنه مشاهده نمود ، لهذااورا عزل وبجای اوشهزاده تیمور را والی هرات تعیین کرد
این عقیده مولف تاریخ سلطانی است(۱) که ما درصحت آن بااو اتفاق نداریم زیرا مورخ مذکور یك صفحه قبل در ص ۱۲۸ همین کتاب خود تذکر داده است که عزیمت احمدشاه بسمت خراسان بسال سوم جلوس ایشان اتفاق افتاد وشهزاده تیمور را نیز درهمین سفر ازمشهد باخود گرفته جانب قندهار آورد (۲)
چون احمدشاه درهنگام جلوس خویش بسریر بادشاهی بتصریح مورخین ۲۵ـ۲۲ساله بودند وشهزاده تیمور رادران هنگام پنجساله نوشته اند .

پس درصورتیکه فتح نخستین مشهد درسال سوم جلوس احمد شاه صحت داشته باشد ؟ گویا سن تیمور دران وقت (۸) ساله وهنوز ازدورهٔ طفلی نه برآمده و در خور نائب الحکومگی هرات نبودند.

در پنهاره همان روایت بهاغلی وکیلی که درتاریخ تیمور شاه درانی نوشته اند (۳) صحت دارد که مقرری تیمور شاه رابسن ۱۹ سالگی بعدازفتح ثانی بت

(۱) تاریخ سلطانی ص ۱۲۸ـ ۱۲۹ ـ۱۳۰ (۲) تاریخ تیمور شاه درانی ص ۱۷ـ ۲٤

بنائب الحکومگی هرات میدانند، که از قندهار بعداز معاودت سفرهند بهرات رفت. وروایت مندرج تاریخ سلطانی بدلیل فوق از درجهٔ اعتبار قطع است- این تردید را در شرح حیات شهزادگی تیمور شاه مفصل نوشته ایم عندالحاجت بآن مراجعه شود.

سفر سوم اعلیحضرت باردوم جهة تصفیهٔ امور خراسان:

در سال یکهزار صدو شصت و پنج هجری اردوی همایونی بار ثانی جهة تنبیه سرکشان نیشاپور بحرکت آمد، چون توپ قلعه کوب بزرگ باردو نبود، لذا درابتدای حرکت بهر سپاهی سوارهٔ نظام بوزن یکمن تبریز چودن سپردند تابه نیشاپور بازدهد وپس ازورود بجلگهٔ نیشاپور همان چودن وغیره ذریعه استادان فرنگی وهندی قالب ساخته توپ عظیمی ریختند که بوزن بیست من تبریز گلوله میخورد، وهمان توپرا بباره‌ٔ نیشاپور بستند، گلوله نخستینی که پرتاب کردند بقول علیقلی میرزا ملقب باعتضاد السلطنه از دیوار قلعه وآنطرف بارهٔ شهر گذشته ربع فرسنگ دیگر پیش رفت وبقدر سه زرع در خاك نشست.(۱)

نیشاپوریان، باعباس قلیخان بیات بحضور احمدشاه آمدند وبخشیده شدند، ضمناً مردانگی مردم بیات راستوده جمعی از آنان را بملازمت گرفتند، وآنهارا باعائله شان بکابل فرستاد که تاحال درغزنی وکابل سکونت دارند.

احمدشاه بعد از فتح نیشاپور متوجه مشهد مقدس شد، درعین حال سردار جانخان ونصیرخان بلوچ را بایك فوج بدفع علیمردانخان حاکم تون وتبس مقرر واعزام نمود، بالمقابل علیمردان نیز بجنگ پیش آمد، طرفین در اثنای محاربهٔ دست بدست داد مردانگی دادند تا بالاخر سردار جانخان ونصیرخان غالب آمده وعلیمردان با جمعی مقتول وعدهٔ اسیر شدند.

سپس سردار جانخان باچنان فتح، بمشهد مراجعه کرد وزمانی رسید که احمدشاه بمهم محاصره شهر مصروف بود. طول محاصره به شش ماه کشید، در نتیجه قحط ومحاصره شاهرخ مقاومت کرده نتوانسته و پسران خودرا باجمعی از سادات ومشایخ مشهد بعذر بحضور احمدشاه فرستادند.

---

(۱) ریختن چنان توپی که ۲۰ من گلوله میخورد، درآنوقت موجب تامل است- شاید توپی ساخته شده باشد که از وزن ذکر کرده مورخین کمتر وزن داشته ودر کشودن محاصره نیشاپور موثر واقع شده باشد امانه بوزن مذکور مورخین.

اعلیحضرت بحرمت روضهٔ امام هشتم از جرم شاهرخ صرف نظر نموده بشروطی صلح کرد که خطبه وسکه بنام احمد شاه ومحالات بین هرات و مشهد از قبیل باخرز، جام، تربت وخاف وترشیز با قفانستان داده شوند شاهرخ بطیب خاطر پذیرفت وسجع مهرخود را باین بیت آراست:

یافت از الطاف احمد پادشاه   شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

بعد از عقد معاهده احمد شاه از طریق هرات بقندهار مراجعت نمود.

در آن آوان بسمع همایون رسید که میر منو، معین الملك والی لاهور پسر نواب قمرالدینخان درا ثر استقلال طلبی، احمد شاه گورگانی ووالده اورا درچشم میل کشیده وخود هم بعد از چندی بمرض وبا درگذشت، بجای او ملازم وزوجه او مغلانی بیگم حکمرانی میکند، باین جهة اعلیحضرت بعزم لاهور به تعبیه و تجهیز اردوی همایون فرمان داد وباسپاه منصور از طریق کابل وپشاور، به لاهور عزیمت فرمودند.

مسافرت چهارم اعلیحضرت به لاهور: احمد شاه بعجله داخل لاهور شدند، چون دید که معاملهٔ حکومت گورگانی بآخر رسیده، لذا بقصد دهلی حرکت کردند، از راه ذریعه ارسال رسائل اکثر از امراء دهلی را بخود متفق ساخت، نجیب الدوله درنزدیك (کرنال) بحضور احمد شاه رسید، وعماد الملك غازی الدینخان وزیر همراه عالمگیر شاه بن جهاندار شاه بن بهادر شاه بن اورنگزیب امپراطور هند درقصبهٔ (نریله) ده کروهی دهلی بملاقات احمد شاه رسیدند، بالمقابل احمد شاه بتفقد لازمه پرداخته توام شاه داخل دهلی شدند، ودران سفر خود چهل روز دردهلی توقف نموده دراثنای زمان حضرت بیگم دختر محمد شاه را برای خود ونواب گوهر نسا بیگم صبیه عالمگیر را برای شهزاده تیمور پسر خود برسم ورواج شاهانه خواستگاری وازدواج نمودند، بعد از انجام دو عروسی تخت دهلی را بعزیزالدین محمد بن محمد شاه تسلیم داده نظام الدوله پسر قمرالدینخان را رتبهٔ وزارت و نجیب الدوله راامارت قشون دهلی داده بعد از آنجا با قشون منصور با فغانستان مراجعت کردند ـ اما چون بسرهند رسیدند، عبدالصمد خان اشنغری را بحکومت آنجا مقرر کرد به لاهور آمدند ـ چون سکهای امرتسر سر از خط فرمان برداشته بودند، آنها را گوشمالی بواجب دادند، سپس شهزاده تیمور را والی لاهور مقرر نمود، سردار جانخان را به نیابت ومستشاریت شهزاده گماشت. کذا بلند خان سدوزائی را بحکومت کشمیر وجموعز تقرر بخشیده، از طریق

پشاور و کابل بقندهار آمدند.

در ضمن سفر پنجم و ششم اعلیحضرت، که از موجبات آن شورش هندو و وقوع جنگهای مربوطه در مرزهای میان چناب و جمنا و بالاخر فتح میدان «پانی پت» است، بعد از سانحهٔ پانی پت، و فتح دو بارهٔ دهلی و تاج بخشی هند به (شاه عالم) گورگانی و مراجعت بوطن اعلیحضرت احمد شاه چندی در قندهار باستراحت و اصلاحات امور اجتماعی داخل کشور ایشان از قبیل آبادی شهر احمدشاهی و دیگر عمرانات و کندن نهرهای قندهار، و تعمیرات ایالات دیگر بسر برده اند.

ولی طوریکه در تعلیقات گذشته با علل و موجبات تذکر رفت، بعد از آن هم دو سه بار دیگر بهندوستان مجبور بمسافرت شدند، ولی در آن بار سوم بدهلی داخل نشده بلکه از انباله و سرهند نیز نگذشته محض در اثنای همان نهضتها مثلیکه استاد حبیبی هم در مقدمه کتاب «لوی احمد شاه» نوشته اند، ریشهٔ سکهای متمرد و دیگر آشوب انگیزان را از بیخ و بن قطع و سپس از تامین امنیت در آن مرز و سیع هربار موفقانه بدارالقرار قندهار مراجعت فرموده اند.

بقسمیکه در تاریخ حیات آن پادشاه بزرگ مسجل گردیده است رو یهمرفته اعلیحضرت لوی احمد شاه نه بار بهندوستان و سه بار به ایران و یک کرت به بخارا مسافرتهای نموده و موفقانه بعد از انجام کارنامه های بزرگ هر دفعه از سفر خود کامیاب و فاتح بکرسی سلطنت افغانستان که مطلب از همان قندهار است معاودت کرده اند.

طور خلاصه راجع بافغانستان احمدشاه درانی در مدت چند سال ابتدای جلوس شاهانه خویش تمام حدود طبیعی کشور را از مجری جیحون تا دریای عمان و از ایران تا رود بارسند، پنجاب، ولایات شمالی (مزار، میمنه، قطغن، بدخشان) مرو هرات، خراسان، سیستان، بلوچستان، سیند، پنجاب، ملتان و کشمیر را داخل نقشهٔ سیاسی افغانستان نموده دولتی قائم و قاهر بساخت.

تشکیلات عسکری و ادارات دولتی و ساختن راهها، شهرها، نهرها و غیره در عهد او تنظیم گردید- او چون بفتوحات محیر العقولی نائل آمد اما اتحاد اسلام را

همیشه نصب العین خود داشته، ازان بود که بشاهان مسلمان گورگانی هند، خراسان و بخارا بعد از فتح وفیروزی تاج بخشی نموده اند.

در تعلیقات گذشته حوادث را با نتایج آن بدلائل نوشتیم باین حیث دولت درانی افغانستان از ظهور مغل به بعد نخستین دولت افغانی است که مجد وعظمت قدیم افغانستان را اعاده نمود و مملکت را از تجاوزات اجانب وطوائف-الملوکی ها نجات بخشیدند.

احمدشاه بعد از بیست وشش سال پادشاهی بعمر ۵۲ سالگی بمرض (آکله) در صیفیه کوه توبهٔ قندهار سال ۱۱۷۵ هـ از حیات چشم پوشیده برحمت ایزدی شتافتند (خدای مهربان بروی رحمت کند...)

بناغلی عزیزالدین وکیلی در (کتاب تاریخ تیمورشاه درانی) نوشته است که مرض مذکور از جراحی خال مشهور به (مشنگك) که در پهلوی انف ایشان بود حادث حال وی گردیده اخیراً بحدی و خامت پیدا کرد که مواد آن باعضای رئیسه ریخته باعث وفات آن پادشاه مجاهد گردید.

امیرعبدالرحمن خان در کتاب واقعات خود مرض احمد شاه را سرطان خوانده است. بهرحال جنازهٔ وی را از صیفیه مذکور بقندهار نقل داده در قبهٔ که خود بزمان حیاتش تعمیر نموده بود در جوار خرقهٔ نبوی (ص) وقوع دارد، دفن گردید:

«آه و درد او دریغا که چه محمود ملك همچو هر خار و خس زیر زمین گردد زار» (فرخی)

شخصیت اعلیحضرت احمد شاه:

احمدشاه درانی از همان فرزندان ممتاز سرزمین مردخیز افغانستان تاریخی بشمار میآیند که گاهگاهی از شکنج ایام و مرور قرون و دهور تاریخی از میان فرزندان رشید خاندان آریائی و نژاد اصیل پښتون، در کانون فضل و دانش ومامن مردان قلم و شمشیر وطن بعد از مدتهای طویل تبارز میکنند و احیاناً میتوان تبارز نمود.

احمدشاه از نوابغ روزگار و فرزند نامدار افغان در برزخی با بعرصهٔ وجود نهاد که وطن اوازدستبرد اجانب طوفانهای عظیمی دیده و باوضعی پارچه پارچه و بخاك خواری نشسته بود که با همان وضع دلخراش تجزیهٔ بیگانگان نامهربان در وسط قارهٔ آسیا، چنان روزگار تاریکی سپری مینمودند که با هم جمع کردن همان قطعات ازهم جداشده و رفع تمام بدبختی های طوائف-الملوکی فقرو بینوائی مردم ما، و باز تجاوز نیروهای بزرگ فاتحین که عضو-

عضو ملت عزیز ما را بطنابهای محکم استعمار بسته و بجای آب خون میکشید کاری بود بس رقت انگیز وسخت دشوار .

نادرشاه ترکمان باهمه دهاو نبوغ حربی خویش با بزرگترین اردوی بیرحم او که ازمردان دلاور وسط آسیا ترکیب شده بود بکرات ومرات بوطن ما تاخت وهستی ونیستی این ملك غریب را غارت نمود .

چون مردم ما بعادت فطری وخاصهٔ استقلال دوستی خویش درهر شهر و قصبه تاآخرین قطرهٔ خون پاك خویش مقابل عساکر متجاوز مقاومت ودفاع کردند اما چون دفاع ازوطن بصورت دسته جمعی نبود ، وازهرات گرفته تا زرنگ وسیستان ، نیم روز ، اراکوزی ، زابل وکابل وپشاور بشکل جدا جدا بدون کدام مفاهمه وتمرکز نیرو های ملی جنگیدند لذا بهرکس نتیجهٔ سرسختیهای متفرق معلوم است ـ اجداد ماازیکدیگر بیخبر درهر شهر ، هرقصبه ، هرده ، با اردوی بزرگ وسخت مسلح اجنبی روبرو شده وپنجه نرم کردند ، غالباً شرنگ مرگ وشهادت چشیدند وفاتح ، گرچه دراثر کشش وکوشش متوالی وتحمل قربانیهای متمادی وکثیف درحال جنگ ازوسط افغانستان جانب هند ودوباره از هند جانب فارس گذشت ، ولی بدنبال خود جز شهرهای ویران ، قصبات غارت شده ومردم بینوا وبیخانمان ودشتهای لم یزرع چیزی باقی نگذاشت ، چون بیگانه بود بعقب ندید ودستی ازروی انسانیت وترحم برسر وروی یتمان بی پدرو ارامل بی شوهر نکشید یعنی متجاوز همان زخمها وخرابیهای دست ستم خودرا اندمال وترمیم نکرد ودر صدد ترمیم آنهم نبود .

شاهنشاه احمدشاه ، فرزند فدا کار افغان بعداز گذشت دوطوفان بزرگ جهانکشایان حریص که جزویرانی میراثی از خود نگذاشته بودند ، خانهٔ را کدخدا شد که اگردرداشت دیوار نداشت واگر دیوار داشت در سقف آن رخنهٔ مرمی های توپهای ظالم موجود بود واگر سقف آنهم بسلامت مانده بود متاع خانه بغارت رفته واهل خانه بتمام ضروریات حیاتی نیازمند وبافقر وبیچارگی دچار بودند .

احمد شاه برسرنیاکان وشاهنشاهان نامدار هند وافغانستان ، درروزگاری تکیه زد که تمام دارائی خزینه آن عبارت ازهمان مبلغ ناچیز مالیه ولایت کابل وپشاور بود که حریفان آنرا نیز بخاطر خوشی دشمن ملت ما از داخل بخارج می بردند .

احمد شاه بمملکتی حکمران شد که بگفته یك مورخ قبل از جلوس وی افغانستان

بر یاستهای خرد خرد ملوک الطوائفی واستعمار ازهم تجزیه شده بود پس مشاهده کنیم که احمد شاه نسبت بچنان اوضاع وطن خویش چه کرد ؟

احمدشاه ملت افغان را نخست بنقطهٔ وحدت ملی تمرکز داد و تمام نیروهای ملوک الطوائفی را در یکسانیچهٔ ملی درآورد ، شکل افغانستان بزرگ و مستقل و نیرومند ی را بآن بخشید(۱) و هم همان مورخ گوید: احمدشاه از بعضی جهات در عصر خود حکمرانی نهایت ممتازی بود مخالفین او نیز بکفایت اداری و لیاقت نظامی او اعتراف دارند .

نیز یر مورخ انگلیسی نوشته است : احمدشاه مردی بود که ذرهٔ دوروئی نداشت ، وی با وصف اینکه بمذهب تسنن سخت پابند بود ، ولی متعصب نبود در کشور او پیروان مذاهب مختلفه بحیث رعایای او بآرامی زیست میکردند و تمام آنان از نعمت آزادی مذهبی برخوردار بودند - در عین اقتدار وضع سادهٔ داشت امادر عین حال باوقار ، متین ومهذب بوده است . او در میان ملت باندازهٔ محبوبیت داشت که بفیصلهٔ او هر کس قانع و احدی ازان شکایت نمیکرد و آنرا فیصله اخری میدانستند . (۲)

خاصهٔ صلح دوستی و تاج بخشی احمد شاه :

مولف سراج التواریخ بحواله خزانه عامره و تاریخ احمدی می نگارد :
اعلیحضرت احمد شاه ابدالی بعد از تسخیر مشهد مقدس با شاهرخ میرزا نوهٔ نادر شاه افشار از در مدار پیش آمد و با شرایطی بوی صلح کرد که سکه و خطبه بنام احمد شاه ضرب زده وخوانده شود - مهرفرامین وارقام و احکام بنام شاهرخ باشد او شاهرخ را ابقا کرد تنها محالات جام باخرز ، تربت حیدریه و خواف وترشیز که در بین هرات و مشهد واقع آمده اند . ازولایت شاهرخ جدا و با فغانستان مربوط شدند .

مورخ علاوتاً نوشته است : عین عبارت سراج التواریخ :

در ینوقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست

---

(۱) لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گد- سراج التواریخ جلد ۱ص ۱۱- تاریخ سلطانی وخزانهٔ عامره .

(۲) مربوط پاورقی صفحه فوق : History of the Afghans

همت به تسخیر تمام ایران گمارد ؛ اما بملاحظهٔ لحاظات چندازین موضوع صرف نظر کردند :

۱ ـ خرابی و پریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته ومردم آنمملکت افاغنه را منشأ و مصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند .

۲ ـ سعی که باعث تغییر مذهب ایشان شد (یعنی کوشش نادرشاه برای سنی شدن مردم) این کار دوباره کینهٔ دیرینه را در سینه ها نسبت این طائفه تازه تر کرده بود .

۳ ـ علاوه بر همه چون خود نادر شاه تقلباً بر بلاد استیلا یافته بود وپادشاهی را غصب کرده بود ، بعدازفوتش طوائف الملوکی بشکلی در ان مملکت روی کار آمده بود که هر کس در بازوی خود نیروئی میدید یا هرجا میر طائفه یا حاکم قصبهٔ بود سودای سلطنت می پخت ، بنا برآن احمد شاه بخود اندیشید ، بهتر دید که عجالةً همت مصروف استحکام سلطنت و آبادی مملکت خود افغانستان نماید ، چنانکه کار خراسان را بمصالحه انجام داد .(۱)

نظر بمطالعه تاریخ وتدقیق درحوادث زمان اعلیحضرت موصوف چنین بنظر میرسد که وی با وصف اینکه از نوابغ حربی وسیاسی واداری وقت خود بودند در عین حال شخص صاف دل ، یکروی ودارای اخلاق حمیده بودند او عادت داشت هر وقت دستی از در صلح و دوستی از جانب خصم بسوی او دراز شود گرچه در حین منازعت خصم و بعداز رسانیدن خساراتهم باشد آن دست را برخلاف رویهٔ فاتحین دیگر ، بنا برغرور وعقب نمی زد بلکه آنرا بمحبت فشار میداد و بخواهشات خاطر خصم تا جائیکه امکان داشت لبیک میگفته است .

اعلیحضرت احمدشاه بتأسی ازهمین خاصه صلح دوستی او بود ، که تاج وتخت دهلی را دودفعه بشاه مغلوب ودرمانده گورگانی هند بخشیدند وبار دوی فاتح خود مجال ندادند که بخانه احدی از رعایای لاهور ودهلی بنظر خاصمانه نظر ویا بمال واعراض مغلوبین تجاوز کنند ـ او باوجود پابندی شدید بآداب دینی وصحبت باعلما ومتصوفین اسلامی متعصب خشک نبود ، مورخین انگلیسی گویند

---

(۱) ـ سراج التواریخ جلد ۱ ص ۱۶ تحت عنوان (توجه اعلیحضرت احمدشاه بار دوم بجانب خراسان در سال ۱۱۶۴ هجری)

درعهد او تجارت افغانستان بدست اهل هنود بود و تبعید شدگان یهود را از ایران در کابل جای بود و باش دادند.

ها لیجنابی او از تحمل رویهٔ شاهرخ میرزای ایرانی و طغیان و جنگهای بی جهة او با اردوی درانی خوب معلوم میشود.

وقتی شاهرخ از رویه خاصمانه و آشوب طلبی خود نادم گردید و نصایح پدرانه اعلیحضرت را نامل قبول بر دیده گذاشت، فوراً از تمام کرده های ناهنجار او در گذشته بشاهی خراسان ابقا و مورد احسان و نوازش اعلیحضرت نیز واقع گردید، حتی استقلال خراسان را تضمین هم فرمودند.

بهمین منوال هم وقتی جنگ سرهند را احمدشاه پسر محمدشاه گورگانی راه انداخت و محاربهٔ او باعث خساره بقشون درانی گردید و بعد از همان محاربه اعلیحضرت درانی دو دفعه فاتحانه داخل دهلی پایتخت گورگانی شدند، گذشته را فراموش کرده تاج و تخت هند را نیز به شاه گورگانی پیشکش نمود و پولی هم بنام تاوان جنگ یا مصارف قشون پښتون از کسی طلب نکردند.

علاوةً برای استحکام دوستی و حوصله افزائی خاندان تیمور یهٔ هند دو دختر از آن خاندان شاهی را یکی سلطان بیگم صاحبه صبیهٔ محمد شاه برای شخص احمدشاه و دیگری نواب گوهر نسا بیگم بنت عزیزالدین محمد (شاه عالم) برای شهزاده تیمور برسم و رواج شاهانه خواستگاری نمود با آن خاندان وصلت کردند.

اعلیحضرت احمدشاه درانی از سفر بخارا با آوردن خرقهٔ مبارکهٔ رسول کریم (صلعم) قانع شده و با شاه مراد بی صلح کردند.

هکذا موضوع سرکشی نصیرخان بلوچ و راه انداختن جنگ های خونین در مستونگ و قلات همینکه خان شجاع و همکار بلوچ او از رویه خود اظهار ندامت نمود و خود را باحمدشاه تسلیم کرد، اعلیحضرت از تمام جرایم و خونریزی او در گذشته او را با خلعت و اعزاز دو باره بخانی بلوچستان منظور و مقرر کردند. (۱)

بهمین طور علی مردانخان والی طون و تبس، و عباس قلیخان والی نیشاپور که مدتی مراکز خویش را متجاسرانه در تحت محاصره قشون شاهی داد ند و در پایان کشش و کوشش زیاد چارهٔ جز تسلیم ندیدند و هر دو نفر بحضور اعلیحضرت حاضر و شرف دست بوسی حاصل کردند - از حضور شاهنشاه افغانستان

---

(۱) سراج التواریخ - سیرالمتاخرین تالیف طباطبائی - لوی احمد شاه بابا و خزانه عامرهٔ تالیف آزاد و کتاب لکچر شعبهٔ تاریخ مسلم یونیورستی علی گړه.

فرمان عفو جرایم بنامهای ایشان صادر و مردانگیهای آنان را که در اثنای محاصره بر خلاف قشون شاهی ابراز داده بودند ستودند.
همچنان میر منو بسر قمرالدینخان وزیر، که وزیر مذکور در جریان جنگ سرهند بگلولهٔ توپ قشون شاهی کشته شده بود و خود میر منو هنگامیکه از طرف دربار دهلی والی لاهور بود در حین وصول رایات قشون شاهی به اطراف لاهور تمرد ورزیده بجنگ بزرگی اقدام کرد و بعد از چهار ماه محاربه و ستیزه از حضور اعلیحضرت امان خواست، شاهنشاه افغانستان فوراً از تمام جرایم او گذشته، علاوه بولایت پنجاب وملتان نیز ابقا گردید پروفیسر خلیق احمد نظامی در کتاب لکچر شعبه تاریخ نوشته است:
همهٔ مورخین معاصر اعلیحضرت ابدالی از اخلاق ستوده او تذکرات داده اند، از آنجمله جارج فوستر مورخ انگلیس که بسال ۱۷۸۳ میلادی از افغانستان دیدن کرد و مدتی درآنمملکت بسر برد، در کتاب «سفری از بنگال تا انگلند» خود چنین نوشته است:
«احمد شاه ابدالی با تمام همان علاقهٔ که با مور مذهبی دارد، یك پادشاه مسلمان بی تعصب است، او با وسعت نظری که دارد در مملکت او هندو، عیسائی و غیره بآزادی تمام امور مذهبی خود را بجا میآرند، علاوهٔ تجارت افغانستان در دست اهل هنود است و نادرشاه افشار همان عده عیسویها را که از شمال ایران تبعید کرد و جلای وطن شان نمود، حالا در کابل حیات بسر می برند- هندو و عیسائی در افغانستان زندگی مرفه دارند.»
فیریر، نوشته است:
احمدشاه از تمام همان عاداتیکه در ممالك مشرق زمین رواج دارد از قبیل شراب نوشی وافیون کشی وغیره مواد مخدره بکلی اجتناب میکند- واز حرکات وافعال منافقانه بدمی برد، وضع ساده دارد، اما متانت اخلاق او را درمیان رعایای خودش محبوب ساخته، مردم بآسانی بحضور او رسیده میتوانند، برای انصاف وعدالت با همیت خاصی قائل است هیچگاه از فیصله او کسی شکایت نمیکند. (۱)
مولف خزانه عامره ومآثر الامراء هردو می نویسند:
در سال ۱۷۳۷ میلادی هنگام فتح قندهار بدست نادر شاه افشار، احمد خان نامی در جمله اسرای جنگ بدست نادر شاه افتاد- این جوان در اثر استعداد

---

(۱) افغانستان تالیف فیریر مورخ معروف انگلیس،

خدادادش بزودی تاحدی ترقی کرد که درجملهٔ کلانترین صاحب منصبان اردوی نادر جا گرفته، نادرشاه دربارهٔ احمدخان میگفت:

« من در ایران و توران و هندوستان در اخلاق عالی مانند احمد خان احدی را نیافتم» (۱) خلیق احمد نظامی ایم، ای ال-ال، بی نوشته است:

نظام الملك آصف جاه وقتی بتاریخ ۹ ذی الحجه سال ۱۱۵۱ هجری مطابق ۹ مارچ ۱۷۳۹ میلادی هنگام ورود نادرشاه افشار، بدیوانخانه عام دهلی با احمد خان ملاقات کرد، اما بعد از ملاقات درباره آیندهٔ احمد خان چنین پیشگوئی کرد: از چهره و فهم این جوان آثار بزرگی پید است، وی غالباً پادشاه خواهد شد (۲)

مولف تاریخ حسین شاهی را عقیده بر ینست که احمد شاه قبل از آنکه بر تخت سلطنت افغانستان نشیند، چندین دفعه بهندوستان آمد، و از ضعف حکومت مغولی وسازشهای امراء دهلی معلومات کافی داشته است.

احمدشاه از سال ۱۷٤۷ تا ۱۷٦۹ میلادی نه کرت بهند مسافرتها نمود- علل مسافرتها مختلف بود ند. بعضاً باراده خودش و گاهی بدعوت منور ین هندی بآن مملکت سفر نموده اند- چنانکه مسافرت دفعه ششم او که درسال ۱۷٦۰ میلادی اتفاق افتاد بکلی از حیث نوعیت با دیگر سفرهای او مغایرت داشت.

چون اوضاع هندوستان بهم خورد و مریتهه با تفاق عماد الملك در صدد تامین اقتدار خود و امپراطوری مریتهه برآمدند، علمای بالغ نظر و امرای افغان احمد شاه ابدالی را بغرض دفع بلای مریتهه بهند دعوت دادند و بنحویکه طباطبائی نوشته است نجیب الدوله و بعضی راجگان هند و که آنها نیز در تسلط مریتهه زوال مملکت خود را نزدیك دیدند، لابد بخدمت شاه ابدالی عرایض دعوت نوشتند وخواستار شدند که هرچه زودتر برای رفع اوضاع بحرانی هند، وسرکوبی اقوام متجاوز مریتهه وهمکاران ایشان بهندوستان تشریف بیاورند. (۳)

بروایت سیر المتاخرین امساك بهاوراجه های مریتهه بحدی رسیده بود که سقف دیوانخانه خاص پادشاهی هند را که از نقره مینا کار و نمونه هنر بود

---

(۱) خزانه عامره ص ۹۷- ماثر الامراء جلد ۲ ص ۷۱۹ گلستان رحمت (۲) تاریخ مسلم یونیورستی علی گدص ۱۸۹- تاریخ حسین شاهی نسخه خطی ص ٦- سیر المتاخرین تالیف طباطبائی جلد ۳ ص ۹۱۱-۹۱۲-و خزانه عامره تالیف آزاد.

(۳)- سیر المتاخرین تالیف طباطبائی جلد ۳ صفحات ۹۱۱-۹۱۲.

آنرا بکنند- هکذا ظروف واوانی وعودسوزهای اماکن مقدسهٔ اسلامی را نیز بغارت گرفتند. (۱)

از مکتوبات سیاسی شاه ولی الله عالم بزرگ هند برمی آید، که او هم مکتوبی بنام اعلیحضرت احمد شاه نوشته واو را برای نجات مسلمانان هند وسلطنت دهلی به آمدن هند دعوت نموده است. (۲)

بزرگترین کار اعلیحضرت احمدشاه در تاریخ وطن :

نویسندهٔ مضمون آرزومند است، به ابنای وطن خاطرنشان کند که:

بزرگترین کارنامه های اعلیحضرت احمد شاه درانی نسبت به ملت ووطن عزیز ایشان «افغانستان» محبوب که مورخین ازان ستایش میکنند، ویا ازان سرسری گذشته اند، همانا عبارت ازدو خدمت بزرگتر و فراموش ناشدنی او است که در ذیل طور یادداشتی از آنها تذکر رفته است:

اول: تشکیل یك افغانستان متحد و حقیقی که مسلماً موجودیت واستقلال آنرا احمد شاه، بر چنان شالودهٔ متین و مستحکم ملی پی ریزی کردند، که دیگر نمیشود یك وجب خاك آنرا بیگانه دانست، یا اگر خدا ناخواسته مورد تعرض قرار گیرد، و تمام ملت بشکل دسته جمعی بدفع همان تعرض (هر چند بلباس حیله ها هم مستور باشد) بمقابلهٔ بر نخیزد و بهر قیمت باشد آنرا عقب نزنند ممکن نیست:

دوم: موضوع وحدت ملی وتامین مصالح قومی ملت افغان است، که این مهم را نیز نخستین مرتبه احمد شاه براساس اشتراك منافع وطنیت، ملیت قومیت ودین حنیف بنیاد نهادند که حقیقةً بالنتیجه تزلزل ناپذیر است.

موضوع افغان و نام افغانستان، که تامین و تثبیت آن یك کتلهٔ بزرگ پښتو نهای سواحل سیند امروزی را تا اطراف روهیلکند، همهٔ ایشان بمرکز ملی افغان، یعنی پای تخت همان زمان و کابل، بصورت محکمی مربوط و هم از دل علاقمند و آرزومند گردانیدند و از تمام نژاد پښتون (افغان) یك وجود واحد با احیای عنعنات ملی تشکیل دادند.

۱- خزانه عامره تالیف آزاد بلگرامی.
۲- مکاتیب سیاسی شاه ولی الله طبع علی گره.

احمد شاه قسمت اعظم خراسان ایرانی را فتح و گرفتند، اما نه دفعه با تحمل مصارف سنگین و زحمات فوق العاده طاقت فرسا بهند مسافرت نمودند، هدف وی تنها و تنها همین وحدت (۸) ملیون فرزندان پښتون بابا بوده که آنان را نیز بزیر پرچم افغان و افغانیت درآوردند و از افغانها در هر برخ زیست میکردند، یك افغانستان وسیع و مقتدر تشکیل داد که گاهی در تاریخ بعد از حضرت محمود زابلی و غیاث الدین و محمد سام غوری بوجود نیامده بود، خوشحال خان ختك تقریباً یك قرن قبل از احمد شاه این حقیقت را در اشعار خویش همیشه چنین زمزمه میکرد:

«درست پښتون له قندهاره تراټکه سره یو د ننګ په کار پټ و آشکار»

اما خوابهای خوشحال را، احمد شاه نیکو تعبیر کرد و باثبات رسانید.

احمد شاه از فتح بخارا و دهلی بآسانی منصرف شد، اما از خط جیحون و سند بهیچ وجه خودرا کنار نکشید و تمام عمر برای حفظ و تامین سعادت افغانهائیکه درمیان این دو فاصل طبیعی (یعنی اکسوس و اندوس) زیست میکردند فداکاری کرد و از یك وجب آن حتی به تحمل هزارها و لك ها قربانی هم صرف نظر نکردند.

کسانیکه از اصالت فکر بهره و باشکنجهای حوادث آشنایی دارند خوب میدانند که این حکیم فرزانه احمد شاه بود که دردهای قوم را دانسته آنرا بوسیله وحدت قوم و عوامل زندهٔ تحکیم ملیت خوب مداوا کرد و جامعهٔ افغان را باستدلال احیای عنعنات ملی به نقطهٔ مرکزی تمرکز داد.

او در اوقات مسافرتهای خویش این مرام مقدس ملی را بهمگان فهماند که تشکیل مملکتی بنام افغانستان نیرومند و مستقل حقیقت ثابت است و باید اول باول تاسیس و تامین گردد. او برای تامین این حقیقت می فرمودند: هر افغان۲ باید بهر نوع فداکاری همیشه حاضر باشد تا معنی زندگی را دانسته باشد.

بدون شبهه این حقیقت درسایهٔ کفایت عقل و تحمل زحمات پیهم و فداکاریهای بزرگ و از خود گذری های لوی احمد شاه ثابت و از قوه بفعل برآمده است زیرا قبل ازوی این کشور تاریخی خلاف واقع بسبب داشتن همان نامهای عجیب و غریبی که اجانب بر اعضاو اجزای آن گذاشته بودند، حقیقت وحدت خود را از دست داده و در سرحوادث روزگار بحدی پریشان گردیده بود که توحید آن با در نظر گرفتن عوامل و مقتضیات زمان خیلی دشوار بلکه

مستحیل بنظر میرسید - از مطالعهٔ تاریخ بر میاید که تمامیت ارضی ووحدت ملی افغانستان بعد از سلطنت خاندانهای آل ناصر-و آل شنسب، بوضعی دستخوش پراگندگی شده بود که بزیر اسم خراسان هم نمی شد تمام همان موانع خشن که درراه تامین وحدت ملی این قوم نجیب سد میکشید، از میان برداشته آید.

احمد شاه واقعاً همان شخصیت ممتازی را مالك بود که نادرشاه افشار یا آصف جاه وزیرداناى دهلی در بارهٔ او بدربار هام پیشگوئی میکردند ومی گفتند: «مانند احمد خان مرد کاملی را درایران وتوران وهندوستان ندیدم» اعلیحضرت احمد شاه بدواً دریك ولایت افغانستان باریکهٔ شهریاری رسیدند، چون پادشاهی بدون عسکروخزینه ومعدات جنگی وداشتن رجال صادق وفداکار پایدار نمی ماند، حال آنکه احمد شاه جز همان نقدینهٔ که از مالیات دوولایت افغانستان (کابل وپشاور) تقی خان اختربیگی وناصرخان بوی حواله کرد، وبجز همان دسته سوار نظامی که ازمشهد باوی بقندهار آمدند، دیگر نه اندوخته ای درکف ونه قشونی بتحت فرمان داشتند.

اما چون درراس یك ملت اصیل وشجاعی چون ملت افغان با مرخطیر سلطنت انتخاب گردیدند، بمانند یك قهرمان مقتدر ومستعد باعزایم عظیم، شروع بکار نمودند وبه یمن طالع بلند واقبال ارجمند، پیهم عقده های لاینحلی یکی بعد از دیگری کشودن گرفت-واحمدشاه بزودی ازیك گوشهٔ افغانستان (ولایت قندهار) چنان یك اردوئی تشکیل وتحت دسپلین آورد که ازقائد داناودلیرخویش همین یك قوماندهٔ راخوب آموختند: درهرجا که هستی به پیش برو، احمد شاه هم با شما همراه است.

گویا احمد شاه اسکندری بودند که خود ارسطوی حرکات خود شده وبزیر تاثیر همین یك قوماندهٔ مختصراماجدی وقطعی افغانستان تاریخی (آریانای کهن) را ازطرف شمال تارود باراکسوس واز سمت جنوب تا بحرعمان، واز مغرب تا فارس واز طرف شرق تاماورای اندوس (اباسیند) وسعت داد، احمدشاه دهلی پایتخت سلطان علاء الدین، سلطان فیروزشاه، وسلطان بهلول وسکندرلودی وشیرشاه سوری رادوکرت فتح وتصرف نمودومانندمحمودزابلی درماوراء جیحون چوگان باخت ودرایران وخراسان رول مهمی بازی نمود، اما هدف او تنها تحکیم استقلال ووحدت ملی افغانستان حقیقی بود، وبس.

مطلب ثانی: کـه عـبـارت از تامین وحدت ملی نژاد نجیب افغان بوده است.

استاد رینولد نیکلسون خاورشناس وفیلسوف انگلیس گوید: مردان بزرگ

تاریخ دنیای کهن و نو در برابر این پرابلم درمانده اند، وطوریکه خواسته اند به تطبیق این غایهٔ عالی کمتر موفق شده اند.

درتامین این غایهٔ عالی در پیشروی لوی احمدشاه نیز بدوا چند ین عقدهٔ لاینحلی عرض اندام نمود که در آنباره ذیلا مختصر تذکر میدهد:

نخست: احمد شاه در آغاز جلوس خویش با چنان قبائل و جمعیت ها رو برو گردید که در عین تشتت و بی خبری که: (شاید تسلط بیگانگان یگانه علت آن بود) از هر قید آزاد، و با عصبیتها، و تباین آرا و مطالب، اگر موقع می یافتند به نهب وغارت یکدیگر اقدام میکردند. واین تفرقه چیزی بود که بقرنها ازاجانب فراگرفته بودند، اساساً بیگانگان عادت داشتند که بیاری یك کتله، کتله دیگری را نیز زیر میگرفتند، چون هردسته با جمعیت خود ارتباط ناگسستنی داشت، پس هرگاه آنانرا قهراً مانی قهراً درکانون واحد ملیت درمیاوردتو همین عصبیتها و اصلاح تقالید ناملایم قرون و دهور ایشان حتمی بود، تا بتوان به آن کتله های مختلف واحیاناً متخاصم شعور برادری، وسعت نظر و فضیلت گذشت و تحمل آموخت.

البته همه میدانند که این کار در همانوقت امری بود نهایت دشوار که بزودی امکان پذیر نبود از طرف دیگر نظام قومی قبائل را از ذریعهٔ سرداران خود قوم حفظ کردن امرعجیبی بود مگراین کار برای احمد شاه در امر تشکیل افغانستان وافغان بزرگ (که از اهداف سیاسی ایشان بود) ظاهراً مفید ثابت شد.

دوم: اعلیحضرت احمدشاه فکر میکرد که وی چطور میتواند قبائل بی قید و بی علم اما نیرومند را با تقالید بسیط و تاریك ایشان بکدام وسائل با هم نزدیك ساخته و باهم بیامیزند و بعد همان آمیخته را درقالب جدید اجتماعی ریخته یك تودهٔ متحد وجوان و دارای روح اجتماعی ازان بوجود آرند و بعد آنرا برای تحول مفید وبزرگ اجتماعی (که اساس همین بود) حاضر و آماده گردانند.

پس اعلیحضرت موصوف برای تامین این غایه از فارمولهای اجتماعیات استفاده کرد وبدواً همان عناصر متباینرا باشتراك منافع باهم جمع و در مقابل دشمن مشترك بیك صحنه و یك صف استاده کرد، چون همه افغان واولاد یك پدر شناخته می شدند و همه دارای مرام مشترك، مذهب مشترك و یك وطن داشتند، و به یکزبان هم

حرف میزدند، بنابران مخالفتهای حزبی و تقالید و عصبیتهای ذاة البینی در مقابل دشمن مشترك تعدیل شد و بهیأت مجموعی و دسته جمعی مقاومتهای نیروهای خطرناك اجنبی رادر هرمیدان بآسانی ازهم خرد کردند، وازطرفی سطح حیات همه بلا امتیاز بلند رفت، از آنجا که دست زمامدار عبقری چون احمد شاه در تمام صحنه های حیاة مشغول تفهیم، تأدیب و رهنمائی ایشان بود لذا دیری نگذشت که بند و بار عصبیتها و تقالید نا ملایم تفرقه ازهم بگسست واز تالیف و توحید کتله های مختلفه و تاثیر عنعنات افغانیت و پاکی باطنی (عقیده) وزبان و فرهنگ و دین همه علت شدند تا ملت جوان و نیرومند و هوشیاری از افغانان تشکل نماید.

این وحدت ملی افغان نه تنها در قطعات خاکهای باهم متصل افغانستان احمدشاهی حاصل آمد، بلکه تا ماوراءاباسیند وروهیلکند نیز وسعت پیدا کرد و ۸ ملیون پښتو نهای حوزهٔ سند وروهیلکند نیز درین وحدت مسعود عملاً حصه گرفتند و خوابهای خوشحال خان ختك، شکسپیر پښتون، حقیقت پیدا کرد.

فهارس اعلام

که در متن و حواشی نامهٔ فرخندهٔ
احمد شاه ذکر شده است

نامهای مردان

آدم: ۳۶
ابراهیم خان کاردی: ۱۵، ۲۳، ۵۶، ۶۵، ۷۴
ابن علقمی: ۲۳
احمدشاه درانی: الف، ب، ۶، ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۰، ۷۵
احمد محمود حجازی: ۲
ادینه بیک: ۴۹
امیر تیمور: ۱۵، ۴۲، ۴۹
انوشیروان: ۲۴
اورنگ زیب: ۴۲، ۴۳
بابر: ۴۲
باهو: ۴۲، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۷۵
بسواس رای: ۵۶، ۶۵، ۷۴، ۷۵
بهاو: ۵۶
بهرام: ۲۱، ۳۴
بهلول: ۱۵
تیمورشاه: ۴۵
جامی: ۷۱
جمشید: ۵۰
جنکو: ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۷۵
حسین صفوی (سلطان) ۷۹
حوا: ۳۵
خلفای راشدین: ۱۴
داتاجی: ۶۵، ۷۵
دارا: ۵
داریوش: ۵
دودمان نادری: ۲۴
رامبها: الف
رستم داستان: ۱۹، ۴۸، ۵۵
سردار جانخان: ۴۹
سلطان عثمانی: ب، ۶، ۹، ۷۹
سلطان محمد: ۷۰
سهراب: ۴۸، ۵۵
سیدالمرسلین: رك: محمد (ص)
شاه افغان: ۳۲
شاه ولی خان درانی بامیزائی: ۳۳، ۳۱، ۵۸، ۶۶
شاه عالم بن عزیزالدین ملقب به عالی گهر: ۷۶
شاهرخ میرزا: ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۶
شاهرخ افشار: ۳۷
شجاع الدوله: ب، ۵۶
شمشیر بهادر: ۷۵
شهاب الدین شاهجهان: ۴۲
شیرشاه: ۱۵
عادل شاه عالی گهر: الف، ب
عطا محمد خان (حاجی): ۶۶
عالمگیر شاه: ۴۲، ۴۶
علی قلی خان برادر نادرشاه: ۱۱، ۲۲، ۳۱، ۳۳
فرعون: ۱۹
فیروزشاه: ۱۵
کریم خان قندهاری (حاجی) ۶۶

کسری : ۵

کورامل: ۲۰

محمد (ص): ۶-۴۵

محمدحسین خان: ۳۳

محمدشاه کورگانی: ۵۶

مصطفی ثالث عثمانی بن احمد: الف

ملهار هولکر: ۵، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۷۵

میرزا جوانبخت: ب

میرمنو: ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۳۰

نادرشاه: ۸، ۱۱، ۳۰، ۳۳، ۳۸، ۵۹

نجیب الدوله: ب، ۶۶

نوح (ع): ۶۰

واسامانگیر: ۷۵

ونانیسا: ۷۵

هرمز بن انوشیروان: ۲۳

یاقوت خان: ۲۰

نامهای کتابها

آئین اکبری: ۷۷

المنجد: ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۳۰، ۴۲، ۴۴

برجندی: ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۷۷

بهار عجم: ۲، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۳۷، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۲، ۷۱، ۸۷

تاریخ سلطانی: ب

تاریخ ایران عبدالله رازی: ۲۳

تفاسیر القرآن: ۱۹

تفسیر الواضح: ۲

تقاویم: ۴

تقویم البلدان: ۳

جهانگیری (فرهنگ): ۵، ۶، ۳۸، ۴۲

سراج اللغات: ۸، ۹، ۲۵، ۴۴، ۴۷، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۷۷

سروری: ۱۲

شرح تذکره محقق طوسی: ۱۳

شرح چغمنی: ۱۳

صراح: ۴، ۲۵، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۷۸

علم رمل: ۴۸

غیاث اللغات: ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵-۲۶-۳۰-۳۲-۳۳-۳۶-۳۸-۴۰-۴۸-۵۰-۵۵-۵۲-۵۷-۷۸

فرهنگ رشیدی: ۱۰، ۱۹، ۴۰

قاموس: ۴، ۱۱

قرآن شریف: ۱، ۳۶، ۳۹

کشف اللغات: ۶، ۹، ۱۹، ۲، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۶۵، ۷۱

کفایة المنجمین: ۳۲

کنز: ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۷۸

گلستان: ۴۹

لطائف اللغات: ۸، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۶

لکچر تاریخ یونورستی علی گد: ب

مرآت الخیال: ۱۳

مزیل: ٤
مفرح القلوب: ۱۳
مناظر الانشاء: ۲
منتخب اللغات: ۱، ۲، ٤، ۵، ۷، ۸، ۱۲

۱۳، ۱٤، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۲٤، ۲۵، ۳۰، ۳۲
۳۳، ۳۸، ٤۲، ۵۲، ۵۵، ٦۵، ۵۹، ٦۵، ۷۱، ۷۸
نصاب: ٤۵
هفت اقلیم: ۱۳

نامهای جاها

آریانا: ۹
آذربایجان: ۹، ٤۲، ٤۵، ۵۵
ابیورد: ۸
استامبول: الف، ۹
اصفهان: ۲۲
افغانستان: ۹، ٤۲، ٦۸
ایران: ب، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱٤، ۱٦
۲۲-۲۳-۲۷-۵۵-۷۸
بالی: ب
بانکت: ٦۰
بخارا: ۹-۵۵
بدخشان: ۵۵
بغداد: ۹
بلاد روم: ۹
بلخ: ۵، ۹، ۵۵
بنگاله: ب، ۱٦
بانی پت: الف، ب، ۵٦، ۵۸، ٦۲
٦٦-٦۹-۷۵
پشاور: ۱۱
پنجاب: ۱۹، ۲۲، ٤۵، ٤٦، ٤۹
تخارستان: ۹
تربت حیدریه: ۲۸
تبریز: ٤۵، ۵۵
ترکستان: ۹، ۳، ۱٦، ۲۷، ، ٤۵، ۵۵
توران: ۱۳، ۱٦

جمنا: ٤٦، ٤۷، ٤۸، ۵۸
جیحون: ۲٦، ۲۷، ٤۵
چمن زاغان: ۳۱، ۳۲
چین: ۱۳
ختن: ۹
خراسان: ۹، ۲۲، ۲۳، ۲٤، ۲۷، ۳۰، ۳۳،
۳۷، ، ٤۵
خطا: ۹
دکن: ۹، ٤۲، ۵۵، ۵٦
دهلی: ب، ٤۲، ٤۳، ٤٤، ٤٦
روم: ۹، ۱۲، ۵۵
زابل:
سراندیب: ۱۳
سکندره: ۵۲
سمرقند: ۵۵
سند: ٦٦
سوق عکاظ: ٤
سهراوند ه: ٦۲
سیستان: ٦
شاهجهان آباد: ب، ۳۷، ٤۲، ٤٤
٤۷، ٤۸، ٤۹-۵۲-۵۳، ۵۸، ۵۹
صفاهان: ۹، ۵۵
عراق: ۹، ۳٤، ٤۵
غزنی: ۱۱
فارس: ۹، ۱۲، ٤۵، ۵۵

قلزم: ۲۶
قزوین: ۵۵
قندهار: ب، ۱۱، ۲۲، ۲۷، ۴۵، ۶۶، ۷۷
کابل: ب، ۹، ۱۱، ۴۸، ۶۶، ۷۷
کرنال: ۵۹، ۶۲
کرمان: ۹
کرانگی: ۲۷
کراونده: ۶۶
کشمیر: ۱۶، ۲۲
کعبه: ۱۹
گجرات: ۱۶، ۶۵
لاهور: ۱۶، ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹
ماوراءالنهر: ۹
مالوه: ۱۶
مدینه: ۶
مرو: ۱۹
مشهد: ۲۲، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۵۵
مکه: ۶
ملتان: ۲۰، ۱۶، ۲۲، ۴۵
وزیرآباد: ۴۹
نیمروز: ۹
نیشاپور: ۹
هرات: ۹، ۲۴
هندوستان: ب ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۵
یزد: ۹

اقوام وقبائل

ابدال: الف
اتراک: ۳۱، ۳۳
افشار: ۲۷
افغان ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۵
اکراد: ۳۳
انگلیس: ۶۶
اهالی خراسان: ۳۶
ایلات افغان: ۱۱
ایلات کرد: ۳۳
برهمن: ۵۵
بنگش: ۶۶
بیات: ۲۷
پښتون ها: ۱۵، ۵۶
تربتی (ایل) ۲۷
ترشیزی (ایل) ۲۷
تغاری: ۲۷
تومن (ایل): ۲۷
تیموریه: ۵۶
جلائری: ۲۷
خزیمه: ۲۷
دفانی: ۲۷
راجپوت: ۵۵
زمردی: ۲۷
سکه: ۴۹
قاجاریه ٤ قاجار ۲۷
قسزلباش: ۷۸
قلیچی: ۲۷
مرهته: ۴۹، ۵۶، ۵۵، ۵۸، ۷۴،
مسلمانان: ۳۷
مغولیه: ۶۵
هندی: ۵۷
هنود: ۵۵

فهارس اعلام تعلیقات نامهٔ اعلیحضرت احمدشاه‌بابا

(۱) اسمای رجال

آدینه بیگ - ۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲

آزاد بلگرامی - ۱۲٤-۱٤٤-۱٤۶-۱٤۷

آزادخان افغان -۹۵

آصف جاه- ۱٤۹

ابدال-۹٤

ابدالی (اعلیحضرت) ۱۲۱ - ۱۲۵-۱۲۷- ۱۳۰-۱٤۵

ابراهیم -۱۲۹

ابراهیم (شیخ) ۸۱

ابراهیم خان-۸۷-۹۵-۱۲۹

ابراهیم خان ظهیرالدولة-۹۰

ابراهیم شاه -۱۳۲

ابراهیم کاردی (گاردی) ۱۰۱-۱۲۷- ۱۲۸

احمد باشا -۸٤

احمد ثالث عثمانی (سلطان) ۸٤

احمد خان - ۹۰ - ۱٤۵ - ۱٤۶-۱٤۹

احمد خان (بنگبش) ۱۲۶

احمد (منشی) - ۸۹-۹۱-۹۲

احمدشاه (اعلیحضرت) ۸۳-۹۲-۹۳-۹٤-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۱-۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۳-۱۲٤-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۳ - ۱۳٤-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱٤۰-۱٤۲-۱٤۳ - ۱٤۶-۱٤۷-۱٤۸-۱٤۹-۱۵۰-۱۵۱

احمد شاه ابدالی (اعلیحضرت)- ۹۸-۱۱۰-۱۲۰-۱۳۱-۱۳۲-۱٤۵

احمدشاه افغان (اعلیحضرت) ۹۵- ۱٤۱

احمدشاه بنگبش-۱۲٤

احمد شاه درانی (اعلیحضرت) ۹۹-۱۰٤-۱۰۷-۱۱٤-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۲-۱٤٤-۱٤۷

احمدشاه (شهزاده گورگانی) ۱۳٤-۱۳۵-

احمدشاه کورگانی ۱۳۸- ۱٤۶

اراتسفن -۸۳

ارسطو-۱٤۹

اسکندر-۱۳۲-۱٤۹

اسکندر (مقدونی) ۱۱۸

اسلام خان توخی ۸٤-۸۵

اسمعیل-۸۱

اسمعیل (دوم)-۸۲

اسمعیل (شاه) ۸۲

اشرف-۸٤

اشرف افغان -۸٤-۸۶

اشرف شاه -۸۶-۸۷

الفنستون-۹۷-۱۱۵

الملهیار خان- ۹۰

اله سنگ -(جات) ۱۳٤

امام قلی ۸۳

امیرخان (عرب)-۱۳۵

امین الدین (جبرئیل) ۸۱

اورنگزیب -۹۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-
۱۱۳-۱۲۲-۱۳۸

اورنگزیب (عالمگیر) ۹۸

اوزون حسن -۸۱

باجی راو-۱۱٤

بارتولد (استاد) ۸۳

بالاجی-۱۱٦-۱۲٦-۱۲۸

بائل-۹۱-۹۲-۱۰۵

برهان خان-۱۲۰

بسواس-۱۲٦

بسواس راو-۱۲۸-۱۳۰

بطلیموس-۹۲

بکر -۸۱

بلگرامی (آزاد)-۱۲۸

بلندخان-۱۰۰

بلندخان (سدوزائی)-۱۳۸

بوئل -۸۹

بهادر-۱۲٦

بهادرخان (افغان)-۸۸

بهادرخان -۱۱۲

بهادرشاه -۹۸-۱۱۳-۱۳۸

بهاو-۱۰۱-۱۲۵-۱۲٦-۱۲۷ -۱۲۸
۱٤٦

بهلول-۱۳۲-۱٤۹

بهونسل-۱۱۰

پښتون بابا (نیز رك احمدشاه بابا) ۱٤۸

پوپلزائی (عزیزالدین وکیلی) ۹۷

پیشوا-۱۱٤-۱۳۰

تاپتیل-۱۲۱-۱۲۳

تارابهائی-۱۱۳

ترومپ -۹۲

تقی خان (اختر بیگی)-۱٤۹

تیمور (شهزاده)-۹۷-۹۹- ۱۰۱-
۱۰۲-۱۰۳-۱۰٤-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-
۱۳٦-۱۳۸-۱٤٤

تیمورشاه - ۹۷-۹۹-۱۱۵ - ۱۲۰
۱۲۳ -۱۳۷

تیمورشاه درانی-۹٦ -۱۳٦

جانخان (سردار)۹۷-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-
۱۰۲-۱۱٦-۱۲۱- ۱۲۲ - ۱۲۳-۱۲٦-
۱۳۳-۱۳۷

جعفرخان-۹۵

جلال الدین (سلطان)-۱۰۸

جمالخان (تالپوری) ۱۳٤

جنکو -۱۲۵

جنکوجی سندهیا-۱۱٦

جنکوراو-۱۲٤-۱۲۸

جنید (شیخ) ۸۱

جوان بخت (میرزا)-۱۲۵-۱۳۰

جهاندارشاه -۹۸-۹۹-۱۳۸

جهانگیر-۱۱۰

جی سندهیا ـ ۱۱۴
جی سنگ ـ ۱۱۲
چورامن ـ ۱۰۶
حبیبی (استاد) ۱۲۱ـ۱۳۰ـ۱۳۳ـ۱۳۹
حسن قاجار ـ ۹۵
حسن قلی خان ـ ۸۵
حسین (شاه) ـ ۸۷ـ۸۸ـ۸۹ـ۹۰
حسین صفوی (سلطان) ۸۴ـ ۹۵
حسین صفوی شاه ـ ۸۲
حسین هوتکی (شاه) ـ ۸۷
حضرت بیگم ـ ۱۳۸
حیات الله خان ـ ۱۳۳
حیدر ـ ۸۲
خانزمان (سردار) ـ ۱۲۰
خلیق احمد (پروفیسر) ـ ۱۲۰ـ۱۱۸
خلیق احمد نظامی ـ ۱۴۶
خلیق احمد نظامی (پروفیسر) ـ ۱۳۶ ۱۴۵
خواجه علی ـ ۸۱
خوشحال خان ختک ـ ۱۳۱ـ۱۴۸ـ۱۵۱
داتاجی سندهیا ـ ۱۱۶ـ۱۲۰ـ ۱۲۲
داتا ـ ۱۱۳
داهان ـ ۱۱۳
دتا ـ ۱۲۴ـ۱۲۵ـ۱۲۸
درانی (سلطان عصر ـ احمد شاه) ۱۲۴ـ۱۲۹
درانی (شاه) ۱۲۸
درویش علیخان ـ ۱۳۱
درویش علیخان هزاره ـ ۱۳۵

دولتی ـ ۸۱
دوندی خان ۱۲۳ـ۱۲۴
دوندیخان (روهیله) ـ ۱۲۹
دنی شور وریا پتی ـ ۱۱۸
ذوالفقار خان ـ ۹۰
راجارام ـ ۱۱۳ـ۱۱۴
راکله (جگروانی) ـ ۱۳۴
راکوجی بهوسل ـ ۱۱۴
راگوناتراو ـ ۱۱۵
رام دیو (راجه) ـ ۱۰۸
رای رایات ـ ۱۰۸
رحمت خان (حافظ) ـ ۱۲۳ـ۱۲۴ـ۱۲۶
رسول خدا ـ ۱۲۰
رضا قلی میرزا ـ ۹۵
رضا قلی ـ ۸۴ـ۸۹ـ۹۲
رنجیت سنگهه ـ ۱۰۷
رینولد نیکلسون ـ ۱۴۹
زاهد خان (سدوزائی) ۹۳ـ۹۴
زاهد (شیخ گیلانی) ۸۱
زعفران ـ ۸۶ـ۸۷
زکریا خان ۱۳۳
زمان خان ۹۰
سابا ـ ۱۰۱
ساباجی ـ ۱۲۳
سانتا ـ ۱۱۳
سد شیوراوبهار ـ ۱۳۰
سعادت علیخان ـ ۱۰۷
سعدالله خان ـ ۱۲۴
سکندر لودی ـ ۱۴۹
سلام خان ـ ۸۶

سلطان بیگم - ۱۴۴
سلطان محمد - ۱۰۰
سلطان محمد (حاجی) ۹۰ - ۱۲۶ - ۱۲۸
سلطان عثمانی (اعلیحضرت) ۹۵-۹۷-۱۳۲
سلیمانشاه ۸۲-۹۵
سلیمان (شهزاده) ۹۷-۱۰۳-۱۰۴
سلیم عثمانی (سلطان) -۸۲
سمبوجی سندهیا -۱۱۵
سندهیا (مهاجی) - ۱۲۸
سندهیا - ۱۱۵-۱۱۶-۱۲۳
سورجمل -۱۰۶-۱۰۷-۱۱۴-۱۲۴-۱۲۴
سید الخان (ناصری) ۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۹۰
سید جمال الدین افغانی-۱۰۳
سید محمد (میرزا) - ۹۵
شایسته خان-۱۱۱
شاپسند خان -۱۲۶
شاهجهان -۱۰۶-۱۱۰- ۱۱۱
شاجی-۱۱۱-۱۱۲
شاجی بهیما -۱۱۱
شاهرخ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸-۱۴۳
شاهرخ میرزا-۹۵-۹۶- ۱۴۴
شاه صاحب (ولی الله دهلوی)-۱۳۱
شاه صفی -۸۲
شاه عالم-۱۰۷-۱۲۵-۱۳۹
شاهو -۱۱۳-۱۱۴
شاه ولی الله (دهلوی) ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹
۱۱۹-۱۲۰-۱۴۷
شاه ولیخان - ۱۲۶
شاه ولیخان (اشرف الوزراء) ۱۰۲-
۱۰۳ - ۱۰۴

شاهرخ-۹۵-۱۰۲-۱۰۳-۱۳۶
شجاع الدوله (نواب)- ۱۲۰
شجاع الدوله ۱۲۴-۱۲۶-۱۳۰
شجاع الدوله (نواب) ۱۰۲
شرخبون ۹۴
شکسپیر پنیتون-۱۵۱
شمبوجی -۱۱۳
شمشیر راو -۱۲۶
شهاب الدین (عماد الملك) -۹۸
شهنگ -۱۲۳
شهنواز خان-۹۳-۹۴-۱۳۳-۱۳۴
شیبانی خان -۸۲
شیخ میر هروی -۱۰۳
شیرشاه -۱۳۲
شیرشاه سوری - ۱۴۹
شیر محمد گنداپوری -۹۹
شیواجی -۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۲۳
ښکا رندوی -۹۲
صدرالدین -۸۱
صفدر جنگ-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۴
صفدر جنگ ابومنصور -۱۳۴
صفی الدین اردبیلی -۸۱
صمد خان -۱۳۳
صمد خان محمد زائی-۱۳۲
طباطبائی-۱۱۸-۱۲۳-۱۲۵-۱۴۴-۱۴۶
طهماسب (شاه) -۸۲
طهماسب صفوی ۸۴-۸۷
طهماسب (میرزا) ۸۳
طهماسب قلیخان (غلام) ۸۳
ظهیر الدوله - ۹۰

عادل شاه ـ ٩٥
عادل شاه (شاه جی)-١١١
عالم گیر اورنگزیب ـ ١٠٦
عالم گیر ثانی ـ ٩٨-٩٩-١١٥- ١١٩-١٢٣
عالم گیر شاه ـ ٩٦ـ ١٣٨
عالی گهر (شهزاده) ـ ١٣٠
عباس (شاه) اول ـ ٨٢
عباس (شاه)ـ ٨٧
عباس (ثانی) ٨٢
عباس قلی خان بیات ـ ١٣٦ـ١٣٧
عباس قلی خان ـ ١٤٤
عباس میرزا ـ ٨٢
عبدالرحمن ـ ٨٤
عبدالرحمن خان (امیر) ١٤٠
عبدالصمد خان ـ ١٠٠
عبدالصمد خان (اشنغری) ١٣٨
عبدالصمد (محمدزائی) ـ ١٢٥
عبدالله خان ـ ١٣٤
عبدالله (رازی) همدانی ـ ٩١
عثمانی ـ ٨٥
عزیزالدین محمد ـ ٩٨ـ٩٩ـ١٣٠ـ١٣٨
١٤٤
عزیزالدین وکیلی ـ ١٤٠
عطا محمد خان (حاجی) ١٢٧
عطائی خان درانی ـ ١٢٧
عطائی خان قندهاری ـ ١٢٩
علاوالدین (سلطان) ـ ١٠٨ ـ ١٤٩
علی ـ ٨١
علی شاه ـ ٩٥
علی محمد ـ ٩٤

علی محمد خان (روهیله) ١٣٤
علی مردان ـ ١٣٧
علی مردان خان ١٤٤
علی قلی خان ٩٥
علی وردی ١٢٤
عماد الملک ٤٦
عنایت خان ١٢٣ـ١٢٩
عنبر یا امبر (ملک) ١١٠
غازی الدین ١١٥ـ١١٦ـ١٢٥
غازی الدین خان ١٢٢
غازی الدین (عماد الملک) ٩٨ـ١٢٢ـ١٣٨
غازی الدین نگر ١٢٧
غلام علی آزاد بلگرامی (میر) ١٢٨
غیاث الدین ١٤٨
غیاث الدین غوری (سلطان) ٩٢

فتح علیشاه قاجار ٩٥
فرخ سیر (محمد) ١٠٦
فرخی ١٤٠
فرخ یسار ٨١
فریر ٨٩ـ١٤٢ـ١٤٥
فیروز شاه ١٠٨ـ١٣٢
فیروز شاه سلطانی ١٤٩
فیض محمد خان ـ ١٣٤
قاسم انوار ـ ٨١
قرا مصطفی ـ ٨٤
قطب خان (روهیله) ١٢٥
قطب الملک ـ ١٠٦
قمرالدین خان ـ ٩٨

قمرالدین خان (نواب) ۹۳-۱۳۳-۱۳٤
۱۳۵-۱۳۸
قمرالدین خان (وزیر) ۱٤۵
قمرالدین خان وزیرالممالك ۹۸-۹۹
کافور (ملك) ۱۰۸
کریفن (سراپل الچ) ۹٤
کریرسن ۹۲
کریمداد خان بامیزائی (حاجی) ۱۲۷
کری سنگهہ ۱۳٤
گریفن (سر الچ) ۱۰۵
گریفن (سراپلاچ) ۹۳
گنگارام ۱۱۸
گورامل ۹۳-۹٤
گورگانی (شهزاده) ۱۳۵
گوبند بنهوت ۱۲۷
گوهر شاد بیگم ۱۰۲
گوهر نسا بیگم ۹۹-۱۳۸
لاسپن ۹۲
لوی احمد شاه ۱۵۰
مان سنگهہ ۱۱۰
ماهشوار ۱۱٤
محبت خان ۱۱۲
محمدخان ۸۸
محمد (خدابنده) ۸۲
محمدشاه غوری ۱٤۸
محمدشاه ۹۱-۱۳۸
محمدشاه (گورگانی) ۱۱٤-۱۳٤-۱٤٤
محمدعالم گیر ۱۲۲
محمدعلیخان بلوچ ۸٤
محمود ۸۷
محمود (سلطان) ۱٤۰
محمود زابلی (سلطان) ۱۰۸-۱٤۸-۱٤۹
محمود سیستانی (ملك) ۸۳
محمود (هوتك افغان) ۸۲
محی السنه ۱۲۵
مرادخان (قلندرزایی) ۹۹
مست خان ۱۱۲
مصطفی ثالث ۹٦
معین الملك ۱۳۸
مغلانی بیگم ۱۳۸
موسی الرضا ۸۱
موسی (کاظم) ۸۱
ملهار راوهولکر ۱۱٤-۱۱۵-۱۱٦
میاجی ۸۷
میاصدیق ۸٦
میرعلم خان ۹۵
میرمنو ۹۳-۹٤-۹۸-۱۳۸-۱٤۵
میرویس ۹۰
نادر ۸٤-۸۵-۸۷-۸۸-۹۲-۱٤٦
نادر افشار ۸٤
نادر شاه ۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۹۵-۱۳۵
۱۳٦-۱٤۳
نادر شاه افشار ۸۳-۸٦-۱۰۲-۱۱٤-
۱۱٦-۱٤۵-۱٤۹
نادرشاه (ترکمان) ۱٤۱
نادرقلی ۸۳
نارو شنکر ۱۲۷
نجابت خان ۱۲۵

-ی-

نجیب خان ۱۱۵
نجیب‌الدوله ۹۹-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷
۱۳۰-۱۳۸-۱۴۶
نجیب‌الدوله (نواب) ۹۸-۹۹-۱۱۹
نادرقلی ۸۳
ناصرخان ۱۳۲-۱۳۳-۱۴۹
ناصرخان بلوچ ۱۲۱
نصرالله میرزا ۱۰۳
نصرالله میرزای ایرانی ۱۰۲
نصیرخان ۱۳۷
نصیرخان بلوچ ۱۰۲
نظام‌الدوله ۹۹-۱۳۸
نظام‌الملک ۱۰۹-۱۴۶
نور محمد خان ۹۱
ورتا ۱۰۱
وکیلی ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳
وکیلی فوفلزائی ۱۳۶
هدایت‌الله خان ۹۵
هراکلیوس ۹۵
هولکر ۱۲۴-۱۲۵
هولکر (ملهار راو) ۱۲۶- ۱۲۸
هیرودت ۹۲-۱۱۸
یعقوب (امیر) ۸۱
یعقوب علیخان (بامیزایی) ۱۲۵
یوسف علی ۹۵

(۲) نامهای اقوام و ملل

آرینها ۸۳
آل شنسب ۱۴۹
آل ناصر ۱۴۹
ابدالی ۹۰ - ۹۱ - ۹۴ - ۱۱۵ - ۱۲۳
۱۲۴ - ۱۲۹
ارساق ۸۱
استاجلو ۸۱
اعراب ۹۵
افاغنه ۸۴ - ۸۵ - ۱۱۹ - ۱۴۳
افشاریه ۹۵
افغان ۸۵ - ۸۶ - ۹۲-۱۰۲-۱۱۹
۱۲۱-۱۲۳-۱۳۲-۱۴۲ - ۱۴۹-۱۲۲
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶-۱۳۴-۱۴۰-۱۴۷
۱۴۸ - ۱۵۱
افغانها ۸۴ - ۸۸ - ۱۱۵
افغان هندی ۱۲۷ - ۱۲۹
انگلیس ۱۱۵ - ۱۱۶
انگلیس ها ۱۰۹
اوزبکستان ۸۲ - ۸۳
اوه گان ۹۳
ایرانی ۸۳ - ۸۹
بخت ۹۲
بختیاری ۸۷ - ۸۹
بلوچ ۱۴۴
بنگش ۱۱۵
بنوخی ۱۱۷
بیات ۱۳۷
پرتگالی ۱۱۸

پرنگی ۱۳۷
پخت ۹۳
پښت ۹۲ ـ ۹۳
پښتون ۸۸ ـ ۹۰ ـ ۹۱ ـ ۹۷ ـ ۹۸
۱۰۱ ـ ۱۰۲ ـ ۱۱۷ ـ ۱۱۸ ـ ۱۱۹
۱۲۰ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۶ ـ ۱۲۸ ـ ۱۲۹
پښتونها ۸۹ ـ ۹۲ ـ ۹۳ ـ ۹٤ ـ ۱۵۱
۱۱۹ ـ ۱۲۲ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۳
۱٤۰ ـ ۱٤٤ ـ ۱٤۷
پکت ۹۲ ـ ۹۳
پکتی ۹۲
پکتو یس ۹۲
پکتیس ۹۲
پکهته ۹۲
ترکمان ۸۱
ترکها ۸٤
تورکان عثمانی ۸۲
تیموریان ۸۲
تیموریه ۹۹ ـ ۱۰۶ ـ ۱٤٤
جات ۱۰۶ ـ ۱۱٤ ـ ۱۲۳
جاتها ۱۰۷
حنو ۱۳٤
خټك ۱۱۷
درانی ۹٤ ـ ۱۱۷ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۲ ـ ۱۳۳
۱٤٤
درانیان ۱۲٤ ـ ۱۳٤
دکنی ۱۲۸
ذوالقدر ۸۱
راجپوت ۱۰۵ ـ ۱۰۷ ـ ۱۱۷

روهیله ۱۱۷ ـ ۱۲۳ ـ ۱۲۶ ـ ۱۲۷
روملو ۸۱
زندیه ۹۵
سادات ۱۳۷
سربندی ۱۳۲
سرخ سر ۸۱
سکهه ۱۰۰ ـ ۱۰۷ ـ ۱۱۷
سکه ۱۱۵ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۹
شیبانی ۸۲
شیروانشاه ۸۱
صفوی ۸۲ ـ ۸۳
صفویه ۸۱ ـ ۸۶
عثمانی ۸٤
عربها ۱۱۰
عیسائی ۱٤۵
عیسویها ۱٤۵
غلجائی ۹۰ ـ ۹۱ ـ ۱۱۷
غلزائی ۹۱
غورغشتی (غرشتی) ـ ۱۱۷
فرنگ ۱۲۵
فرنگی ۱۲۷
قاجار ۸۱
قزلباش ۸۱ ـ ۸۲
کورکانی ۱۰۶ ـ ۱۰۹ ـ ۱۱۶ ـ ۱۱۹
گورگانی ۹۸ ـ ۱۱۷ ـ ۱۲۵ ـ ۱٤۳
لرها ۸۲
لکزیان ۹۲
لودی ۱۱۷
مریقه ـ ۱۰۰ ـ ۱۰۱ ـ ۱۰۲ ـ ۱۰۷ ـ ۱۰۸

۱۰۹ ـ۱۱۰ـ۱۱۱ـ۱۱۲ـ ۱۱۳ـ۱۱۴ ـ
۱۱۵ـ۱۱۶ ـ ۱۱۷ـ۱۱۸ ـ ۱۱۹ ـ۱۲۰
۱۲۱ـ۱۲۲ ـ ۱۲۳ـ ۱۲۴ـ ۱۲۵ ـ ۱۲۶
۱۲۷ـ ۱۲۸ ـ ۱۲۹ـ۱۳۰ـ ۱۳۹ـ ۱۴۶
مسلم ـ ۱۲۰
مسلمانان ـ۱۱۵ـ۱۱۶ـ۱۱۸ـ ۱۲۲
مسلمین ـ ۱۲۵
مغل ـ۱۲۵
مغولها (چنگیزی) ـ ۱۰۸
مغولی ـ۹۱ـ۱۴۶
مغولیه ـ۹۳ـ ۱۱۷ـ ۱۱۸ ـ ۱۲۰
مغولیه هند (امپراطوری) ۱۰۹
مهمند ـ۱۱۷
هندو ۱۰۵ ـ۱۱۸ـ۱۲۰ـ۱۴۵
هندو (راجگان) ۱۴۶
هندی ـ ۱۰۱ـ۱۰۲ـ۱۰۵ـ۱۰۷ـ ۱۰۹
۱۲۲ـ۱۲۵ـ۱۳۷ـ۱۴۶
هنود ـ۱۰۷ ـ ۱۴۴ ـ ۱۴۵
هوتکان ـ۸۳
یهود ـ ۱۴۴
یوسفزائی ـ۹۱ـ۹۸ـ۱۱۷
یونانی ـ۹۲ ـ۱۱۸

(۳) اسمای اماکن

آذربایجان ۹۵ـ۹۶
آریانا ۹۲
آریانای کهن ـ۱۴۹
آریانم ـ۹۳
آسیا ۸۳ـ۱۱۷ـ۱۴۰
آسیا وسطی ۸۲
آگره ۱۱۲
آگره (گذر) ۱۲۷
اباسند ـ۹۲ـ ۹۷ـ ۹۸ ـ ۱۲۱ ـ ۱۳۱
۱۳۲ـ۱۳۳ ـ ۱۳۵
اباسیند ـ ۱۴۹
ابیورد ـ۸۳
اتاوه ـ۱۲۷
اتک (قلعه) ۱۳۳
اتک ۱۴۸
اجمیر ـ۱۲۱
اچین ـ(انجین) ۱۰۵
احمد شاهی (شهر) ۱۰۲
احمد نگر ـ۱۱۰ ـ ۱۱۱
اراکوزی ـ۱۴۱
اران ـ ۸۳
اردبیل ـ ۸۱
ارساق ـ ۸۱
ارغنداب ـ ۸۸
استراباد ـ۱۵۰
اسفزار ـ۹۰
اشنغر ۱۳۲
اصفهان ۸۲ـ۸۴ ـ۸۵ـ ۸۶ـ۸۷
افغانستان ۸۳ـ۸۷ـ۹۲ـ ۹۵ـ ۹۷ـ۹۸
۹۹ـ۱۰۴ ـ ۱۱۶ـ ۱۱۷ ـ ۱۱۹ ـ ۱۳۰

١٣١-١٣٥-١٣٨-١٣٩-١٤٠-١٤١
١٤٢-١٤٣-١٤٤-١٤٥-١٤٦-١٤٧
١٤٨-١٤٩-١٥٠
اکبرآباد-١٠٥-١٠٦-١٠٧
اکسوس-١٤٩
الهآباد-١١٥
امرتسر ١٢١-١٣٨
انباله ١٣٠-١٣٩
انتربید - ١٢٣-١٢٤
اوده ١٠٧ - ١١٤
اورنگ آباد ١٠٩ - ١١٢
ایران ٨١ - ٨٢ - ٨٣ - ٨٤ - ٨٥
٨٧ - ٩٥ - ٩٦ - ٩٧ - ١٣٩ - ١٤٣
١٤٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٩
باخرز ٨٤ - ١٣٨
باغ میران - ٨٥
باکپت (گذر) ١٢٧
باکلان ١١٢
بامو ١٣٤
بحر عمان ١٤٩
بخارا ٨٩ - ١٣٩ - ١٤٠ - ١٤٤-١٤٨
بخدی ٩٣
بدخشان ١٣٩
برار ١١٢
بست ٨٧
بستام ٨٤
بسونیت ٩٨
بغداد ٨٢ - ٨٤
بکتس ٩٢
بکوا ١٠٤
بلخ ٨٩
بلوچستان ١٤٤
بندر ٨٤
بنگال ١١٤ - ١١٨
بنگاله ١٠٥ - ١٢٥ - ١٣٠
بولان (دره) ١٢١
بهار (ایالت) ١٠٥
بیانه ١٠٦
بیجاپور ١٠٦ - ١٠٩ - ١١٠-١١١
بیلاق ١٢٤
بیواندی ١١٢
پاخدی ٩٣
پارس ٨٢
پاکتیا ٩٢
پاکستان ١٠٧
پالم ١٠٧
پانی پت ١٠١- ١١٥-١٢٣-١٢٦-١٢٨
١٢٩- ١٣٠- ١٣٩
پتیاله ١٣٤
پرنده ١١١
پشاور ٩١-١٠١-١٢١ - ١٣١ - ١٣٢
١٣٣-١٣٨-١٣٩-١٤١-١٤٩
پښتونخوا ٩٢
پکتیا ٩٢ -١٣١
پکتین ٩٢
پکتیخا ٩٢
پکهة ٩٢
پنجاب ٩٣ - ٩٦ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠
١٠١ - ١٠٣ - ١٠٧-١١٤-١١٥-١١٩

١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢ - ١٣٠ - ١٣٤
١٣٩ - ١٤٥
پوزۀ عاشوقه ٨٨
پونه ١١٢
تساك ١٢٦
تبريز ٨٢ - ١٣٧
تزين ٨٨
تته ٩٩ - ١٠٥
تربت جام ١٣٥
تربت ١٣٨
ترشيز ١٣٨
تركستان ٩٦
تكلو ٨١
تهران ٨٥
توران ١٤٦ - ١٤٩
تهران ٩١
جالندر ١٠٠ - ١٠٧ - ١١٩
جام ١٣٨
جالنا ١١٢
جلال آباد ١٢٧
جمنا ٩٧ - ١١٥ - ١٢١ - ١٢٣ - ١٢٤
١٢٥ - ١٢٦ - ١٢٧ - ١٣٩
جمو ١٣٨
جونر ١١٢
جهلم ٩٧
جيپور ١٣٤ - ١٣٥
جيحون ٨٩ - ١٣٩ - ١٤٨ - ١٤٩
چالداران ٨٢
چناب ٩٧-١٣٣-١٣٩

چوته ١٠٩
چهچه ١٣٣
چهل پير ٨٨
چهل زينه ٨٨
حيدرآباد ١٠٦
خاف ١٣٨
خاكريز ٨٨
خانديش ١١٢
خراسان ٨٢-٨٣-٨٥-٩٦-٩٧-١٠٢-١٠٣
١٣٧-١٤٠-١٤٣-١٤٥-١٤٩
خراسان ايرانى ١٤٨
خرقه نبوى ١٤٠
دربند ٨٢
دكن ١٠٨-١٠٩-١١٠-١١٢-١١٣-١١٩
١٢٢-١٢٤-١٢٥
دلارام ٨٧
دلخك ٨٧
دهلى ٨٩-٩١-٩٣-٩٧-٩٩-١٠٥-١٠٦
١٠٧-١٠٩-١١٠-١١٥-١١٦-١١٨-١١٩
١٢٠-١٢٢-١٢٣-١٢٤-١٣٠-١٣٣-١٣٥
١٣٨-١٣٩-١٤٣
دوآبه ٩٩-١٠٧-١٢٢
دولت آباد ١١٠
دونه ١١١
دهرانود ٨٨
دهلى ١٣٤
ديره غازيخان ١١٩-١٢١
ديوه گره ١٠٨
راجه بوتانه ١٠٥-١١٦
دان ١١٢

-س-

روضة امام هشتم ۱۳۸
رو هیلمگند ۱۱۵-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۳-۱۴۷-
۱۵۱
ریباك ۱۱۱
زابل ۱۴۱
زرنگ ۱۴۱
زرعان ۸۶
زمینداور ۸۷-۸۸
ساوه ۸۴
سبزوار ۸۴
ستلج ۹۱
سرده خوار ۸۵
سرهندیا (سهرند) ۹۶-۱۰۰-۱۲۲-۱۲۴
۱۲۶-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۸-۱۳۹- ۱۴۴
سکرتال ۱۱۹- ۱۲۲
سکندره ۱۱۶-۱۲۴
سمنان ۸۴
سند ۱۰۰-۱۰۱-۱۱۵-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-
۱۲۳-۱۳۲-۱۳۹-۱۴۸-۱۵۱
سوالك (کوهستان) ۱۰۷
سوریه ۸۱
سیستان ۸۴-۱۴۱
سیند ۱۲۱-۱۲۲-۱۴۷
سیواس ۸۱
شکوه آباد ۱۰۷
شورابك ۸۷
هاهجهان آباد ۹۶-۱۰۰-۱۱۶-۱۲۱-
۱۲۴-۱۲۵-۱۳۳
شهدره ۱۲۷
شهر صفا ۸۸
شیراز ۸۲-۸۵-۸۶
شیرسرخ ۸۹-۱۳۱
طاهر آباد ۸۲
طبس ۱۴۴
طون ۱۴۴
عتبات ۸۲
عراق ۸۴-۸۵-۹۶
عظیم آباد ۱۲۵
علی گد ۱۴۲-۱۴۷
عمان ۱۳۹
غزنی ۹۱-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۷
فتح آباد خبوشان ۹۲
فارس ۸۶-۹۶-۱۴۱-۱۴۹
فراه ۹۰-۱۳۱
فلسطین ۸۱
فیروز آباد ۱۰۷
قره باغ ۸۱
قزوین ۸۴ -۸۵-۸۶
قطغن۱۳۹
قلات ۱۰۴
قلات (باوچ)۱۲۱
قلات (غلزانی) ۹۲
قلعه سیدعلی ۸۴
قم ۸۴-۹۸
قندهار ۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۶-
۹۷-۹۹-۱۰۱-۱۰۲- ۱۰۴-۱۱۸-۱۲۱-
۱۲۲-۱۲۷-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۷-۱۳۸
۱۳۹-۱۴۰-۱۴۸-۱۴۹

کابل ۸۹- ۹۲-۹۷- ۹۹- ۱۲۱- ۱۰۱
۱۳۱-۱۳۲- ۱۳۳-۱۳۷- ۱۳۸ - ۱۳۹
۱۴۱- ۱۴۴- ۱۴۵- ۱۴۷- ۱۴۹
کاماتیک ۱۱۱
کالیان ۱۱۲
کرنال ۸۴- ۹۱-۹۸- ۱۳۸
کشکنخود ۸۸
کشمیر ۹۹-۱۲۰-۱۱۹-۱۳۸
کلات بلوچستان ۱۰۴
کلات غلزایی ۸۳
کلات نادری ۹۵
کمپور ۱۲۳
کوکران ۸۸
کولهاپور ۱۱۱
کونکال ۱۱۱
کوه توبه ۱۴۰
کوه چهل زینه ۸۹
گاند ۱۱۴
گجرات ۱۰۵- ۱۰۹- ۱۱۰ - ۱۱۴
گربی ۸۴
گرجستان ۹۵
گرشک ۸۷-۸۸
گنجپوره ۱۲۳-۱۲۵
گنده پوره ۱۱۷
گنگا ۱۲۳-۱۲۴
گنگی ۱۱۳
گولنگده ۱۱۰-۱۱۱
گیلان ۹۵
لاپور ۱۳۲-۱۳۳
لاهور ۹۳- ۹۴- ۹۶ - ۹۷- ۹۸- ۹۹-
۱۰۱- ۱۰۳- ۱۱۵- ۱۱۶ - ۱۲۱- ۱۲۲
۱۲۳-۱۳۳-۱۴۴-۱۳۸-۱۴۵
لکهنو ۱۱۵
لکی جنگل ۹۹
مازندران ۸۳-۹۵-۹۷
مالپور ۱۳۴
مالوه ۱۰۸ -۱۱۷-۱۱۴- ۱۲۸
ماوراءا باسیند ۱۵۱
ماوراءالنهر ۸۲
ماهد ۱۱۲
مترا ۱۱۵
مرو ۸۲ -۱۳۶
مزار ۱۳۹
مزار با باولی ۸۸
مستونگ ۱۲۱
مشهد ۸۳- ۹۶-۱۰۲- ۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷
۱۳۸-۱۴۲-۱۴۹
مغان ۸۷
ملتان ۹۳-۹۴-۹۶-۹۹-۱۰۳-۱۰۷-۱۲۰
۱۲۱- ۱۴۵
موچی واره ۱۳۴
مورچه خورت ۸۵
موصل ۸۳
مهار اشتر ۱۰۸- ۱۳۰
میراج ۱۱۱
میمنه ۱۳۹
مینا ۸۴

-ف-

میوات ۸۴
میسور ۱۱۲
نارنول ۱۱۴-۱۲۴
نریله ۹۸-۱۳۸
ننگرهار ۱۳۱
نساء ۸۳
نیشاپور ۸۳-۸۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۴
نیمروز ۱۳۱-۱۴۱
ورامین ۸۴-۸۵
وزیرآباد ۱۰۱
ولایات شمالی ۸۹
هانسی (صحرا) ۹۸
هرات ۸۱-۹۰-۹۱-۹۶-۹۷-۱۰۲-۱۰۳
۱۳۱-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
۱۴۱

هلمند ۹۷
همالیا ۱۰۷-۱۱۵
همدان- ۸۴
هند-۸۳-۹۲-۹۳-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۱
۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲
۱۲۵-۱۳۰-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱
۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸
هندوستان ۹۱-۹۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹
۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۳۰-۱۳۱
۱۳۹-۱۴۶-۱۴۹
هیرمند ۸۸
یونان ۹۲
یونیورستی علی گده ۱۰۵
یونیورستی کیمبرج ۱۲۲

(۴) اسمای کتب

تاریخ احمدی -۱۰۰-۱۴۲
تاریخ اسلامی هند -۱۰۸
تاریخ افغانستان ۸۹-۹۱-۹۲
تاریخ ایران -۹۵
تاریخ حسین شاهی-۱۴۶
تاریخ ریگستان پنجاب-۹۴
تاریخ سلطانی -۸۶-۸۸-۹۰-۹۲-۹۹
۱۰۰-۱۰۳-۱۰۵-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-
۱۲۳-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۳-
۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۲
تاریخ فرشته -۱۰۵

تاریخ مسلم یونیورستی علی گد-۱۴۶
تاریخ هند-۱۰۹-۱۲۲-۱۳۱
تاریخ هند (دولافوز) ۱۰۵
تتمة البیان ۱۰۳
تیمورشاه درانی (تاریخ) -۹۷-۱۰۰
۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۴۰
حیات افغانی -۱۰۵-۱۲۳
خروج امپراطوری مریقه -۱۰۹-۱۲۲
خزانه عامره- ۱۰۰-۱۰۱--۱۲۰-۱۲۱
۱۲۴-۱۲۶-۱۲۸-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶
۱۴۷

-ص-

خطا به های شعبهٔ تاریخ یو نیو ر ستی علی گد ۱۳۰

خورشید جهان (تاریخ) ۹۹-۱۰۵

رئیسان پنجاب ۹۳-۱۰۵

سراج التواریخ ۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۲۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۴۳-۱۴۴

سقوط امپراطوری مغول ۱۳۰

سیرالمتأخرین ۱۰۱-۱۰۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۳-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۶

شعبه تاریخ یونیورستی علی گد ۱۳۱

فال آف دی مغول امپایر ۱۱۷-۱۱۸

فرحت الناظرین ۱۱۹

کمبرج هستوری اف اندیا ۱۰۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۳

لکچر شعبه تاریخ مسلم یو نیورستی علی گد ۹۳-۹۴-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱

لوی احمدشاه ۱۳۳-۱۳۹-۱۴۴

مآثر الامراء ۱۴۶

مجمل تاریخ زند ۱۰۴

مجمل التواریخ زندیه ۱۰۳

مجله کابل ۱۲۰

مکاتب سیاسی شاه ولی الله ۱۴۷

مکتوبات شاه ولی الله ۱۰۵

مکتوبهای سیاسی ۱۳۱

نامه احمدشاه ۱۳۲-۱۰۵

نظام الدوله ۱۲۲

ویدا ۹۲

ویدا (سرودها) ۹۳

هستوری اف دی افغانز ۱۴۲

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۴	الترام	التزام
۱۳	۱۱	تقدیم	تقویم
۴۱	۱۸	آعاز	آغاز
۳۲	۴	ازحام	ازدحام
۳۳	۲	جاد	جاده
۳۵	۱۲	یز	نیز
۴۲	۱۲	نضارت	نظارت
۵۴	۱	خ د	خود
۵۸	۲۲	مکیردد	میگردد
۵۹	۱۸	ریزیده	ریزنده
۶۱	۱	اسوار	سوار
۶۸	۶	شهات	شهاب
۷۰	۱۶	مهله	مهمله
۷۳	۱	میانچی	میانجی
۷۶	۱۵	ازآن	ازآب
۷۷	۱۲	پروشور	پرشور
۸۱	۱۵	جنسید	جنید
۸۱	۱۹	شیروانشاه	شروانشاه
۸۳	۶	کلیمه	کلمه
۸۴	۵	وبا	وبه
۸۴	۲۳	یاخرز	باخرز.
۸۵	۷	وقوع	(تکرار است)
۸۷	۵	ذلت	منزلت
۸۷	۷	منزلت	مذلت
۸۸	۱۴	گروهی	کروهی
۸۹	۳	کابل	کامل
۸۹	۱۴	نشین	نشینی
۹۳	۱۴	علی گهط	علی گدھ
۹۴	۷	باموو	بامور
۹۴	اخیر	علی گهط	علی گده
۹۵	۲	خندان	خاندان
۹۵	۱۵	ایراعیم	ابراهیم
۹۶	۹	موورث	موروث
۹۶	۱۷	نمیدانند	نمیدادند
۹۸	۱۶	ازارض	درعرض
۱۰۰	۲۶	احدی	احمدی
۱۰۳	۴	شارخ	شاهرخ
۱۰۳	۲۵	تیمور شا	تیمور شاه
۱۰۳	۲۷	۲۱۷	۱۷(۲)
۱۰۷	۸	شاعالم	شاه عالم
۱۰۷	۲۳	دوآیه	دوآبه
۱۱۰	۲۰	یاززده	باززده
۱۱۱	۸	پرده	پرنده
۱۱۱	۱۱	ببجاپور	بیجاپور
۱۱۱	۲۱	بخاپور	بیجاپور
۱۱۲	۱۳	سربرد	بسربرد
۱۱۲	۲۲	شیراجی	شیواجی
۱۱۵	۷	مریتهٔ سوم	مرتبهٔ سوم
۱۲۰	۱۴	حملات	جملات
۱۲۰	اخیر	نطامی	نظامی
۱۲۳	۱۹	جنگورا	جنگوراو
۱۲۴	۱۳	بلگرافی	بلگرامی
۱۲۷	۲۰	قشوق	قشون
۱۳۲	۱۴	غرنین	غزنین
۱۳۴	۱۱	-	اعلیحضرت
۱۴۱	۱۷	تیمان	یتیمان
۱۴۵	۱۲	بنکال	تابنگال
۱۴۷	۸	اعلیحضری	اعلیحضرت
۱۴۹	۱۳	بقندرهار	بقندهار

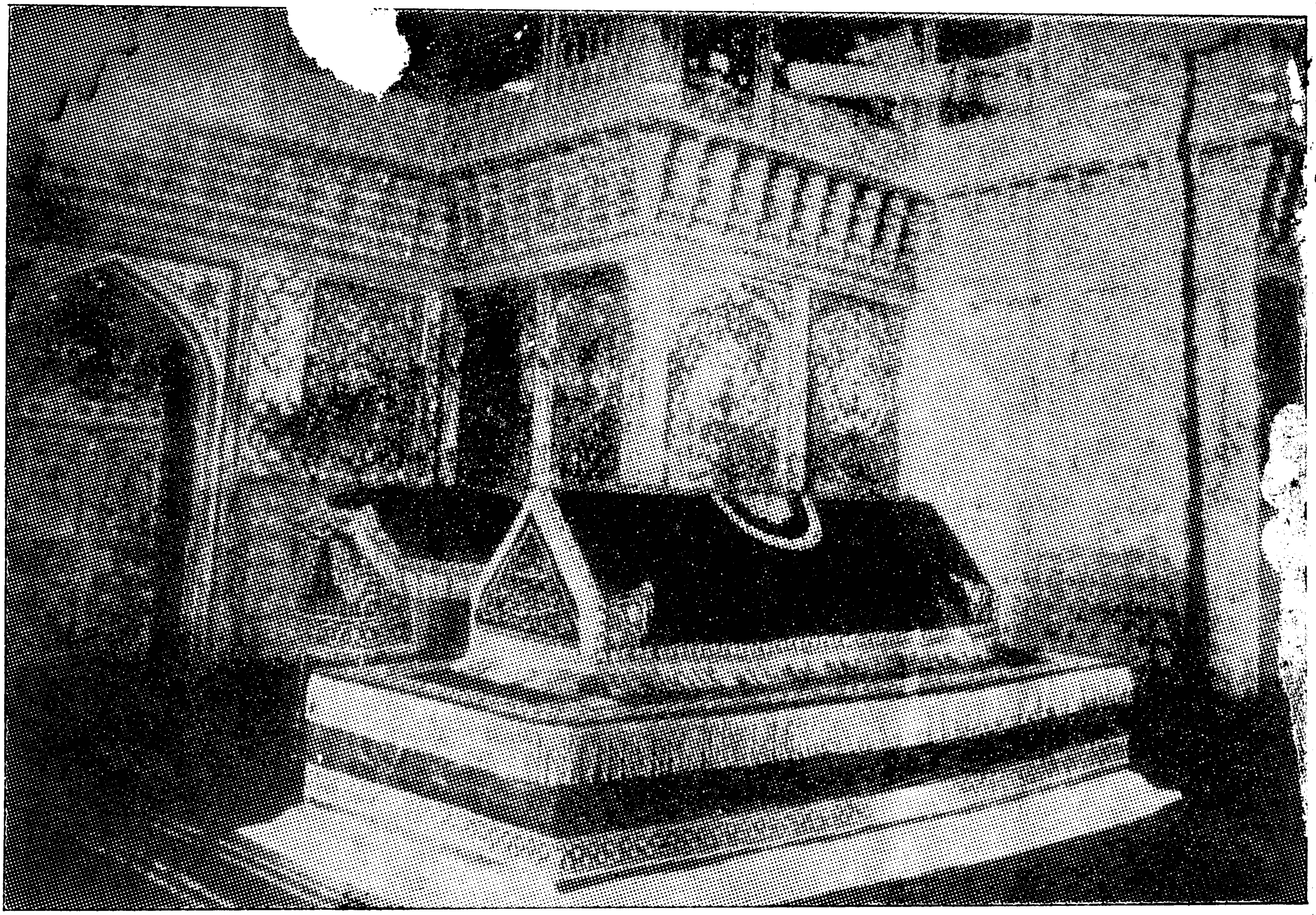

مزار اعلیحضرت احمد شاه بابادر قندهار

ON THE OCCASION OF THE
MANUSCRIPTS SEMINAR 1967

AHMAD SHAH THE GREAT'S LETTER

TO

SULTAN MUSTAFA III USMANI

TAKEN FROM THE ONLY MANUSCRIPT PRESERVED IN THE IMPERIAL ARCHIVES AT ISTANBUL

COMMENTARY and NOTES BY
Ghulam Jailani Jalali

PUBLISHED BY
THE HISTORICAL SOCIETY OF AFGHANISTAN

Kabul, 1967